



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

www.KitaboSunnat.com



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرب مدام در تبیین علم امام

نویسنده:

محمد جواد بنی سعید لنگرودی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	شرب مدام در تبیین علم امام
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۳	مقدمه
۲۷	دورنمای بحث
۳۵	تفصیل بحث
۳۵	انبیا قبل از بعثت
۴۱	پیامبر اسلام قبل از بعثت
۴۹	مفهوم «کتاب» و «علم الکتاب»
۴۹	اشاره
۵۰	علم خدا
۵۰	کتب آسمانی
۵۰	علوم اوصیا
۵۱	کتب ضبط اعمال
۵۲	شناخت اسماء و صفات خدا
۵۶	شناخت «کتاب الله»
۶۱	شناخت «علم الکتاب»
۷۱	مفهوم «غیب» و «علم الغیب»
۹۳	معنی «روح» در قرآن
۹۳	اشاره
۱۰۵	نحوه ارتباط با این روح
۱۱۳	نمونه هایی از تلقی اخبار

۱۲۴ عدم اطلاع از بعضی مسائل

۱۳۷ شبهه

۱۳۷ اشاره

۱۳۷ ۱. حکمت اعطای نبوت به بعضی افراد

۱۴۳ ۲. مکلف بودن انبیاء و ائمه

۱۴۹ فهرست منابع

۱۵۳ درباره مرکز

سرشناسه: بنی سعید لنگرودی، سیدمحمدجواد، ۱۳۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور: شرب مدام در تبیین علم امام / سیدمحمدجواد بنی سعید لنگرودی .

مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۴ .

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ص؛ ۱۴/۵×۲۱س م.

شابک: ۴۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳۲-۰۹-۷

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Sayed Mohamad Javad Banisaeid Langroudi. Shorb-e modam...

یادداشت: چاپ قبلی: نجفی، ۱۳۹۰.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۴۱]-۱۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: علم امام

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۳۴ب ۸۶ش ۴ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۹۹۸۵۸

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

مقدمه ۷

دورنمای بحث ۲۱

تفصیل بحث ۲۹

انبیا قبل از بعثت ۲۹

پیامبر اسلام قبل از بعثت ۳۵

مفهوم «کتاب» و «علم الکتاب» ۴۳

علم خدا ۴۴

کتاب آسمانی ۴۴

علوم اوصیا ۴۴

کتاب ضبط اعمال ۴۵

شناخت اسماء و صفات خدا ۴۶

شناخت «کتاب الله» ۵۰

شناخت «علم الکتاب» ۵۵

ص: ۶

مفهوم «غیب» و «علم الغیب» ۶۵

معنی «روح» در قرآن ۸۷

نحوه ارتباط با این روح ۹۸

نمونه هایی از تلقی اخبار ۱۰۶

عدم اطلاع از بعضی مسائل ۱۱۷

شبهه ۱۲۹

۱. حکمت اعطای نبوت به بعضی افراد ۱۲۹

۲. مکلف بودن انبیاء و ائمه ۱۳۵

فهرست منابع ۱۴۱

مقدمه

بحث این رساله در مورد علم أنبیا و أوصیا است؛ و غرض از این تحقیق، شناخت بیشتر ائمه اهل بیت علیهم السلام در موضوع علوم مربوط به ایشان بود که به مقتضای بحث، دایره آن وسیع تر شده و در نتیجه به اصل هویت سفارت سفرای الهی پرداخته شد. گرایش بحث صرفاً در مورد علمی است که در اختیار ایشان قرار دارد؛ بنابراین در مورد سایر فضایل و صفات ایشان نفیاً و اثباتاً مطلبی اظهار نمی شود.

نقل اقوال مختلف و ارائه تاریخچه بحث، موجب اطاله کلام و انصراف از اصل بحث و انحراف ذهن مخاطب از مواجهه با محتوای این تحقیق می شد، لذا از آن صرف نظر گردید؛ گذشته از اینکه در این مورد تالیفات متعددی وجود دارد که می توان به آنها مراجعه نمود.

در مورد بررسی اسناد احادیث تذکر این نکته لازم است که تمامی آیات و روایات وارد شده در این مجموعه - به استثنای

موارد نادری که تذکر داده شده - معاضد و مؤید یکدیگراند و تعارضی با هم ندارند تا نوبت به بررسی اسناد برای ترجیح بین آنها برسد. در ویراست اول برای سهولت مراجعه محققین، آدرس تمامی روایات از کتاب شریف «بحار الانوار» استخراج شده بود، و البته بر اهل آن پوشیده نیست که آدرس منابع اصلی آن نیز از همان منبع قابل دسترسی است؛ ولی در این ویراست بنا بر جهاتی علاوه بر آدرس بحار الانوار، آدرس منابع اولیه نیز ذکر شده است.

اسم کتاب با الهام از تعبیر امام رضا علیه السلام در مورد آیه شریفه (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَضْيَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ) (۱) که «ماء معین» را به

علم امام تفسیر فرمودند، و با توجه به اینکه نتیجه این تحقیق بر آنست که وجود مقدس امام علیه السلام مدام از منبع علم الهی - به واسطه روح القدس - در حال دریافت علوم جدید می باشد و از سرچشمه زلال علم الهی سیراب می شود، «شُرب مُدام در تبیین علم امام» نامیده شد.

در محدوده اعتقادات و باورهای دینی ما، یکی از مهمترین مسائل مسئله علم امام علیه السلام است. به این بیان که ما معتقدیم پیامبر و امام: باید به تمام آنچه امت به آن احتیاج دارند عالم باشند؛ زیرا جهل به این امور نقص است، و پیامبر و امام باید از این نقص مبرا باشند تا شایستگی تبعیت و اطاعت را احراز کنند و به عنوان

اسوه، راهنمای کاملی برای مردم باشند. ولی سخن بر سر محدوده این علم است که آیا صرفاً علم به احکام را در بر می گیرد، یا علم به موضوعات خارجی و سایر حوادث و وقایع عالم - خواه در گذشته اتفاق افتاده باشد یا در آینده به وقوع بپیوندد - را نیز شامل می شود؟

ما معتقدیم که امام علیه السلام عالم به «ما کان» و «ما یکون» و «ما هو کائن» می باشد و به همه حوادث ملک و ملکوت آگاهی دارد. و البته ادله این عقیده، در مقام ثبوت - عقلاً (۱) و نقلاً (۲) - متقن است و این

اعتقاد رامبرهن می سازد به نحوی که جای هیچگونه شک و شبهه ای باقی نمی گذارد.

اما از طرفی در مقام اثبات و در سیره عملی ائمه علیهم السلام به موارد فراوانی بر می خوریم که دلالت بر این مطلب دارد که ایشان در بسیاری از جهات زندگی شخصی شان همانند دیگران عمل می کنند؛ و سلوکشان این مطلب را می رساند که از بسیاری از وقایع

۱- منظور از ادله عقلی، اثبات امکان عقلی اطلاع بر غیب است، که حکما مباحث عمیقی در این زمینه و در تطبیق آن با نفس نبی و ولی ارائه کرده اند؛ ولی از آنجا که طرح، درک، و قضاوت درباره یافته های آنان نیاز به مقدمات فراوانی دارد، مراجعه به آثار ایشان را بهاهلش وا گذار می کنیم. می توان برای شروع به فصول ۷ تا ۲۲، از نمط دهم «اشارات و تنبیهات» ابن سینا مراجعه نمود.

۲- شیخ حرّ عاملی، در کتاب وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۲ اینگونه می نویسد: «ان الاخبار متواتره بان الله علم نبیه ما کان وما یکون؛ و کذلک الامام». (روایاتی که می گوید خداوند به پیامبرش ماکان و مایکون را تعلیم داده در حدّ تواتر است؛ و در مورد امام نیز همین گونه است).

اطلاع فوق طبیعی ندارند. همانند دیگران علم به حوادث پیدا می کنند، و همانند دیگران به مقتضای علمشان عمل می کنند.

ولی ما هر کجا که اطلاع فوق طبیعی بر امری ارائه می دهند، می گوییم علم لدنی دارند؛ و هر کجا که به روش معمول عمل می کنند، توجیهمان اینست که ایشان مأمور به ظاهرند و وظیفه دارند که همانند سایرین عمل کنند و به علمشان توجهی نداشته باشند!

در حالیکه این توجیه بسیار نارسا به نظر می رسد؛ زیرا:

اولاً اگر کمی بیشتر تأمل کنیم، نتیجه این توجیه این می شود که ائمه علیهم السلام یک عمر در میان مردم (العیاذ بالله) نمایش بازی می کنند؛ همه چیز را می دانند اما طوری بروز می دهند که مردم فکر کنند نمی دانند!

بعنوان مثال، امیرالمومنین علیه السلام بعد از بازگشت از نهروان، و در جریان رسیدن خبر اشغال مصر توسط عمال معاویه، و کشته شدن محمدبن ابی بکر، می فرماید: «سبحان الله! در حالی که ما امید داشتیم بر اینها غالب شویم و آنچه در دستشان است (شام) بگیریم، آنها بر ما غالب شده و آنچه در دست ما بود (مصر) گرفتند!». (۱)

۱- کشف المحجبه لثمره المهجه، ص: ۲۳۵ «كَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا بَعِيدًا مُنْصِرِفِهِ مِنَ النَّهْرَوَانَ وَ أَمَرَ أَنْ يُقْرَأَ عَلَى النَّاسِ، وَ ذَلِكُمْ أَنَّ النَّاسَ سَيَأْلُوهُ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ، فَغَضِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ قَدْ تَفَرُّعْتُمْ لِلسُّؤَالِ عَمَّا لَا يَغْنِيكُمْ، وَ هَيْدِهِ مَضْرُوقٌ قَدْ انْفَتَحَتْ، وَقَتْلُ مَعَاوِيَةَ بْنِ حَدِيجٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، فَيَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا مُصِيبَتِي بِمُحَمَّدٍ فَوَاللَّهِمَا كَانَ إِلَّا كَبْعُضِ بَنِي، سُبْحَانَ اللَّهِ يَبِينَا نَحْنُ نَرْجُو أَنْ نَغْلِبَ الْقَوْمَ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ إِذْ غَلَبُونَا عَلَى مَا فِي أَيْدِينَا...». (بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۷)

اگر امام از قبل می دانستند که این جریان اتفاق می افتد، اعلام اینکه ما امید داشتیم پیروز شویم! چه معنایی دارد؟!!

یا اینکه قبل از آنکه در صفین با دشمن رو برو شوند، خطاب به سپاه خود می فرماید: «پس زمانیکه شکست دشمن به اذن خدا محقق شد، فراریان را نکشید، به تسلیم شده گان صدمه نزنید، و مجروحان را به قتل نرسانید!». (۱)

تصور کنید این سخنان را کسی می گوید که از قبل می داند در این جنگ پیروز نمی شود! و نیازی به این توصیه ها نیست.

یا اینکه در تواریخ آمده است که وقتی خبر شهادت مسلم به امام حسین علیه السلام رسید، اشک در چشمان حضرت جمع شد، و.... (۲)

دانستن شهادت مسلم از قبل، با ظهور این رفتار از امام علیه السلام جور در نمی آید! بلکه باید همان لحظه که مسلم شهید شد امام چنین

۱- نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۷۳ «مِنْ وَصِيَّتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَسِيْكَرِهِ قَبْلَ لِقَاءِ الْعَدُوِّ بِصِيَّةٍ فَمِيْنَلَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَأُوْكُمْ فَاَنْتُمْ بِحَمْدِ اللّٰهِ عَلٰى حُجْبِهِ وَ تَرْكُكُمْ اِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَأُوْكُمْ حُجْبَهَا خَرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ فَاِذَا كَانَتِ الْهَزِيْمَةُ بِاِذْنِ اللّٰهِ فَلَا تَقْتُلُوْا مُدْبِرًا وَ لَا تُصِيْبُوْا مُعَوَّرًا وَ لَا تُجْهِزُوْا عَلٰى جَرِيْحٍ...». (بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۴۵۸)

۲- اللهوف على قتلى الطفوف، ترجمه فهری، ص: ۷۴ «وَ قَالَ السَّيِّدُ اَتَاهُ خَبْرُ مُسْلِمٍ فِي زُبَالِهِمْ اِنَّهٗ سَارَ فَلَقِيْهٖ الْفَرَزْدَقُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ كَيْفَ تَزْكُنْ اِلٰى اَهْلِ الْكُوفَةِ هُوَهُمُ الَّذِيْنَ قَتَلُوْا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمًا بَنَ عَقِيْلٍ وَ شَيْعَتَهٗ قَالَ فَاَشْتَعَبَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاكِئًا ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللّٰهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ اِلٰى رَوْحِ اللّٰهِ...». (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴)

عکس العملی بروز می دادند! و همانگونه که گفتیم اینگونه موارد در زندگی ائمه علیهم السلام بسیار فراوان است. (۱)

ثانیا، می دانیم که بنا بر اصل اشتراک تکلیف، تکالیف الهی برای همه یکسان است، و امام و غیر امام در مکلف بودن نسبت به تکالیف الهی با هم برابرند. با این وجود، توجیه مزبور با اصل تکلیف و وظائف ایشان در برابر خداوند ناسازگار است. اگر ایشان از همه امور و نتایج تمامی افعال با خبر باشند، دیگر مکلف بودنشان معنایی ندارد. تکلیف، و اخلاص در عمل به تکلیف، برای کسی که آینده عمل را می داند، چه معنا دارد؟! برای روشن شدن مطلب به این مثال توجه کنید: فرض کنید که اهل بیت پیامبر: از ابتدا می دانستند که در سه روز آینده که روزه می گیرند، مسکین و یتیم و اسیر خواهند آمد و ایشان غذایشان را به آنها می دهند؛ بعد هم مائده آسمانی می آید و ایشان را سیر خواهد کرد؛ دیگر این چه افتخار و فضیلتی است که خداوند در مدح آن آیه نازل کند که: (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) (۲)؛ «و غذای (خود)

را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مستمند» و »

۱- فراوانی این موارد به اندازه طول تاریخ زندگی ایشان است! یعنی مطالعه سیره عملینی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در زندگی شخصی، در معاشرت با مردم، در جنگ ها، برخورد با دشمنان و مخالفان، برخورد با خلفا در هر دوره، در اداره خانواده و مدیریت جامعه و... همه و همه شاهد بر این قول است؛ و در برابر تعداد شواهد و نصوص - کرامات و معجزات و اخبار غیبی - دال بر قول مقابل، بسیار بیشتر و اساسا غیر قابل مقایسه است.

۲- سوره انسان (۷۶)، آیه ۸.

و «اسیر» اطعام می کنند؛ و آنگاه ادعا کنند که: (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ! لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا) (۱)؛ «ما شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم،

و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم؟!».

یا اینکه اگر علی علیه السلام می دانست که در ليله المبيت کشته نخواهد شد، دیگر خوابیدن در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله فضلی برای او محسوب نمی شد تا آیه شریفه: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهِ اللَّهِ...) (۲)؛ «بعضی از مردم جان خود را بخاطر خشنودی

خدا می فروشند...»؛ در مدح آن نازل شود.

ثالثاً، اگر نبی و امام از غیب آگاه باشند، پس حتماً از وقایعی که موجب ضرر و زیان ایشان می شود باخبر می شوند، و در این صورت هم عقل و هم شرع حکم می کند که از آنچه موجب ضرر و زیان می شود اجتناب کنند؛ (۳) در حالی که می بینیم هم نبی مکرم

اسلام صلی الله علیه و آله و هم امام ان عليهم السلام مکرراً در اموری گرفتار شدند که باعث ضرر و زیان، و حتی منجر به کشته شدن ایشان شده است. مانند امیرالمؤمنین علیه السلام که شب نوزدهم ماه رمضان علی رغم منع

۱- سوره انسان (۷۶)، آیه ۹.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۷.

۳- و قرآن کریم به این امر تصریح دارد، و از زبان رسول اکرم می فرماید: (...وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)؛ «...و اگر از غیب با خبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی رسید؛ من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان می آورند». (سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۸)

اهل بیتشان و نشانه هایی که برای ایشان آشکار شد، به مسجد رفتند و با ضربت ابن ملجم به شهادت رسیدند؛ و یا سیدالشهدا علیه السلام در آنچه در کربلا اتفاق افتاد و اقدام حضرت موجب شهادت ایشان و اهل بیت علیهم السلام و اصحاب ایشان شد، و زنان و کودکان به اسارت درآمدند. اگر دانسته این کار را کرده باشند، از مصادیق بارز به هلاکت افکندن نفس است، که خداوند در قرآن از آن نهی کرده؛ (۱)

و امکان ندارد که امام معصوم فعل حرامی را که خداوند در قرآن از آن نهی کرده است انجام دهد. (۲) و اگر ندانسته بوده، باید بپذیریم

۱- (... وَ لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِبُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)؛ «و خود را به دستخود، به هلاکت نیفکنید؛ و نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد». (سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۵).

۲- البته این شبهه را ما در اینجا صرفاً به این خاطر آوردیم که دیگران در این بحث آن را مطرح کرده اند و گمان کرده اند به بحث علم امام دخیلی دارد! در حالیکه این شبهه جوابواضحی دارد و اساساً به بحث علم امام مربوط نمی شود؛ و آن اینکه: اینگونه نیست که در هر موردی که انسان احتمال دهد یا علم به کشته شدن داشته باشد، اقدام به آن مورد، مصداق به هلاکت افکندن نفس و مورد نهی شارع باشد! حکم جهاد در راه خدا و مقاتله با دشمنان، اساساً حکم به جانبازی است! دستور به کشتن و کشته شدن است! (يَقْتُلُونَ أَوْ يُقْتَلُونَ)؛ با اینکه علم داری اگر در معرکه قتال وارد شوی کشته می شوی، باید حرکت کنی بروی. سیدالشهدا علیه السلام هم نه به علم امامت (که اساساً نوبت به طرح آن نمی رسد) بلکه به علم متعارف می دانستند که کشته می شوند، حکم قتل ایشان از طرف حکومت مرکزی (یزید) به حاکم مدینه ابلاغ شده بود، و ایشان خود فرمودند: یا باید با یزید بیعت کنم که هدینم از دست می رود، و یا بیعت نکنم که کشته خواهم شد! پس در راه احیای دین، کشته شدن را که وظیفه خود می دانستند برگزیدند. و این امر همانگونه که گفتیم ربطی به علم امام و سایر مباحث و شبهات پیرامون آن ندارد.

که اطلاعشان از امور، محدود است و قائل شویم به اینکه در بسیاری از موارد، زندگی ایشان نیز مانند سایرین است و به همان مقدار به موضوعات علم دارند، و بر همین اساس عمل و رفتار می کنند. که این حرف نیز با اعتقاد اولی ما ظاهراً در تضاد است و ما را به تناقض می کشاند.

برای حل این معضل و جمع بین این دو عقیده، که هم ایشان را صاحب کل علوم بدانیم، و هم بر این باور باشیم که در بسیاری از مسایل روزمره علمشان به اندازه دیگران است، راه نسبتاً طولانی و پیچیده ای باید پیموده شود. به عبارت دیگر، حل این مسئله با همین مقدمات به دست نمی آید، بلکه به مقدمات دیگری نیاز است که باید ابتدا به آنها پرداخت. بنابراین لازم است که با حوصله و دقت به مقدمات راه گشای حل این مسئله توجه شود.

واقع مطلب اینست که در مورد این مسئله کلمات علمای اعلام گذشته (أعلی الله مقامهم) مضطرب است. و غالباً تمیزی بین اقسام و مراتب علوم مانند: علم به احکام، علم به موضوعات، علم به مصادیق خارجی، علم به «ما کان»، علم به «ما یکون»، علم به «ما هو کائن»، علم به غیب، و ... نگذاشته اند و به نحو اجمال پاسخ داده اند. در حالیکه حقیقتاً به این سؤال به نحو اجمال نمی توان پاسخ صحیحی داد که حق مطلب را ادا کند. کما اینکه پاسخی که تاکنون داده شده یک طرفه است، یعنی اینکه یا داشتن علم

غیب را نپذیرفته اند، (۱) و یا اینکه برای اعمال و رفتار معمول ائمه علیهم السلام توجیه معقولی ارائه نداده اند. (۲)

۱- مرحوم طبرسی، در «مجمع البیان»، ذیل آیه (إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ) (سوره مائده (۵)، آیه ۱۰۹) می نویسد: احدی از شیعه امام یه را نمی شناسم که معتقد باشد احدی از بشر بتواند متصف به علم الغیب باشد! و شیعه امام یه از چنین نسبتی مبرا است! متن عبارتایشان اینگونه است: «ذکر الحاکم ابوسعید، فی تفسیره، أنها تدل علی بطلان قول امام یهان الأئمه يعلمون الغیب. و أقول ان هذا القول، ظلم منه لهؤلاء القوم، فانا لانعلم أحدانهم، بل أحدا من أهل اسلام، یصف أحدا من الناس بعلم الغیب؛ و من وصف مخلوقا بذلك، فقد فارق الدین. و الشیعه امام یه برآء من هذا القول؛ فمن نسبهم الی ذلك، فاللهفیما بینه و بینهم؛ حاکم ابوسعید، در تفسیرش آورده است که: آیه فوق دلالت بر بطلانقول شیعه امام یه دارد که می گویند ائمه غیب می دانند. ولی من می گویم این سخن او ظلمبه شیعه امام یه است، چرا که ما احدی از آنان بلکه احدی از مسلمانان را سراغ نداریم که احدی از مردم را متصف به داشتن علم غیب کنند. و هر کس مخلوقی را متصف به داشتنعلم غیب کند، از دین خارج شده است. و شیعه امام یه از این سخن بری است؛ و هر کسچنین نسبتی به آنها دهد در پیشگاه خدامسئول خواهدبود». (مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۰۳)

۲- و در ذیل آیه (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (سوره هود (۱۱)، آیه ۱۲۳) می فرماید: هرکس قائل شود احدی جز خدا علم الغیب دارد، از دین اسلام خارج است! متن عبارتایشان اینگونه است: «و وجدت بعض المشایخ ممن یتسم بالعدوان و التشنیع، قد ظلمالشیعه امام یه فی هذا الموضع من تفسیره، فقال هذا یدل علی أن الله سبحانه یختص بعلمالغیب، خلافا لما تقول الرافضه أن الأئمه یعلمون الغیب؛ ولا شك أنه عنی بذلك من یقولبامام ه الاثنی عشر ویدین بأنهم أفضل الأنام بعد النبی صلی الله علیه و آله؛ فان هذا دأبه و دیدنه فیهم، یشنع فی مواضع کثیره من کتابه علیهم، وینسب الفضائح و القبائح الیهم، ولا نعلم أحدانهم استجاز الوصف بعلم الغیب لأحد من الخلق، فانما یتحق الوصف بذلك من یعلمجمع المعلومات لا بعلم مستفاد، و هذه صفة القديم سبحانه العالم لذاته، لا یشرکه فیها أحد من المخلوقین؛ و من اعتقد أن غیر الله سبحانه یشرکه فی هذه الصفة، فهو خارج عنمله اسلام؛ یکی از بزرگانی که به دشمنی و بدگویی در مورد شیعه امام یه معروف است، در تفسیرش ذیل آیه فوق به این گروه ظلم کرده و گفته است: «این آیه دلالت دارد بر اینکهعلم غیب مختص به خداست؛ بر خلاف آنچه رافضی ها می گویند که ائمه غیب می دانند». بی شک منظور او از رافضی کسانی هستند که به امامت ائمه اثنی عشر معتقدند و آنها رابترین خلق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند. و البته این عادت اوست که در جاهای متعددیاز کتابش از آنها بدگویی کرده و بدی ها و زشتی هایی را به آنها نسبت می دهد. در حالیکهما احدی از شیعه را سراغ نداریم که اجازه دهند مخلوقی را به صفت عالم الغیب متصفکنند. عالم الغیب تنها صفت کسی است که تمام معلومات را بدون واسطه می داند، و او جز ذات قدیم خداوندی که علم ذاتی دارد نیست، و در این صفت احدی از مخلوقین با او شریک نیست؛ و هر کس معتقد شود که غیر خدا با او در این وصف شریک است، از دیناسلام خارج شده است». (مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۱۳)

به نظر می‌رسد که باید ابتدا بین محدوده‌های علوم و مراتب آن، و کیفیت اطلاع از آنها، به نحو مشخصی تمییز داده شود، و آنگاه (۱)

۱- البته با تفکیکی که ما ارائه خواهیم داد این نظر نیز صحیح است؛ یعنی ما معتقدیم که امام غیب می‌داند و در عین حال قول مرحوم طبرسی نیز صحیح است! سید مرتضی، در کتاب «الشافی» نیز معتقد است که علوم روز، علمی نیست که مختصشان امام باشد. امام شؤونی دارد که مختص اوست، و احدی به آنها دسترسی ندارد، آنها را باید بداند؛ چون ما غیر از امام مرجع دیگری در آن زمینه‌ها نداریم. ولی غیر آن مانند فیزیک و شیمی و ... را لازم نیست بداند، و نمی‌داند، و نقصی بر او نیست. امام باید حکم خدا را بداند، کتاب و سنت را بشناسد، تا بتواند ما را در مسیر خدا هدایت کند. متن سخنان ایشان اینچنین است: «... فقد أصاب في أن ما لا- تعلق له بما يقوم به امام لا يجب أن يعلمه، إلا أنه ظنّ علينا أنا نوجب هذا الجنس من العلوم، فلهذا أتبع كلامه بالحكاية عنا إيجابا كونه عالما بما جرى مجرى الغيب و معاذ الله أن نوجب له من العلوم إلا ما تقتضيه ولايته، ويوجه ما وليه، وأسند إليه من الأحكام الشرعيّة، و علم الغيب خارج عن هذا؛ او (صاحب کتاب المغنی) این سخن را که آنچه وظیفه امام نیست لازم نیست بداند، درست‌گفته است؛ ولی گمان کرده که ما این نوع از علوم را نیز بر امام واجب می‌دانیم، به همینجهت در ادامه کلامش از قول ما حکایت کرده که واجب است امام عالم به غیب باشد؛ و به خدا پناه می‌بریم از اینکه برای امام بیش از آن مقدار که ولایتش اقتضا دارد، علمی را واجب بدانیم؛ و علم الغیب خارج از این محدوده است.» (الشافی فی الامام ه، ج ۳، ص ۱۶۴) شیخ طوسی، در «تلخیص الشافی» نیز همین نظر را تأیید نموده است: «... و لم نوجب أن يكون عالما بما لا تعلق له بالأحكام الشرعيه ... أما العلم بالصناعات و المهن، فليس إلا ما رئيسا في شيء منها و لا مقدا فيها. و لو كان رئيسا في الصنائع لوجب أن يكون عالما بها...؛ ... و ما لازم نمی‌دانیم که امام به آن چیزهایی که ربطی به احکام شرعی ندارد عالم باشد ... اما علم به صنعت‌ها و حرفه‌ها، امام درباره آنها هیچ ریاست و پیشوایی ندارد؛ و اگر بر آنها هم ریاست می‌داشت واجب می‌بود که آنها را نیز بداند...». (تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۲۵۲) ملاحظه می‌کنید که برای نفی علم الغیب از غیر خدا، که البته ادله قوی‌ای دارد، دائره‌وسعی از علوم را از محدوده علم امام خارج کرده‌اند، و برای آن نیز توجیهاتی ذکر فرموده‌اند که مثلا وجوبی ندارد امام اینها را بداند، و ارباب این علوم کسان دیگری هستند... در حالی که با بیانی که خواهد آمد این دایره وسیع از علوم اساسا جزو علم غیبی که مختص خدا است نمی‌باشد، و لزومی ندارد برای اینکه بپذیریم تنها خداست که عالم الغیب است، این علوم را از امام نفی کنیم.

حکم هر کدام را به نحو مجزا بررسی کرد و به نتیجه رسید. به عبارت دیگر به این مسئله یک جواب کلی آری یا خیر، نمی توان داد. پاسخ آن هم آری است و هم خیر، با تفصیلی که در آینده به لطف خدا به آن خواهیم پرداخت.

بدیهی است که با این بحث نمی توان صرفاً با دید عقلانی

مواجه شد، زیرا عقل بشر با توجه به محدودیت های خود توان حل

این مسئله را ندارد، و نمی تواند محدوده علوم الهی پیامبران را مشخص کند!

به عبارت دیگر، این بحث، بحثی به اصطلاح درون دینی است، و بدون کمک گرفتن از گزاره های دینی نمی توان درباره آن سخن گفت؛ چرا که ما اصل مسئله نبوت را با چیزی به نام «معجزه» (چیزی که عقل بشر از درک علل آن، و انجام آن عاجز است) اثبات می کنیم. (دقت کنید)

امام صادق علیه السلام بعد از بیاناتی که در مورد معرفی شأن و منزلت انبیاء: دارند، می فرمایند: «وَلَا تَتَّصِرْفُ بِعَقْلِكَ فِي مَقَامَاتِهِمْ وَأَحْوَالِهِمْ وَأَخْلَاقِهِمْ إِلَّا - بَيِّنَاتٍ مُّحْكَمَةٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاجْتِمَاعِ أَهْلِ الْبَصَائِرِ بِدَلَائِلٍ تَتَحَقَّقُ بِهَا فَضَائِلُهُمْ وَمَرَاتِبُهُمْ وَأَنِّي بِالْوُصُولِ إِلَى حَقِيقَةِ مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ؟! (۱)؛ با عقل خود در مقامات و احوال و اخلاق انبیا، تصرف

نکن مگر اینکه با بیان محکمی از جانب خدا و اجماع اهل بینش، به دلایلی دست یابی که بتوانی با آن فضایل و مراتب ایشان را درک کنی؛ و کجا می توان به حقیقت آنچه ایشان نزد خدا دارند رسید؟!».

آیا فکر «من»، فکر انسانی که در عالم ماده به سر می برد، و در شناخت همین عالم در دسترس که ابزار شناخت آن را هم دارد مانده است! می تواند آن محدوده های عالی را بررسی کند؟ آیا می تواند به ماورای این عالم نفوذ کند و جزئیات مراتب آن عالم را مشخص کند؟!

بیان امام رضا علیه السلام در مورد شأن امام، بیان رسا و شیوایی است که با مطالعه آن، می توانیم سطح توقع خودمان از شناخت امام و به تبع آن شناخت علم امام را مشخص کنیم :

«عبد العزیز بن مسلم عن الرضا علیه السلام: ... هل یعرفون قدر الامام و مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ، فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟ إِنَّ الْإِمَامَ هَ أَجَلُّ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أْبْعَدُ عَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرْبَابِهِمْ أَوْ يُقَيِّمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ. إِنَّ الْإِمَامَ هَ حَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبِيِّ وَ الْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً... (۱)؛ آیا قدر

امامت و جایگاه آن در میان امت را می شناسند، تا بتوانند آن را انتخاب کنند؟! همانا امامت قدرش والاتر، و شأنش بزرگتر، و جایگاهش برتر، و مکانش دورتر از دسترس، و ژرفایش عمیق تر از آنست که مردم با عقل خود به آن برسند، یا با نظراتشان به آن دست یابند، یا امامی به انتخاب خود برگزینند. امامت رتبه ایست که خداوند بعد از رتبه نبوت و خلت (دوستی)، ابراهیم خلیل را بدان اختصاص داد...».

در هر حال، بحث بحثی دشوار است؛ و به گفته مرحوم علامه محمد جواد مغنیه: زَلَّتِ الْأَقْلَامُ فِيهِ!!

۱- الکافی (چاپ اسلامیة)، ج ۱، ص ۱۹۹؛ (چاپ دار الحدیث)، ج ۱، ص ۴۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۲۱.

دورنمای بحث

انبیا علیهم السلام قبل از بعثت، از نظر علم و سایر توانائی های علمی و عملی، مانند سایر مردم بوده اند. یعنی در یک دوره ایشان «بشرٌ مثلکم» بوده اند تا اینکه می فرماید: «یوحی الی»؛ پس تفاوت نبی با سایر مردم در همین «یوحی الی» می باشد. اگر این رابطه وحی را قطع کنیم ایشان مانند سایر افراد بشر هستند. همان سخن که امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّ عَالِمَنَا لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ، وَ لَوْ وَكَلَّ اللَّهُ عَالِمَنَا إِلَى نَفْسِهِ كَانَ كَبَعْضِكُمْ، وَ لَكِنْ يَخْذُ إِلَيْهِ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ (۱)؛ همانا عالم ما

(اهل بیت) غیب نمی داند؛ و اگر خداوند، عالم ما را به حال خود واگذارد، شخصی است همانند شما؛ ولی لحظه به لحظه علوم جدیدی به او القا می شود».

البته مخفی نیست که افراد بشر از نظر شیوه زندگی و ملکات و فضایل اخلاقی با هم متفاوتند، و هر کسی برای خود منش و روشی دارد. تاریخ به ما می گوید که این افراد قبل از بعثت دارای

۱- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۲۵؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶۰.

اخلاق فاضله و کمالاتی در رفتار و کردار خود بوده اند؛ و اینگونه نبوده که از میان افراد خلافکار و فاسد کسی به رسالت مبعوث شود.

خداوند متعال - بنا به حکم و مصالحی که در آینده خواهد آمد - افرادی را از میان بندگانش بر می‌گزیند، انتخاب می‌کند، کتاب و حکمت و علومی در اختیارشان می‌گذارد، و ایشان را به نبوت مبعوث می‌کند، تا راهنمای دیگران باشند و پیام خدا را به بندگانش برسانند.

اجمالاً می‌توان گفت این علومی که در اختیار انبیا قرار می‌گیرد غیر از «علم الغیب» است. علم الغیب مخصوص خداوند تبارک و تعالی است، و احدی از آن اطلاعی ندارد؛ و آنچه به انبیا داده شده، بخشی از علوم غیب می‌باشد که - به کیفیتی که در بحث روح خواهد آمد - در اختیار ایشان قرار گرفته تا حجت بر مردم باشند.

خداوند متعال از تمام علوم مربوط به مخلوقاتِ مُلک و ملکوت، کوچک و بزرگ، ذرات آسمان و زمین، غیب آسمان و زمین، تا وقایعی که در زمین و برای انسانها اتفاق می‌افتد، میزان عمر افراد، و...، آنهایی را که مقدر شده، تثبیت شده، و امضا شده، در کتابی مبین، مکتوب فرموده است؛ آنگاه این کتاب را در اختیار بندگان برگزیده اش - بنابر اختلاف مراتبشان - قرار می‌دهد. که البته کل این علوم مربوط به مراتب پایین تر از مرتبه عرش الهی است.

بر این اساس می‌توان گفت تعبیر «علم کتاب» در مقابل «علم غیب» است. علم کتاب علمی است مکتوب، مضبوط، و مشهود

برای اهلش، بنابراین غیب نیست. البته خداوند می فرماید «مِن غیب» است؛ یعنی این مقدار از علم غیب را از پرده غیب خارج کرده، و آن را مشهود کرده، اما نه مشهود هر کس، مشهود «مُصْطَفُونَ الْأَخْيَارُ» است. بنابر این نظر، اگر نبی تمام «علم الكتاب» را هم داشته باشد، «عالم الغیب» نیست. به عبارت دیگر این دو با هم تنافی ندارند که از طرفی نبی را عالم به «ما کان» و «ما یكون» و «ما هو کائن» بدانیم، و از طرف دیگر ادعا کنیم که غیب نمی داند؛ زیرا علم به غیب، علم به «ما لم یکن» است. (۱)

۱- مراحلی که در خلقت اشیا توسط خداوند تبارک و تعالی به مقتضای آیه شریفه: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)، (سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲) وجود دارد عبارت است از مراحل: علم، مشیت، اراده، تقدیر، قضا، و امضا. مراد از قول «کن» قول امثال ما که صدایی است که به گوش می رسد، و یا ندایی است که شنیده می شود نیست؛ قول خداوند فعل اوست. پس وقتی اراده بودن شیئی را می کند، به فعلی واحد آن را ایجاد می کند، که از آن تعبیر به قول «کن» می شود. این اراده مسبوق بهمشیت است، و این مشیت مسبوق به علم؛ همانطور که این اراده منجر به تقدیر، و این تقدیر منجر به قضا می شود، و تا این قضا امضا نشود، شیء تحقق عینی و محسوس نمی یابد. در مرحله علم - که ممکن است در این مرحله مشیت به معلومی خاص تعلق گیرد یا نگیرد - امکان تغییر (بداء) وجود دارد؛ و در مرحله اراده نیز که کدام شیء را مقدر کند و کدام را نکند، امکان تغییر (بداء) وجود دارد؛ ولی زمانی که قضا امضا شد دیگر جای تغییر نیست. پس شیء، قبل از بودن (کون)، معلوم علم الهی است؛ (این مرحله همان عرش الهی، و مرتبه علم الغیب، و ام الكتاب است) و برای اینکه کینونت پیدا کند، باید متعلق مشیت قرار گیرد و خواسته شود؛ وقتی که خواسته شد، عزم بر ایجاد آن حاصل می شود، که همان اراده است؛ و وقتی عزم بر ایجاد آن حاصل شد، حدود و اندازه های آن تعیین می شود، که همان تقدیر است؛ و پس از تعیین حدود و اندازه ها، تحقق خارجی محسوس و ملموس آن شیء است که با امضای قضا حاصل می شود. پس آنچه در خارج ایجاد شد، همان شیء در علم الهی بود که کینونتش خواسته شد (شاء). توجه به این نکته ضروری است که این تفصیلات و بیان مراحل در مقام تحلیل است، و تمام آن (در مورد تمام خلقت)، کمتر از یک چشم به هم زدن محقق می شود؛ (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصْرِ). (سوره قمر (۵۴)، آیه ۵۰)

بدین معنی، مرتبه ای از علم هست که غیب است؛ علمی است که از خلق پوشیده است؛ مشیت خدا در این مرتبه به معلومات تعلق می گیرد، کم و زیاد می کند، ممکن است بخشی را اراده کند، بخشی را نکند؛ برخی را مقدر کند، برخی را نکند؛ بخشی را امضا کند، برخی (۱)

۱- برای درک بهتر این مراحل و تقریب به ذهن، تاملی در مراحل سخن گفتن انسان (خودمان) می تواند راه گشا باشد. و شاید وجه تشبیه فعل ایجادی خداوند به «قول» همین باشد که با تأمل در معنای قول، و نحوه تکلم انسان، بتوانیم به درک معنای آن نزدیک شویم (مقدمه بحث مفهوم کتاب، از همین رساله را مطالعه فرمایید). در همین صحبتها و زمره ما که به راحتی و بدون تأمل انجام می دهیم، تمام این مراحل وجود دارد. اکنون عنوان نمونه، کلامی بسیار ساده را بررسی کنیم. ما می گوییم: دو ضربدر دو مساوی است با چهار. (دو دو تا چهار تا) قبل از اینکه این سخن از دهان ما صادر شود، مراحل زیراتفاق می افتد: معنایی در ذهن من در مورد رابطه منطقی بین اعداد (مفهوم کلی ضرب اعداد) وجود دارد. (علم) می خواهم این رابطه را به مخاطبم اعلام کنم. (مشیت) عزم و تصمیم بر اعلام این رابطه می گیرم. (اراده) اعداد دو و دو و هیئت ضرب این دو و چهار را تعیین می کنم. (تقدیر) جمله «دو دو تا چهار تا» را می سازم. (قضا) دو دو تا چهار تا را به زبان می آورم. (امضا) ممکن بود برای بیان آن رابطه ذهنی، در مرحله تقدیر عدد سه و سه و نه را تعیین کنم، آنوقت کلامی که از من صادر می شد «سه سه تا نه تا» می بود. ملاحظه می کنید که در مقام تحلیل روند تکلم به یک جمله ساده، به چه مراحل رسیدیم؛ و جالب اینکه این مراحل در تمام جملاتی که از دهان ما خارج می شود اتفاق می افتد، ولی به قدری سریع است که اساساً به چشم نمی آید. این همان معنای *وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِالْبَصِيرَةِ* است. اکنون می گوییم، منطقه نفوذ علم امام، تا قبل از مرحله تقدیر (از ما کان تا ما هو کائن) است، و بالاتر از آن (ما لم یکن) را در بر نمی گیرد. یعنی آن علمی را که مقدر می سازد و مورد قضای خود قرار می دهد، آن علمی است که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سپس بهائمه علیهم السلام می رسد.

را نکنند؛ آنهایی را که مقدر می کند و امضا می کند، در «علم الکتاب» قرار می دهد؛ که آن را هم به نحو اتم در اختیار رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده است. این مرتبه غیبی، همان مرتبه «أم الکتاب» است که می فرماید: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) (۱). همان آیه ای

که بسیاری از ائمه علیهم السلام می فرمودند اگر این آیه نبود، به شما از آنچه تا آخر عالم اتفاق می افتد خبر می دادیم. (۲).
یعنی ممکن است ما

خبری را بدهیم ولی بعداً مشیت الهی به محو آن تعلق بگیرد،

۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۰.

۲- قرب الاسناد، ص: ۳۵۳ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، وَ أَبُو جَعْفَرٍ، وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: «وَ اللَّهُ لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَحَدَّثْنَاكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ). (بحار الأنوار، ج ۴، ص ۹۷)

و آن واقعه اتفاق نیفتد، آن وقت ما را دروغگو می پندارید! و بعضا از آن مرحله به «کتاب ربّ» یا «کتاب الله» تعبیر شده است. البته باید به این نکته اساسی توجه داشت که، اینگونه نیست که ایشان یکجا از همه علم الکتاب، بالفعل اطلاع داشته باشند؛ بلکه بینای کتاب اند، و کم کم بر حسب نیاز و موقعیت در اختیارشان قرار می گیرد. همانگونه که یک فرد بینا در مقابل یک کور می تواند ادعا کند که من هر چه در این عالم هست می توانم بینم؛ و البته ادعای صحیحی هم هست؛ اما تحقق بالفعل آن، منوط به شرایطی است؛ ادعای ائمه علیهم السلام که می فرمایند ما از «ما کان» و «ما یکون» خبر داریم نیز اینگونه است. یعنی چشم دیدن این وقایع را داریم، و البته تحقق بالفعل آن شرایطی می خواهد که در ظرف زمانی و مکانی خاص خود، یاذن الله محقق می شود.

به عبارت دیگر، می توان اینگونه بیان کرد که در مقام جعل، علم اولین و آخرین به ائمه علیهم السلام داده شده است؛ ولی در مقام مجعول، این علم ثابت و محقق نمی شود مگر با تحقق موضوع، شرایط، و قیود خارجی آن.

بنابراین، روایاتی که در آن ائمه علیهم السلام علم غیب را از خود انکار می کنند، منظور همان غیبی است که نزد خدا است و هنوز مقدر نشده؛ و آنجا که خود را عالم به غیب معرفی می کنند، آن علوم غیبی است که مقدر شده و در کتاب قرار گرفته است؛ و برای امثال ما غیب محسوب می شود.

اگر سخن فوق را بپذیریم، این سؤال پیش می‌آید که این علوم چگونه در ایشان به فعلیت می‌رسد؟

پاسخ اینکه، اطلاع ایشان از کتاب بواسطه «روح القدس» حاصل می‌شود که همراه ایشان است. و مدام با روح القدس در ارتباط اند و اطلاعات جدید دریافت می‌کنند؛ به نحوی که اگر این ارتباط قطع شود، علم امام محدود می‌گردد، و از بسیاری چیزها بی‌خبر می‌ماند.

برای تقریب به ذهن، شبکه اطلاع رسانی اینترنت مثال خوبی است؛ ایشان مانند کسی هستند که «کلمه عبور» اتصال به اینترنت را در اختیار دارد. اگر کل شبکه جهانی اینترنت را علم الکتاب فرض کنیم، با داشتن کلمه عبور، تمام اطلاعات موجود در شبکه در اختیار ما قرار می‌گیرد، ولی اطلاع ما از ریز محتوای آن بالفعل نیست، و نیاز به مراجعه دارد؛ در عین حال می‌توان ادعا کرد که من می‌توانم از هر آنچه در شبکه هست به شما خبر دهم. (۱)

۱- در تطبیق بیشتر موضوع بحث ما با این مثال می‌توان گفت: نیت و انگیزه فردی که صفحات اینترنتی را ایجاد می‌کند، می‌شود مرحله اُم الکتاب، آن فرد ممکن است محتوای صفحه را عوض کند، تغییر دهد، کم یا زیاد کند؛ (یمنحو ما یشاء و یتیت). کسی که کلمه عبور ورود به اینترنت را دارد، خبر از انگیزه و نیت او ندارد؛ هر چه او در ذهنش دانستخواست و اراده کرد که منتشر کند، و سپس در صفحه ای از صفحات اینترنت قرار داد، آنگاه دارنده کلمه عبور می‌تواند مراجعه کند و ببیند و اطلاع حاصل کند. حال اگر از مطلبی به شما خبر بدهم، و بعد صاحب آن صفحه آن را تغییر دهد، ممکن است شما بگویید فلانی دروغ گفت؛ یا علمی را که ادعا می‌کند ندارد. درحالیکه خبر من درست بود ولی صفحه تغییر کرد.

تفصیل بحث

انبیا قبل از بعثت

در مورد اینکه گفتیم انبیا قبل از بعثت مانند سایر مردم بوده اند و از نظر سطح علمی و دانش، چیزی بیش از بقیه مردم نداشته اند؛ آیات متعددی از قرآن بر این امر دلالت دارد که به آنها اشاره می کنیم:

۱. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۱۱: (قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُمِنُّ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)؛ «پیامبرانشان به آنها گفتند: «درست است که ما بشری همانند شما هستیم، ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته باشد)، نعمت می بخشد (و مقام رسالت عطا می کند)؛ و برای ما ممکن نیست جز به فرمان خدا معجزه ای بیاوریم؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند!».

با این بیان که سیاق عبارت «إِنْ نَحْنُ إِلَّا...» گویای این مطلب است که قبل از اینکه خداوند بر ما منت گذارد و ما را به رسالت مبعوث کند، هیچ چیزی اضافه بر شما نداشتیم؛ بشری بودیم همانند شما.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه: ۱۶۴ (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ «خداوند بر مؤمنان نعمت بزرگی بخشید، هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ تا آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند».

در این آیه شریفه نیز اگر عبارت «مِنْ أَنفُسِهِمْ» را حذف کنیم، در پیام اصلی آیه هیچ خللی وارد نمی شود. این قید تأکیدی بر این معناست که رسول از میان مردم معمولی مبعوث می شود.

۳. در داستان حضرت یوسف علیه السلام وقتی که ایشان خواب می بیند، و خوابش را به پدر می گوید؛ پدر خواب را تعبیر می کند و به او خبر می دهد؛ یعنی اینکه خود یوسف خبر نداشت. بعد می فرماید: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (۱)؛ «و هنگامی که به بلوغ و رشد رسید، ما حکم (پیامبری) و «علم» به او دادیم؛ و اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم».

علم و حکم را بعد از اینکه به بلوغ و قوت رسید به او دادیم.

۴. سوره اعراف (۷)، آیه: ۱۴۴ (قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ)؛ «خداوند) فرمود: «ای موسی! من تو را با رسالتهای خویش، و با سخن گفتنم

(با تو)، بر مردم برتری دادم و برگزیدم؛ پس آنچه را به تو داده ام بگیر؛ و از شکر گزاران باش).

این آیه شریفه، ظهور بلکه تنصیص در این معنا دارد که خداوند بعد از اینکه موسی علیه السلام را برمی گزیند، می فرماید: «فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ». یعنی اینکه قبل از اعلام اصطفاى موسی از جانب خداوند، موسی چیزی اضافه بر مردم نداشت. به عبارت دیگر، بعد از اینکه، «اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ»، حالا «خُذْ مَا آتَيْتُكَ». (۱)

۵. سوره طه (۲۰)، آیه ۲۹-۳۶: (وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا * قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى).

«و وزیرى از خاندانم برای من قرار ده؛ برادرم هارون را؛ با او پشتم را محکم کن؛ و او را در کارم شریک ساز؛ تا تو را بسیار تسبیح گوئیم؛ و تو را بسیار یاد کنیم؛ چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای؛ فرمود: ای موسی! خواسته ات به تو داده شد».

۱- الکافی (چاپ اسلامیة)، ج ۵، ص ۸۳؛ (چاپ دارالحدیث) ج ۹، ص ۵۵۶: «مُحَمَّدٌ بُيُحِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو، فَإِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَ يَقْتَبِسُ نَارًا، فَأَنْصَرَفَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ؛ إِمَامٌ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُ: بِهَ أَنْجَحَ أَمِيدَ نَدَارِي أَمِيدًا وَتَرْتَرًا أَنْجَحَ بِهَ أَنْ أَمِيدَ دَارِي بَاشْ! چَرا که موسی علیه السلام به قصد آتش آوردن رفت، ولی نبی مرسل باز گشت!». تأمل در این روایت حالت قبل و بعد از نبوت را به خوبی نشان می دهد. (بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۲)

آیات فوق بلیغ ترین نمونه برای استشهاد ماست. به این بیان که اساس نبوت هارون علیه السلام به دعای موسی علیه السلام بنا شد. هارون فردی معمولی از خاندان موسی علیه السلام بود که بعد از اینکه موسی از خداوند درخواست شریک می کند، خداوند در اجابت دعای موسی می فرماید: (قَدْ أُوتِيَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى). (۱)

۱- گروه دیگری از شواهد قرآنی که دلالت دارد بر این که انبیا، قبل از مبعوث شدن به رسالت، انسانهایی مانند سایرین بوده اند، آیاتی است که خداوند در آنها همین امر را دلیلیمان نیاوردن کافران ذکر می کند: ۱. سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۳۳ و ۳۴: (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرِهِمْ أَلَّا يَكْفُرُوا بِهِمْ فَأَرْسَلْنَاهُمْ فِي الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ)؛ «ولی اشرافیان (خودخواه) از قوم او که کافر بودند، و دیدار آخرت را تکذیب می کردند، و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم، گفتند: «این بشری است مثل شما؛ از آنچه شما می خورید می خورد؛ و از آنچه می نوشید می نوشد!» (پس چگونه می تواند پیامبر باشد؟!). و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید، در این صورت به یقین شما زیانکارید». ۲. سوره تغابن (۶۴)، آیه ۶: (ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَعَالُوا أَلْبَسُوا بِهَذَا الْغَيْبِ كُفْرًا تَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ)؛ «این بخاطر آن است که پیامبران آنها (پیوسته) با دلایل روشن به سراغشان می آمدند، ولی آنها (از روی کبر و غرور) گفتند: «آیا انسان هایی (مثل ما) می خواهند ما را هدایت کنند؟!» از این رو کافر شدند و روی برگرداندند؛ و خداوند (از ایمان و طاعتشان) بی نیاز بود، و خدا غنی و شایسته ستایش است». ۳. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹۴: (وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا)؛ «تنها چیزی که بعد از آمدن هدایت، مانع شد مردم ایمان بیاورند، این بود که گفتند: «آیا خداوند بشری را بعنوان رسول فرستاده است؟!». ۴. سوره قمر (۵۴)، آیات ۲۳-۲۵: (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ* فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذْ لَفِئَةٌ ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ* أَلَلْقَى الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْرَرٌ)؛ «طایفه ثمود (نیز) انذارهای الهی را تکذیب کردند. و گفتند: «آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟! اگر چنین کنیم گمراهی و جنون خواهیم بود. آیا از میان ما تنها بر او وحی نازل شده؟! نه، او دروغگوی یهوسبازی است». ۵. سوره فرقان (۲۵)، آیه ۴۱: (وَإِذَا رَأَوْكَ أَنْ يَنْجَذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا)؛ «وهنگامی که تو را می بینند، کاری جز مسخره کردن تو ندارند (و می گویند): آیا این! همانکسی است که خدا او را به پیامبری برانگیخته است؟!». ملاحظه می فرمایید که در تمامی آیات فوق، کافران از تبعیت شخصی که در میان خودشان بوده و همانند خودشان سلوک می کرده، و تا چند روز قبل مثل خودشان رفتار می کرده، به همین بهانه، شانه خالی کرده اند.

پیامبر اسلام قبل از بعثت

در مورد رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نیز این چنین است. (۱)

۱. سوره هود (۱۱)، آیه: ۴۹ (تِلْمَكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ).

((ای پیامبر!) اینها از اخبار غیبی است که به تو وحی می کنیم؛ نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی دانستید. بنابراین، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است).

۱- و این امر به قدری واضح است که بنا به نقل مرحوم صدوق، در کتاب «توحید»، امام رضا علیه السلام در احتجاجاتی که با رأس الجالوت داشته اند، آن را نشانه وجود و قدرت خداوند دانسته اند! التوحید، ص: ۴۲۹ «... وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتِيمًا فَقِيرًا رَاعِيًا أَجِيرًا، لَمْ يَتَعَلَّمْ كِتَابًا وَ لَمْ يَخْتَلِفْ إِلَى مُعَلِّمٍ، ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِي فِيهِ قِصَصُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَخْبَارُهُمْ حَرْفًا، وَأَخْبَارُ مَنْ مَضَى وَ مَنْ بَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...؛ ... از نشانه های وجود و قدرت خداوند اینست که او -محمد صلی الله علیه و آله - یتیمی بود که برای دیگران چوپانی می کرد؛ نه کتابی خوانده بود و نه معلمی دیده بود؛ ناگاه کتابی همانند قرآن آورد که در آن جزء به جزء داستان ها و اخبار انبیا، و اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت وجود دارد...». (بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۰۸)

آیات قبل اشاره به داستان حضرت نوح دارد؛ و در این آیه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح می کند که قبل از اینکه به نبوت مبعوث شوی و ما این اخبار را به تو وحی کنیم، تو و قومت از نظر این آگاهی ها در یک سطح بودید. نه تو می دانستی و نه قومت.

۲. یونس (۱۰)، آیه: ۱۶ (قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَلَا تَعْقِلُونَ)؛ «بگو: اگر خدا می خواست، من این (قرآن) را بر شما نمی خواندم؛ و (خداوند) از آن آگاهتان نمی کرد؛ چه این که مدت ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم؛ (و هرگز آیه ای نیاوردم) آیا نمی فهمید؟!».

در این آیه شریفه می فرماید قبل از اینکه مبعوث شوم، سالها در میان شما زندگی کرده ام، و آیه ای برای تلاوت بر شما نداشتم؛ و اگر خداوند می خواست، همانگونه می ماندم و این آیات را بر شما نمی خواندم.

۳. سوره نساء (۴)، آیه: ۱۱۳ (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا)؛ «اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند؛ اما جز خودشان را گمراه نمی کنند؛ و هیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند. خداوند، کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد؛ و به تو آموخت آنچه را که نمی دانستی؛ و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است».

۴. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۳: (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ)؛ «ما بهترین سرگذشت ها را به وسیله این قرآن که به تو وحی کردیم، برای تو شرح می دهیم؛ و به یقین پیش از این، از آن غافل بودی (و خبر نداشتی)».

۵. سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۶: (وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهيراً لِلْكَافِرِينَ)؛ «و تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو القا شود؛ ولی رحمت پروردگارت چنین اقتضا کرد؛ اکنون که چنین است، هیچگاه پشتیبان کافران مباش».

برای تبیین بیشتر این نظر در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به بیان زیر توجه کنید :

قرآن در سوره شوری (۴۲)، آیه ۵۱، سنت ارتباط با غیب را اینگونه بیان می فرماید: (وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحياً أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ)؛ «و امکان ندارد خدا با هیچ انسانی سخن بگوید، مگر از راه وحی، یا از پشت حجابی (همچون ایجاد صوت)، یا رسولی = [فرشته ای] می فرستد و به فرمان خود آنچه را بخواهد وحی می کند؛ چرا که او بلند مقام و حکیم است».

خداوند با هیچ بشری تکلم نمی کند مگر به سه صورت: یا مستقیماً به او وحی می فرستد؛ یا از ورای حجاب با او صحبت

می کند؛ و یا به رسولی وحی می کند که او پیغام برساند (۱)؛ راه دیگری

وجود ندارد. بعد به رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: ما به تو نیز بر اساس همین سنت وحی کردیم:

سوره شوری (۴۲)، آیه: ۵۲ (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ «همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز حقایقی را به فرمان خود وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؛ (و از محتوای قرآن آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم؛ و به یقین تو به سوی راه راست هدایت می کنی».

در این آیه شریفه تصریح می کند که تو نه می دانستی کتاب چیست و نه می دانستی ایمان چیست؛ تا اینکه ما «روح» را به تو وحی کردیم و ما این روح را (که از ثمراتش کتاب و ایمان است)

۱- آنچه در ترجمه آمده، بر اساس تفسیر معروف این آیه است. ولی از این آیه می تواناستفاده کرد که قرآن کلام خداست با ما، با تک تک افراد؛ خدا رسولش را فرستاده، و باقرآنی که بر رسولش وحی کرده، با ما تکلم کرده است؛ و تایید این سخن را در کلام امام صادق علیه السلام به روشنی می توان مشاهده کرد که فرمودند: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمُ بِهِ خَلْقُهُ...؛ عربی را بیاموزید، چرا که آن کلام خداست که با آن با خلقش سخن گفته است»؛ (وسائل الشیعه (بیروت)، ج ۵، ص ۸۴) می فرماید بوسیله قرآن با خلقش سخن گفته است، نه با پیامبرش! (دقت کنید) و گرنه خود رسول جزو گروه اول است که به او مستقیماً وحی می شود.

نوری قرار داده ایم که هر که را بخواهیم با آن هدایت می کنیم. (۱)

نتیجه اینکه، آنچه ارزش نبی است، و آنچه از فضائل و علوم برای شخص نبی تعریف می شود، به خاطر وجود چنین روحی در قلب اوست. اما قبل از بحث چنین روحی از جانب خدا، شخص

۱- همین برداشت ما را از ابی حمزه، از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: الکافی (چاپ اسلامی)، ج ۱، ص ۲۷۳؛ (چاپ دار الحدیث)، ج ۱، ص ۶۸۳ «عن ابی حمزه، قال: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعِلْمِ أَمْ هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَأُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ؟ قَالَ: الْأَمْرُ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجِبُ، أَمْ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ». ثُمَّ قَالَ: أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَيْقِرُونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ؟ فَقُلْتُ: لَا أَذْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ. فَقَالَ لِي: بَلَى، قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّتِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ، فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ، عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَ الْفَهْمَ، وَ هِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَشَاءً، فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا، عَلَّمَهُ الْفَهْمَ؛ ابی حمزه می گوید: از امام صادق درباره علم سؤال کردم؛ آیا علم شما علمی است که از دهان مردان اخذ می شود؟ یا در کتابی است که آن را می خوانید و فرامی گیرید؟ فرمود: امر بزرگتر و برتر از این حرفهاست. آیا قول خداوند عزوجل را نشنیده‌ای که فرمود: «همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تونیز حقایقی را به فرمان خود وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؛...». سپس امام فرمود: اصحاب شما در مورد این آیه چه نظری دارند؟ آیا اقرار دارند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی بوده که نه کتاب را می دانسته و نه ایمان را؟ گفتم: فدایت شوم، نمی دانم نظرشان چیست. امام فرمود: آری، در حالی بود که نه می دانست کتاب چیست و نه ایمان، تا اینکه خداوند آن روحی که در کتاب ذکر کرده را مبعوث نمود؛ پس زمانی که آن روح را به او وحی کرد، بواسطه آن، علم و فهم را به او آموخت. و آن، روحی است که خداوند به هر که بخواهد اعطا می کند. و زمانی که به بندهای اعطا کند، فهمرا به او می آموزد». (بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۶۶)

رسول هیچ یک از فضائل پیامبران را ندارد؛ همانگونه که ممکن است این روح را از او باز پس بگیرند، و به حال اول خود برگردد. سوره اسراء (۱۷)، آیه: ۸۶ (وَلَئِنْ شِئْنَا لَنذَهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَآتِيْجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا)؛ «و اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی فرستاده ایم، از یادت می بریم؛ سپس کسی را نمی یابی که در برابر ما، از تو دفاع کند». (۱)

* * *

۱- اما همانطور که قبلاً اشاره کردیم، انبیاء قبل از بعثت، جزو افراد صالح در میان مردم اند. تفسیر المیزان؛ سوره شوری (۴۲)، آیه ۵۲: «وَفِي الدَّرِالْمُنْثَوْر، اَخْرَجَ أَبُو نَعِيمٍ، فِي «الدَّلَائِلِ»؛ وَ ابْنُ عَسَاكِرَ، عَنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: هَلْ عَبَدْتَ وَثَنًا قَطُّ؟ قَالَ: لَا؛ قَالُوا: فَهَلْ شَرَبْتَ خَمْرًا قَطُّ؟ قَالَ: لَا؛ وَ مَا زِلْتُ أَعْرِفُ أَنَّ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ كُفْرٌ وَ مَا كُنْتُ أَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا إِيْمَانٌ؛ وَ بِذَلِكَ نَزَلَ الْقُرْآنُ «... مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا إِيْمَانٌ...». ابْنُ عَسَاكِرَ از علی علیه السلام نقل می کند که: به نبی اکرم گفته شد، آیا تا به حال بت پرستیده ای؟ فرمود: نه؛ گفتند: تا به حال شراب نوشیده ای؟ فرمود: نه؛ از ابتدا می دانستم که راهی که اینها می روند، کفر است؛ ولی نمی دانستم کتاب و ایمان چیست. و همین مطلب در قرآن نازل شده «... و تو نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست...». و مضمون این روایت با آیه شریفه ۷ سوره هضحی (۹۲): «و وجدك ضالاً فهدى»، کاملاً مناسب دارد؛ زیرا ضال بمعنای گم کرده راهاست، نه گمراه؛ کسی که حیران است، نه حق را می شناسد و نه به باطل گرویده است؛ متحیر مانده. خداوند می فرماید تو را اینگونه یافتیم، آنگاه هدایت کردیم. در مورد حضرت موسی علیه السلام نیز آمده است که وقتی در برابر فرعون قرار می گیرد و فرعون می گوید: «کردی آنچه کردی در زمانی که کافر بودی»؛ موسی علیه السلام پاسخ می دهد که: «فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ»، آن کار را در زمانی کردم که از ضالین بودم؛ یعنی قبل از مبعوث شدن خود را ضال می نامد؛ یعنی «متحیرا لا یدری ما یجب علیه ان یفعله». و اینمعنا مؤید «فوجدك ضالاً فهدى» است. (احتجاج، ج ۲، ص ۴۲۸؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۳)

اکنون ببینیم که بعد از بعثت چه اتفاقی می افتد، و چگونه است که یک شبه ره صد ساله می پیمایند، و عالم به «ما کان» و «ما یكون» می شوند (البته بر حسب اختلاف مراتب).

برای روشن شدن این بحث، تبیین سه مفهوم مهم در لسان آیات و روایات، ضرورت دارد؛ که باید به عنوان مقدمه به آنها پردازیم:

۱. مفهوم «کتاب» و «علم الکتاب».

۲. مفهوم «غیب» و «علم الغیب».

۳. مفهوم «روح» و «روح القدس».

مفهوم «کتاب» و «علم الكتاب»

اشاره

بعد از آنکه اجمالاً بین «علم غیب» و «علم کتاب» فرق گذاردیم، و گفتیم که مرتبه «أم الكتاب» بخشی از علم غیبی است که از ائمه علیهم السلام نیز پوشیده است، و ایشان فقط «علم الكتاب» را در اختیار دارند، نوبت به این می رسد که بدانیم «علم الكتاب» چیست؟ و قبل از آن لازم است معنی و مفهوم «کتاب» را بشناسیم، و اینکه در قرآن به چه معنایی بکار رفته است؟

«کتابت» در لغت به معنای گردآوری است؛ عرب وقتی اطراف مشک آب را با نخ جمع می کند و می بندد، به این کار کتابت می گوید. (۱) و «کتاب»، بر وزن «فعال» بمعنی مفعول،

یعنی «مکتوب» و «نوشته شده» است.

۱- و کَتَبَ السَّقَاءَ و المَزَادَةَ و الْقَرْبَةَ، يَكْتُبُهُ كَتَبًا: حَرْزَهُ بِسَيْرِينٍ، فَهِيَ كَتِيْبٌ. و قِيلَ: هُوَ أُنَيْشِدٌ فَمَه حَتَّى لَا- يَقْطُرُ مِنْهُ شَيْءٌ. و أَكْتُبْتُ الْقَرْبَةَ: شَدَدْتُهَا بِالْوِكَاءِ، و كَذَلِكَ كَتَبْتُهَا كَتَبًا، فَهِيَ مُكْتَبٌ و كَتِيْبٌ. ابن الأعرابي: سمعت أعرابياً يقول: أَكْتُبْتُ فَمَ السَّقَاءِ فَلَمْ يَسْتَكْتَبْ أَي لَمْ يَسْتَوْكِ لِحَفَائِهِ و غَلِظِهِ. (لسان العرب، ج ۱، ص ۷۰۱)

این تعبیر در قرآن در موارد متعددی بکار رفته است؛ از جمله در مورد :

علم خدا

۱. سوره طه (۲۰)، آیه ۵۲: (قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ...)؛ «گفت: آگاهی مربوط به آنها، نزد پروردگارم در کتابی ثبت است...».

۲. سوره ق (۵۰)، آیه ۴: (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ)؛

«ولی ما آنچه را زمین از بدن آنها می کاهد؛ می دانیم (و همه ذرات آن را گردآوری می کنیم) و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است.».

کتاب آسمانی

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۸۷: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ...)؛ «ما به موسی کتاب (تورات) دادیم...».

۲. سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۵: (وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ...)؛ «واین کتابی است پربرکت، که ما نازل کردیم پس از آن پیروی کنید...».

در این آیه، اشاره به نزول قرآن و تعلیمات آن کرده است.

علوم اوصیا

۱. سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۰: (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ...)؛

«(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت:....».

این آیه در مورد آصف بن برخیا، وصی سلیمان نبی علیه السلام است، که هنگامی که سلیمان علیه السلام با درخواست او برای انتقال تخت ملکه سبا موافقت کرد، او با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه سبا را در یک چشم بر هم زدن نزد او حاضر کرد.

۲. سوره رعد (۱۳)، آیه: ۴۳ (...قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)؛ «...بگو: کافی است که خداوند، و کسی که همه علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند».

در بسیاری از روایات آمده است که منظور از مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام هستند.

کتاب ضبط اعمال

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه: ۱۳ (...و نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا)؛ «...و روز قیامت، نامه (اعمالش را) برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می بیند».

۲. سوره جاثیه (۴۵)، آیه: ۲۹ (هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَسْخِجُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)؛ «این نامه اعمال شماست که ما نوشته ایم، و به حق بر ضد شما سخن می گوید؛ ما آنچه را انجام می دادید می نوشتیم».

اکنون کاربرد این تعبیر در مورد علم خدا را مورد بررسی قرار می دهیم؛ تا به دریافت دقیق تر معنای کتاب نزدیک تر شویم.
این

چگونه علمی است که در کتاب است؟ مگر خدا احتیاج دارد بنویسد؟ اساساً تعبیر از علم خدا، به کتاب، چه معنا دارد؟ برای روشن شدن مسئله، مطلبی را به عنوان مقدمه ذکر می کنیم.

شناخت اسماء و صفات خدا

بحثی در مورد شناخت اسما و صفات خدا وجود دارد که آیا اسما و صفات الهی را می توان شناخت یا نه؟ بعضی این نظر را دارند که خدا به هیچ وجه قابل شناختن نیست، و ما فقط اسما و صفاتی که در آیات و روایات به خدا نسبت داده شده را می توانیم به او نسبت دهیم؛ و مفاهیم این کلمات را نیز درست درک نمی کنیم. مجازیم بگوییم خدا خالق است، عالم است، قادر است؛ اما اینکه علم خدا یعنی چه؟ قدرت خدا یعنی چه؟ خلقت خدا یعنی چه؟ را نمی فهمیم. این گروه برای اثبات نظر خود از آیات و روایات فراوانی کمک می گیرند؛ از قبیل:

سوره صافات (۳۷)، آیه: ۱۵۹ (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ)؛ «خدا منزّه است از آنچه مردم وصف می کنند». یعنی هر صفتی برای خدا بیان کنید، خدا از آن صفت منزّه است.

نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص: ۳۹ «...لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهَمِّمْ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ...؛ خدایی که افکار ژرف اندیش، او را درک نمی کنند؛ و دست غواصان دریای علوم، به او نمی رسد...».

بحار الانوار، ج ۶۹، ص: ۲۹۳ «ابی جعفر محمد بن علی الباقر

... حیث قال: کُلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي آدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٍ مَصْنُوعٍ مِثْلِكُمْ مُرْدُودٌ إِلَيْكُمْ؛ هر قدر با اوهام خود با دقیقترین معانی، او (خدا) را مورد شناخت قرار دهید، آنچه بدست می آورید مخلوق و ساخته شده ای مثل خودتان است، و به درد خودتان می خورد!.

تحقیق مطلب اینکه، کسی که در قرآن و آیاتی که درباره صفات و افعال خداست دقت کند، متوجه می شود که قرآن مفاهیمی را عرضه می کند که مردم معنای آن را می فهمند، و راجع به چیزهایی سخن می گوید که توقع دارد شنونده آن را درک کند و بپذیرد. این چنین نیست که خدا فقط الفاظی را بکار برد و بگوید این الفاظ را بکار برید و به معنا کار نداشته باشید. جای تردید نیست که قرآن با نسبت دادن صفات و اسمایی به خدای متعال و عرضه آن به مردم، می خواهد به مردم بفرماید که خدا را با این اوصاف بشناسید، یعنی با همان معانی که از این اوصاف می فهمید. (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ...؛ «ما قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم...».) (۱)

اما ظاهراً آنهایی که گفته اند اوصاف خدا را نمی توان شناخت، و معنای الفاظی که در مورد اسما و صفات خدا بکار می بریم را نمی فهمیم، بین مفهوم و مصداق خلط کرده اند.

مفهوم، آن معنای کلی است که ما در ذهن درک می کنیم؛ و مصداق، آن فرد خارجی است که این معنای کلی ذهنی ما بر آن

منطبق است. آنچه از آیات و روایات استفاده می شود اینست که مصداق اوصاف الهی را با مفاهیم ذهنی نمی توان شناخت؛ نه اینکه این مفاهیم هم وقتی در مورد خدا بکار می رود معنای خود را از دست می دهند.

مثلا وقتی می گوییم خدا عالم است؛ از نظر مفهوم، منظور همان علم در مقابل جهل است. اما علم مصادیق زیادی دارد؛ آنچه ما از مصادیق علم می شناسیم علم هایی است محدود، که یا از راه مطالعه بدست می آید، یا از راه شنیدن، یا تجربه کردن، و امثال آن؛ علم هایی که در خودمان است. اما اینکه مصداقی از علم وجود دارد که ذاتی است، کسبی نیست، محدود نیست، و...؛ البته چنین مصداقی از علم را ما نمی توانیم بشناسیم. پس آنچه ما نمی توانیم درک کنیم، حقیقت مصداق این مفاهیم در مورد خداست، نه اینکه اصلا معنا و مفهوم اسما و صفات خدا را درک نمی کنیم.

برای واضحتر شدن مطلب در این مثال دقت کنید: مفهوم نور را در نظر بگیرید، یک دانشمند از این نوری که مشاهده کرده است، مفهومی در ذهن خود ایجاد می کند، که مفهومی عام و کلی است. طیف های مختلف رنگ را با این مفهوم می سنجد و تعریفی از آن ارائه می کند و نوع آن را نیز نشان می دهد. مثلا- می گوید فلان طول موج، رنگ قرمز است؛ و نمونه و مصداق آن هم این رنگ خاص

است؛ همچنین است سایر طول موج ها و رنگ های دیگر. بعد به ما می گوید مصادیقی از این مفهوم وجود دارد که قابل مشاهده

نیست؛ فلاں طول موج، ماورای بنفش است؛ و فلاں طول موج، مادون قرمز؛ و اینها قابل مشاهده و درک حسی نیستند (با چشم طبیعی؛ در مثال مناقشه نفرمایید). نمی گوید که اینها نور نیست، نور است، طول موج دارد، و با ابزار و مفاهیم خاصی وجود آن را اثبات می کند. اما ما هرگز نمی توانیم حقیقت مصداق نور ماورای بنفش یا مادون قرمز را درک کنیم. ولی وجود آن را نیز انکار نمی کنیم؛ بلکه با توجه به شواهد و قراین قطعی ای که به ما ارائه می کنند به وجود آن ایمان می آوریم؛ نور بین دو حدّ ماورا و مادون، منطقه علم است؛ بالا و پایین این منطقه، منطقه ایمان. (اینست که قرآن در مورد غیب، کلمه ایمان را بکار می برد؛ «یؤمنون بالغیب»).

مفهوم علم نیز همینطور است؛ ما از نحوه اطلاع خودمان از امور، مفهوم علم را در ذهن ایجاد می کنیم؛ دانستن؛ که مفهومی عام و کلی است، و ممکن است از راه خواندن، یا شنیدن، یا تفکر، یا حدس، و... حاصل شود. بعد به ما می گویند مصادیقی از این مفهوم وجود دارد که محدود نیست، مطلق است، تحققش شرایط و ابزار خاصی نمی خواهد، کسب نشدنی است، و... همانند علم خدا؛ و ما هرگز حقیقت چنین مصداقی را نمی توانیم درک کنیم.

فقس علی هذا. (۱)

۱- ما به همین مختصر در اینجا اکتفا می کنیم. برای توضیح بیشتر می توانید به کتاب «معارف قرآن» استاد مصباح یزدی مراجعه نمایید.

شناخت «کتاب الله»

با توجه به مطالبی که در نحوه شناخت اسما و صفات خدا گفته شد، می‌گوییم مفهوم «کتاب» نیز بعنوان یک مفهوم قرآنی که به خدا نسبت داده شده، چنین حالتی دارد. ما از کتاب و نوشته، آنگونه که مشاهده می‌کنیم، مفهومی در ذهن ایجاد می‌کنیم که مفهومی عام است، و مصادیق متعددی دارد؛ (از نوشتن روی سنگ با قلم های آهنی، و نوشتن روی پوست حیوانات با قلم های قدیمی، تا نوشتن روی کاغذ با قلم های امروزی، و نوشتن اطلاعات روی دیسکت های کامپیوتری و...). بعد این مفهوم را توسعه داده و در مورد مغز، قلب، و سینه، نیز بکار می‌بریم. می‌گوییم: در مغز حکم کن. در سینه ات بنویس. (۱) حال هیچ استبعادی ندارد که حقیقت مصادیقی

از این مفهوم را درک نکنیم؛ مانند کتاب الله. ولی مفهوم آن را می‌شناسیم، و منظور از آن را می‌فهمیم.

در عرف، اینگونه است که کتابت بمنظور حفظ و نگهداری مکتوبات از زوال، ایجاد اطمینان و محکم کاری، جلوگیری از نقض یا انکار قراردادها، فراموش نشدن مطالب، و داشتن سندی برای ارائه و احتجاج در محاکم، انجام می‌شود. با بررسی آیات قرآن متوجه می‌شویم که در قرآن نیز کلمه «کتاب» در همین معانی

۱- مانند آیه ۲۲ سوره مجادله (۵۸): (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...); «آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته، و با روحی از ناحیه خودش آنها را تأیید فرموده...».

عرفی بکار رفته است، منتها در مصادیقی که ما از شناخت حقیقت آن مصادیق عاجزیم. (۱)

نتیجه اینکه؛ آنچه ما از «کتاب الله» می فهمیم - هرچند از کیفیت حقیقت مصداق آن سر در نیاوریم - اینست که: کل نظام تکوین و تشریح و قوانین آن، همه و همه، حساب و کتاب دارد؛ منظم است؛ سند دارد؛ مضبوط است؛ محفوظ است؛ مورد فراموشی واقع نمی شود؛ قابل استناد و احتجاج است؛ و در یک کلام، «مکتوب» است؛ آن هم در کتابی که «لا یضل و لا ینسی».

و ما هر چه بیشتر به این آیات به دیده تأمل و تدبر می نگریم،

۱- سوره طه (۲۰)، آیه: ۵۲ (قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي)؛ «گفت: گاهی مربوط به آنها، نزد پروردگرم در کتابی ثبت است؛ پروردگرم هرگز گمراه نمی شود، و فراموش نمی کند». سوره ق (۵۰)، آیه: ۴ (...وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ)؛ «و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است». سوره واقعه (۵۶)، آیه ۷۷ و: ۷۸ (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ)؛ «که آن، قرآن پرارزشی است * که در کتاب محفوظی جای دارد». سوره زخرف (۴۳)، آیه: ۴ (إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ)؛ «و این (قرآن) در لوح محفوظ نزد ما والا و استوار است!». سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۳ و: ۱۴ (... وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا * إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ حَسِيبًا)؛ «...نامه (اعمالش را) برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می بیند) * و به او می گوئیم: (نامه (اعمال) خود را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابرس خویش باشی!». سوره مؤنون (۲۳)، آیه: ۶۲ (...وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ)؛ «و نزد ما کتابی است که بحق سخن می گوید و به آنان هیچ ستمی نمی شود».

بیشتر به زیبایی و کارآمدی این تمثیل و تشبیه - علم الهی به کتاب - واقف می شویم.

کل علم خداوند درباره مخلوقات و غیر مخلوقات را به کتابی تشبیه کرده، که همه چیز در آن نوشته شده است، مجلداتی از این کتاب مخصوص خود اوست و هیچ کس از آن اطلاعی ندارد؛ اجزایی از آن، در مورد تکوینیات (۱) و قوانین حاکم بر آن است؛

۱- علوم مربوط به تکوین: منظور ما از تکوین در اینجا شامل کل نظام خلقت، وقایع، قوانینو سنتهای حاکم بر آن است. سوره توبه (۹)، آیه: ۳۶ (إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...); «تعداد ماه ها نزد خداوند در کتاب الهی، از آن روز که آسمانهاوزمین را آفریده، دوازده ماه است...». سوره ق (۵۰)، آیه: ۴ (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ); «ولی ما می دانیم آنچه را زمین از بدن آنها می کاهد و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است!». سوره حجر (۱۵)، آیه: ۴ (وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ); «ما اهل هیچ شهرودیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه اجل معین (و زمان تغییر ناپذیری) داشتند!». سوره توبه (۹)، آیه: ۵۱ (قُلْ لَنْ يَصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ); «هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد، مگر آنچه خداوند برای ما نوشته ومقرر داشته است او مولا (و سرپرست) ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند!». سوره حدید (۵۷)، آیه: ۲۲ (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّنْقَبَلٍ أَنْ نُبَرَّأَهَا إِنْ ذَالِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ); «هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجودشما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبتاست واین امر برای خدا آسان است!». سوره آل عمران (۳)، آیه: ۱۴۵ (وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوَجَّلاً...); «هیچکس، جز به فرمان خدا، نمی میرد سرنوشتی است تعیین شده...». سوره انبیاء (۲۱)، آیه: ۱۰۵ (وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ); «در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد!».

بخش هایی از آن، در مورد تشریحات (۱) و دستورات ابلاغی است؛

ابوابی از آن را در اختیار انبیا و اولیا بر حسب اختلاف مراتبشان (۲)

۱- علوم مربوط به تشریح: منظور از تشریح، احکام و دستور العملهایی است که برای بندگان در نظر گرفته شده. سوره نساء (۴)، آیه ۱۰۳: (...إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا)؛ «...نماز بر مؤمنان نوشته ای است مقرر و بهنگام». سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۳: (...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فيه...); «...پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل نمود تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند...». سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۵: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...); «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند».

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۸: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدِ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ...); «ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن...». سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۰: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ); «بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی [مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، بطور شایسته وصیت کند! این حقی است بر پرهیزکاران!». سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۳: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ); «ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد تا پرهیزکار شوید». سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ); «جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدا می داند، و شما نمی دانید». سوره انفال (۸)، آیه ۷۵: (...وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...); «و خویشاوندان در کتاب خدا [در باره میراث] به یکدیگر سزاوارترند همانا خدا به همه چیز داناست».

قرار می دهند؛ فصولی از آن را استنساخ می کنند و در اختیار بندگان قرار می دهند تا از کرده های خویش آگاه شوند؛ و لفظ کتاب مشترک است بین تمام این مراتب؛ به اصل آن کتاب می گویند، به اجزای آن کتاب می گویند، به فصول آن کتاب می گویند، حتی به آن بخشی که در مورد اعمال یک فرد خاص هست هم کتاب می گویند.

و از آنجا که گستره این علوم، هم علوم مربوط به عالم تکوین و نحوه اداره آن را در بر می گیرد، و هم علوم مربوط به عالم تشریح و احکام آن را، دارندگان این علم، قدرت تصرف در عالم تکوین و تشریح را دارند؛ گرچه اعمال این قدرت باذن الله است. (۱)

۱- نمونه این تصرف، داستان آصف بن برخیا است که در قرآن، سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۰ آمده است: (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ)؛ «اما کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن رانزد تو خواهم آورد. و هنگامی که سلیمان آن تخت را نزد خود ثابت و پا بر جا دید گفت: ایناز فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم. و هر کس شکر کند به نفع خود شکر می کند و هر کس کفران نماید بزبان خویش نموده، کهنروردگار من غنی و کریم است.» معجزات انبیاء: موسی، عیسی، سلیمان، و ... و آنچه از کرامات برای اوصیا و اولیای الهینقل می شود همه از این قبیل است.

تا اینجا مفهوم «کتاب» را شناختیم؛ حال ببینیم «علم الکتاب» چگونه است؟

شناخت «علم الکتاب»

آنچنانکه در آینده به تفصیل به آن خواهیم پرداخت، انبیا علیهم السلام علم غیب ندارند؛ یا به تعبیر دیگر عالم الغیب نیستند؛ پس علمی که در اختیار ایشان است چه علمی است؟

شاید بتوان گفت تعبیر «علم کتاب» در مقابل «علم غیب»، و مرتبه ای پایین تر از علم غیب است؛ علم کتاب علمی است مکتوب، مضبوط، و مشهود برای اهلش، بنابراین غیب نیست. البته خداوند می فرماید «مِن غیب» (۱) است؛ یعنی این مقدار از علم غیب

۱- سوره هود (۱۱)، آیه: ۴۹ (تَلْمَكْ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا اِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا اَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ اِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ)؛ «اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم؛ نه تو و نه قومت، اینها را پیش از این نمی دانستید. بنابراین صبر و استقامت کن که عاقبت از آن پرهیزکاران است». سوره یوسف (۱۲)، آیه: ۱۰۲ (ذَالِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَعَدِيهِمْ اِذْ اَجْمَعُوا اَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ)؛ «(ای پیامبر!) این از اخبار غیبی است که به تو وحی می فرستیم؛ تو (هرگز) نزد آنها نبودی هنگامی که به اتفاق تصمیم می گرفتند و توطئه می کردند».

را مشهود کرده، اما نه مشهود هر کس، مشهود انبیا و اولیا است. بنابر این نظر، اگر نبی، کل علم الکتاب را هم داشته باشد، عالم الغیب نیست.

توجه به این نکته ضروری است که «کتاب» نیز دو مرتبه دارد؛ یک مرتبه آن داخل در علم غیب است و مخصوص خداست، که در بعض موارد از آن تعبیر به «ام الکتاب» یا «کتاب رب» یا «کتاب الله» شده؛ مرتبه دیگر آن، همان است که بر نبی نازل می شود و در اختیار او قرار می گیرد؛ و از آن بطور مطلق به «کتاب» تعبیر می کنند. و - همانگونه که آیه ۲۷ سوره کهف (۱) نیز دلالت دارد - آنچه

به نبی اکرم صلی الله علیه و آله وحی شده نیز بخشی از «کتاب رب» (همان ام الکتاب) است؛ من کتاب است، نه همه کتاب.

بنابراین، مرتبه «ام الکتاب» بخشی از علم غیب خداوند است،

۱- سوره کهف (۱۸)، آیه: ۲۷ (وَ اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا)؛ «آنچه را از کتاب پروردگارت به تو وحی شده تلاوت کن! هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی سازد و هرگز پناهگاهی جز او نمی یابی». در این صورت «من» تبعیضیه است نه بیانیه.

که نزد او است و احدی از آن اطلاع ندارد (۱)، مگر به همان مقدار که در «علم الکتاب» نازل فرموده.

نتیجه اینکه، خداوند از تمام علوم مربوط به ملک و ملکوت، کوچک و بزرگ، ذرات آسمان و زمین، غیب آسمان و زمین، وقایع و حوادث، از ابتدا تا انتهای عالم، آنهایی را که تثبیت شده، امضا شده، و مقدر شده، در کتابی مبین، مکتوب فرموده است؛ (۲) آنگاه

۱- طه (۲۰)، آیه ۵۱ و ۵۲ (قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ * قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ)؛ «گفت: حال اقوامی که از این پیش می زیسته اند چیست؟ گفت: علم آن در کتابی است نزد پروردگار من. پروردگار من نه خطا می کند و نه فراموش».

۲- سوره سبأ (۳۴)، ۳: (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبَاتِ عَنَّا مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَضِعُغُزٍ مِّنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبُرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ)؛ «کافران گفتند: قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد. بگو: آری به پروردگار سوگند که به سراغ شما خواهد آمد. خداوندی که از غیب آگاه است و به اندازه سنگینی ذره ای در آسمانها و زمین از علم او دور نخواهد ماند، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر اینکه در کتابی آشکار ثبت است». سوره هود (۱۱)، آیه ۶: (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ)؛ «هیچ جنبندهای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست؛ او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است». سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۲: (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّنْقَبَلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ)؛ «هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روینمیدهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در کتابی ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است». سوره انعام (۶)، آیه ۵۹: (وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ)؛ «... و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار ثبت است».

این کتاب را در اختیار بندگان برگزیده اش - بنابر اختلاف مراتبشان - قرار می دهد. (۱) به این معنا که کلید ورود به این کتابخانه

را در اختیارشان می گذارد؛ هر چند که ورود به آن نیز در هر موردی منوط به اذن خدا است.

اکنون به برخی از روایاتی که در زمینه علم کتاب و دارندگان آن وارد شده اشاره می کنیم تا این بحث وضوح و حجیت بیشتری پیدا کند:

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۲۲۹

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْكُوفِيِّينَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا يَقُولُ أَصْحَابُكَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عِيسَى وَ مُوسَى، أَيُّهُمْ أَغْلَمُ؟ قَالَ قُلْتُ: مَا يُقَدِّمُونَ عَلَى أَوْلَى الْعَزْمِ أَحَدًا. قَالَ: أَمَّا إِنَّكَ لَوْ خَاصِمْتَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ لَحَجَّجْتَهُمْ. قَالَ قُلْتُ: وَ أَيْنَ هَذَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَالَ فِي مُوسَى: (وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً) (۲) وَ لَمْ يَقُلْ «كُلَّ شَيْءٍ». وَ قَالَ فِي

عِيسَى: (وَ لَا يَبِينُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ) (۳) وَ لَمْ يَقُلْ «كُلَّ شَيْءٍ».

وَ قَالَ فِي صَاحِبِكُمْ: (كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ

۱- سوره فاطر (۳۵)، آیه: ۳۲ (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...); «سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم...». سوره بقره (۲)، آیه: ۸۷ (وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ...); «ما به موسی کتاب دادیم، و بعد از او پیامبرانی پشت سر هم فرستادیم...».

۲- سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۵.

۳- سوره زخرف (۴۳)، آیه ۶۳.

الْكِتَابِ) (۱)؛ عبدالله بن ولید می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: نظر اصحاب تو درباره امیر المؤمنین، موسی و عیسی چیست؛ کدام یک را دانایتر می دانند؟ گفتم: اصحاب من هیچ کس را بر انبیای اولوالعزم مقدم نمی دانند. امام فرمود: اگر با آنان با کتاب خدا به بحث پردازی می توانی بر ابطال نظرشان حجت اقامه کنی. گفتم: در کجای قرآن چنین چیزی آمده؟ فرمود: خدا درباره موسی گفته است: «و برای او در الواح (تورات) از هر موضوعی اندرزی نوشتیم» و نگفته «همه اندرزها». و در مورد عیسی گفته است: «و آمده ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید برای شما روشن کنم» و نگفته «همه اختلافات». ولی درباره امیر المؤمنین گفته است: «کافی است که خداوند، و کسی که تمام علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند». (۲)

به این بیان که آنچه در الواح موسی نوشتیم، «مِن كُلِّ شَيْءٍ» بود، نه کل شیء؛ و آنچه عیسی توان تبیین آن را داشت، «بعض الذی...» بود، نه کل آن؛ در حالی که نزد امیر المؤمنین کل علم الکتاب موجود است. بنابراین امیر المؤمنین علیه السلام از موسی و عیسی علیهما السلام دانایتر است.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۳۶۷

«أَبِي، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ :

الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَ سُئِلَ عَنِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ

۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۳.

۲- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۴۵.

مِنَ الْكِتَابِ أَعْلَمُ أَمْ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ فَقَالَ: مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُ مِمَّا تَأْخُذُ الْبُعُوضُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مِائِ الْبَحْرِ. وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ): أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَجَمِيعَ مَا فَضَّلْتُ بِهِ النَّبِيِّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، فِي عِترَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ؛ إمام صادق عليه السلام فرمودند: کسی که نزد او علم کتاب وجود دارد، امیرالمؤمنین علیه السلام است. و از ایشان سؤال شد کسی که نزد او علمی از کتاب بود دانایتر است یا کسی که علم کتاب را دارد؟ فرمودند: علم کسی که نزد او علمی از کتاب بود در مقابل علم کسی که علم کتاب را دارد، همانند مقدار آبی است که حشره ای با بال خود از آب دریا بردارد. و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آگاه باشید آن علمی که آدم با آن علم از آسمان به زمین هبوط کرد، و همه آن علومی که از آن پس به انبیا داده شده، تا برسیم به خاتم النبیین (صلوات الله عليهم اجمعین)، همه در عترت خاتم النبیین جمع است». (۱)

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۲۱۲

«ابنُ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ فَذَكَرُوا سَيِّئِيمَانَ وَ مَا أُعْطِيَ مِنَ الْعِلْمِ وَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْمُلْكِ؛ فَقَالَ لِي: وَ مِمَّا أُعْطِيَ سَيِّئِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ، إِنَّمَا كَانَ عِنْدَهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ مِنَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ؛ وَ صَاحِبُكُمْ الَّذِي قَالَ اللَّهُ: (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۶۰.

وَبَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۱)؛ وَ كَانَ وَ اللَّهُ عِنْدَ عَلِيٍّ عِلْمُ الْكِتَابِ.

فَقُلْتُ: صَدَقْتَ وَاللَّهِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ ابن بکیر می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که سخن از سلیمان نبی و علم و ملکی که خدا به او داد به میان آمد؛ حضرت فرمود: آنچه به سلیمان بن داوود داده شد، تنها یک حرف از اسم اعظم بود؛ ولی صاحب شما کسی است که خداوند فرموده «بگو کافی است که خداوند، و کسی که تمام علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند»، به خدا سوگند علم کتاب نزد علی علیه السلام بود». (۲)

۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۱۲

«أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) (۳) قَالَ: فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، فَوَضَعَهَا عَلَى

صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: عِنْدَنَا وَ اللَّهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ؛ عبدالرحمان بن کثیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که این آیه را تلاوت فرمود: «(اما) کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: «من پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!»؛ سپس حضرت انگشتان دستش را باز کرد، و آن را بر سینه اش گذاشت، و فرمود: به خدا سوگند تمام علم کتاب نزد ماست». (۴)

۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۳.

۲- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۷۰.

۳- سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۰.

۴- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۷۰.

۵. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۱۱۱

«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الرَّبِيعِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ ضُرَيْبِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ، عِلْمًا مَبْدُولًا، وَعِلْمًا مَكْفُوفًا، فَأَمَّا الْمَبْدُولُ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ يَعْلَمُهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّسُلُ إِلَّا نَحْنُ نَعْلَمُهُ؛ وَأَمَّا الْمَكْفُوفُ فَهُوَ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ فِي أُمَّ الْكِتَابِ؛ بَرَى خَلْقًا مِنْهُ عِلْمٌ وَجُودٌ، يَكْفِي عِلْمَ مَبْدُولٍ، وَدِيْغَرِي عِلْمَ مَكْفُوفٍ، أَزْ عِلْمِ مَبْدُولٍ هِيْجَ شَيْءٍ لَيْسَتْ كِهْ مَلَائِكَةُ وَرِيسَامِرَانِ بَدَانَدَنْ مَكْرَ اَيْنَكِهْ مَا نِيْزِ اَنِّ رَا مِي دَانِيْمَ؛ وَ اِمَا عِلْمِ مَكْفُوفِ هِمَانِ اسْتِ كِهْ نَزْدِ خَدَاوَنْدِ دَرِ اَمِّ الْكِتَابِ اسْتِ». (۱)

۶. دلائل الامام ه، ص: ۲۷۳

«عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ يُونُسَ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَقَدْ مَرَرْنَا بِجَبَلٍ فِيهِ دُودٌ؛ فَقَالَ: أَعْرِفُ مَنْ يَعْلَمُ انْتِ هَذَا الدُّودِ مِنْ ذُرَائِهِ، وَ كَمْ عَيْدُهُ. ثُمَّ قَالَ: نَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ؛ يُونُسُ مِي كُوِيْدِ بَا حَضْرَتِ اَزْ كُوْهِي مِي كَزْدَشْتِيْمِ كِهْ كِرْمِ هَايِي دَرِ اَنْجَا بُوْد. حَضْرَتِ فَرْمُوْدَنْد: كَسِي رَا مِي شَنْاسَمِ كِهْ تَعْدَادِ اَيْنِ كِرْمِ هَا، وَ اَيْنَكِهْ كَدَامَشَانِ مَذْكَرَنْدِ وَ كَدَامَشَانِ مَوْنِثِ رَا مِي دَانْد! سِيسِ فَرْمُوْدَنْد: اَيْنِ مَطْلَبِ رَا اَزْ كِتَابِ خَدَا مِي دَانَمَ؛ بِهْ دَرَسْتِي كِهْ دَرِ كِتَابِ خَدَا بِيَانِ هِمِهْ چِيْزِ وَجُودِ دَارْد.»

این یک مقدمه؛ اما مقدمه دوم که در فهم مقدمه اول نیز سهم به سزایی خواهد داشت، تحقیق در مفهوم «غیب» و «علم غیب» است که اکنون به نحو مبسوط به آن خواهیم پرداخت.

مفهوم «غیب» و «علم الغیب»

در تبیین اینکه گفتیم مرتبه ای از علم وجود دارد که غیب است، می‌گوییم: علم غیب، مرتبه ای از علم است که از خلق - اعم از نبی و غیر نبی - پوشیده است؛ در این مرتبه است که مشیت خدا به اشیا تعلق می‌گیرد، کم و زیاد می‌کند، ممکن است بخشی را مقدر کند، بخشی را نکند؛ آنهایی را که مقدر می‌کند و امضا می‌کند، در علم الکتاب - که توضیح آن گذشت - قرار می‌دهد. این مرتبه علم غیب، همان مرتبه «آم الکتاب» است که می‌فرماید: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ).
(۱) مرتبه «آم الکتاب» غیر از مرتبه «علم الکتاب»

است، و در اختیار احدی نیست، حتی انبیا، و حتی نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله .

در اثبات وجود چنین مرتبه ای از علم، که اولاً - مختص به خداست، و ثانیاً احدی از آن اطلاع ندارد، می‌توان به آیات ذیل استناد کرد :

۱. سوره یونس (۱۰)، آیه : ۲۰ (وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ

۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۴۰.

فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ؛ «می گویند: «چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟!» بگو: «غیب تنها برای خدا است. شما در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم!».

۲. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۶۳ (يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا)؛ «مردم از تو درباره (زمان قیام) قیامت سؤال می کنند، بگو: «علم آن تنها نزد خداست.» و چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد».

۳. سوره نمل (۲۷)، آیه ۶۵ (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يَبْعَثُونَ)؛ «بگو: «کسانی که در آسمانها وزمین هستند غیب نمی دانند جز خدا، و نمی دانند چه زمانی (در قیامت) برانگیخته می شوند».

۴. سوره انعام (۶)، آیه ۵۰ (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ

وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ)؛ «بگو: «من به شما نمی گویم گنجینه های الهی نزد من است. و من از غیب آگاه نیستم. و به شما نمی گویم من فرشته ام. تنها از آنچه به من وحی می شود پیروی می کنم» بگو: «آیا نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا نمی اندیشید?!».

عبارت آخر این آیه شایسته توجه است؛ گویی این سؤال پیش می آید که اگر خزائن الله دست تو نیست، علم غیب هم نمیدانی، ملک هم نیستی؛ پس چه فرقی با ما داری؟! می فرماید: بگو آیا نابینا و بینا مساویند؟! تفاوت من با شما در این است که من بینايم و شما

نابینا. همان که قبلا - در مقدمه - اشاره کردیم که ایشان بینای کتابند.

۵. سوره اعراف (۷)، آیه: ۱۸۸ (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)؛ «بگو: «من مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می کردم، و هیچ بدی (وزیانی) به من نمی رسید؛ من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان می آورند».

۶. سوره انعام (۶)، آیه: ۵۹ (وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ سَّمَاءٍ وَ مَا تَرْتَفِعُ مِنْ دُونِهَا وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)؛ «کلیدهای غیب، تنها نزد اوست؛ و جز او، کسی آنها را نمی داند. و او آنچه را در خشکی و دریاست می داند؛ هیچ برگی (از درختی) نمی افتد، مگر اینکه از آن آگاه است؛ و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین، و هیچ تر و خشکی وجود ندارد، جز این که در کتابی آشکار [= در کتاب علم خدا] ثبت است».

مشاهده می شود که در آیات فراوانی، علم غیب را به خداوند منحصر کرده، و از غیر او نفی می کند. (۱)

۱- نکته دقیقی در این آیه وجود دارد، و آن اینکه ما گفتیم علوم مربوط به «ما کان» و «مایکون» در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار دارد، و واضح است که علوم مربوط به برّ و بحر، و برگدرختان، و رطب و یابس زمین، جزو همین علوم است؛ در این آیه شریفه نیز مرحله مفاتیح غیب را که مختص خدا است از مرحله کتاب مبین با «واو» جدا کرده است؛ و دلیلی ندارد که این دومی را جزو غیبی که جز خدا نمی داند قرار دهیم.

در این رابطه، سری به کتب روایی می‌زنیم تا ببینیم آیا روایات ما این نظر را می‌پذیرد، یا رد می‌کند و یا تفصیل خاصی قائل می‌شود. تا اینجا ظاهر کتاب الله با این نظر موافق است. و اما روایات :

۱. توحید المفضل، ص: ۱۶۶

«...الْمَجْلِسُ الرَّابِعُ؛ قَالَ الْمَفْضَلُ: فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الرَّابِعُ، بَكَرْتُ إِلَى مَوْلَايَ، فَاسْتُوذِنَ لِي فَأَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ، فَجَلَسْتُ؛ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنَّا التَّحْمِيدُ وَالتَّسْبِيحُ وَالتَّعْظِيمُ وَالتَّقْدِيسُ لِلِاسْمِ الْأَقْدَمِ وَالنُّورِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْعَلَامِ

ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَ مُنَشِي الْأَنَامِ وَ مُفْتِي الْعَوَالِمِ وَ الدُّهُورِ، وَ صَاحِبِ السَّرِّ الْمَسْتُورِ، وَ الْغَيْبِ الْمَحْظُورِ، وَ الْإِسْمِ الْمَخْزُونِ، وَ الْعِلْمِ الْمَكْنُونِ؛ وَ صِيَلَمَوَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ عَلَى مُبْلَغِ وَحْيِهِ وَ مُؤَدَى رِسَالَتِهِ...؛ ... مفضل می‌گوید: روز چهارم که شد صبح زود به خدمت مولایم رسیدم و کسب اجازه کردم، او مرا امر کرد که بنشینم و من نشستم؛ پس فرمود: از ما است تحمید و تسبیح و تعظیم و تقدیس، برای اسم اقدم، و نور اعظم، که برتر و بسیار دان، صاحب جلال و اکرام، بوجود آورنده آدمیان، و حکم کننده بر عوالم و دهور است. و صاحب سر پوشیده و غیب منع شده، و اسم نگهداشته شده و علم دست نخورده است. و درود و برکات او بر رساننده و حیش و اداکننده رسالتش...» (۱)

در این روایت، حضرت صادق علیه السلام در مقام معرفی خداوند، او را صاحب سرّ پوشیده، و غیب منع شده، و علم دست نخورده، معرفی می کند.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۱۶۳

«عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، ... وَاعْلَمَ يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمُ اللَّهُ عَنِ الْإِقْتِحَامِ عَلَى السُّدَدِ الْمَضْرُوبِ دُونَ الْغُيُوبِ، إِقْرَاراً بِجَهْلِ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ. فَقَالُوا: آمَنَّا بِهِ، كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا. وَقَدْ مَدَحَ اللَّهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْماً؛ وَسَيَمَى تَزَكُّهُمْ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ، رُسُوخاً؛ ... بدان ای بنده خدا، که راسخین در علم کسانی هستند که خداوند ایشان را از فرو افتادن در موانعی که بر سر راه غیب وجود دارد، بی نیاز فرمود؛ در حالیکه اقرار دارند که تفسیر مجهولاتی از غیب محجوب را نمی دانند. پس گفتند: به آن ایمان می آوریم که تمامش از نزد پروردگاران است. و خداوند ایشان را بخاطر اعتراف به ناتوانی بر آنچه علم ندارند، ستوده؛ و ترک تعمق ایشان در آنچه که تکلیف ندارند از کنه آن جستجو کنند را «رسوخ» نامیده است». (۱)

بنا بر تفسیری که راسخین در علم را ائمه معصومین علیهم السلام می داند، معلوم می شود که در مقابل ایشان هم غیب محجوب قرار دارد، غیبی که در پرده است؛ و خداوند ایشان را از در افتادن با موانعی که

بر سر راه فهم این غیوب می باشد بی نیاز کرده، و ترک تعمقشان را ستوده است.

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۱۱۱

«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الرَّبِيعِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ ضَرِيْسٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ، عِلْمًا مَبْدُؤًا، وَعِلْمًا مَكْفُوفًا، فَأَمَّا الْمَبْدُؤُ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ يَعْلَمُهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّسُلُ إِلَّا نَحْنُ نَعْلَمُهُ؛ وَأَمَّا الْمَكْفُوفُ فَهُوَ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ فِي أُمَّ الْكِتَابِ؛ إِمَامٌ بَاقِرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَدْنَد: لِأَنَّ خَلْقًا مِنْهُ عِلْمٌ وَجُودٌ دَارِدٌ، يَكُونُ عِلْمٌ مَبْدُؤًا وَدِيكْرِي عِلْمٌ مَكْفُوفًا، مِنْ عِلْمٍ مَبْدُؤًا هَيْجَ شَيْءٍ نَيْسَتْ كَمَا مَلَائِكَةُ وَرِيَامِبْرَانِ بَدَانَدِ مَكْرًا إِنْ كَمَا نَيْزَ أَنْ رَا مِي دَانِيمِ. وَ إِمَا عِلْمٌ مَكْفُوفًا، هَمَانِ اسْتِ كَمَا نَزْدَ خَدَاوَنْدِ دَرِ إِمَا الْكِتَابِ وَجُودٌ دَارِدٌ» (۱)

۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۱۱۳

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَجْزُوبٍ، عَنِ ابْنِ رَبِيعٍ، عَنْ سَيِّدِ بْنِ سَيْدِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا) (۲) فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمِعُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا) (۳)؛ وَ كَانَ وَاللَّهِ مُحَمَّدٌ مِمَّنْ ارْتَضَاهُ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ «عَالِمُ الْغَيْبِ» فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَالِمٌ بِمَا غَابَ عَنْ خَلْقِهِ بِمَا يُقَدَّرُ مِنْ شَيْءٍ وَ يَقْضِيهِ فِي عِلْمِهِ، فَذَلِكَ يَا حُمْرَانُ، عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ،

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۸۹.

۲- سوره جن (۷۲)، آیه ۲۶.

۳- سوره جن (۷۲)، آیه ۲۷.

إِلَيْهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ، فَيَقْضِيهِ إِذَا أَرَادَ، وَ يَبْدُو لَهُ فِيهِ فَلَا يُمَضِّيه؛ فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي يُقَدِّرُهُ اللَّهُ وَ يَقْضِيهِ وَ يُمَضِّيه، فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي انْتَهَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ إِلَيْنَا؛ حمران، از امام باقر علیه السلام درباره این آیه شریفه «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد»، سؤال کرد. امام باقر علیه السلام در پاسخ او آیه بعد را تلاوت کرده: «مگر رسولانی که آنان را برگزیده، و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار داده»؛ و سپس فرمودند: به خدا قسم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله جزو همین کسانی است که آنان را برگزیده. و اما اینکه فرمود «عالم الغیب» به این خاطر است که خداوند تبارک و تعالی عالم است به آنچه از خلقتش پوشیده است، آن چیزهایی که در علم خود تقدیر می کند و مورد قضای الهی قرار می دهد. ای حمران، علم آن چیزها نزد او نگهداشته شده است؛ مشیت او در آن امور راه دارد، پس اگر خواست آن را مورد قضای خود قرار می دهد، و اگر نه مورد بداء واقع می شود و آن را امضا نمی کند. و اما آن علمی را که مقدر می سازد و مورد قضای خود قرار می دهد، آن علمی است که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سپس به ما رسیده است». (۱)

۵. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۰۸.

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ ضُرَيْسِ الْوَابِشِيِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ

عَلَى ثَلَاثَةٍ وَسَبْعِينَ حَرْفًا، وَأِنَّمَا عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ، فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سِيرِيرِ بَلْقِيسَ، ثُمَّ تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ، ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسِيرَعَ مِنْ طَوْفِهِ عَيْنٍ؛ وَعِنْدَنَا نَحْنُ مِنَ الْأَسْمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا؛ وَحَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ؛

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: اسم اعظم

خداوند بر ۷۳ حرف می باشد. و از این ۷۳ حرف تنها یک حرف نزد عاصف بود که به آن تکلم کرد و زمین ما بین او و تخت بلقیس فرو رفت و تخت را بادستش گرفت، سپس زمین در یک چشم به هم زدن به حالت اول خود بازگشت. ۷۲ حرف از اسم اعظم نزد ماست، و یک حرف آن نزد خداست که آن را در علم غیبی که نزد اوست به خود اختصاص داده؛ و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظيم». (۱)

۶. احتجاج، ج ۲، ص: ۴۷۳

«وَمِمَّا خَرَجَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) رَدًّا عَلَى الْغُلَاةِ، مِنَ التَّوْقِيعِ جَوَابًا لِكِتَابٍ كُتِبَ إِلَيْهِ عَلَى يَدَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ هِلَالِ الْكُرْخِيِّ: يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، تَعَالَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَمَّا يَصِفُونَ سُبْحَانَهُ وَبِحَمْدِهِ، لَيْسَ نَحْنُ شُرَكَاءُ فِي عِلْمِهِ وَلَا فِي قُدْرَتِهِ، بَلْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ غَيْرُهُ كَمَا قَالَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ) (۲)؛ وَأَنَا وَجَمِيعُ آبَائِي مِنَ الْأَوَّلِينَ آدَمَ وَنُوحَ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَغَيْرُهُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ، وَمِنَ الْآخِرِينَ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۱۰.

۲- سوره نمل (۲۷)، آیه ۶۵.

وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَغَيْرُهُمْ مِمَّنْ مَضَى مِنَ الْأَيَّامِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) إِلَى مَبْلَغِ أَيَّامِي وَمُنْتَهَى عَصِيرِي، عَيْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى. (۱) يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ،

قَدْ آذَانَا جُهْلَاءَ الشَّيْعَةِ وَحُمَقَاؤُهُمْ وَمَنْ دِينُهُ جَنَاحُ الْبُعُوضِ أَرْجَحَ مِنْهُ. وَ أَشْهَدُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ كَفَى بِهِ شَهِيدًا وَ مُحَمَّدًا رَسُولَهُ وَ مَلَائِكَتَهُ وَ أَنْبِيََاءَهُ وَ أَوْلِيَآءَهُ. وَ أَشْهَدُكَ وَ أَشْهَدُ كُلَّ مَنْ سَمِعَ كِتَابِي هَذَا، أَنِّي بَرِيءٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ يَقُولُ إِنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ، أَوْ نُشَارِكُ اللَّهَ فِي مُلْكِهِ، أَوْ يُحِلُّنَا مَحَلًّا سِوَى الْمَحَلِّ الَّذِي نَصَبَهُ اللَّهُ لَنَا وَ خَلَقْنَا لَهُ، أَوْ يَتَّعَدَى بِنَا عَمَّا قَدْ فَسَّرْتَهُ لَكَ وَ بَيَّنَّنْتَهُ فِي صِدْرِ كِتَابِي، وَ أَشْهَدُكُمْ أَنَّ كُلَّ مَنْ نَسَبَ مِنْهُ فَإِنَّ اللَّهَ يَبْرَأُ مِنْهُ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ أَوْلِيَآءُهُ؛ وَ جَعَلْتُ هَذَا التَّوْقِيعَ الَّذِي فِي هَذَا الْكِتَابِ أَمَانَةً فِي عُنُقِكَ وَ عُنُقِ مَنْ سَمِعَهُ أَنْ لَا يَكْتُمَهُ مِنْ أَحَدٍ مِنْ مَوَالِيِّ وَ شِيعَتِي، حَتَّى يَظْهَرَ عَلَيَّ هَذَا التَّوْقِيعِ الْكُلُّ مِنَ الْمَوَالِي، لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَتَلَفَّاهُمْ فَيَرْجِعُونَهُ إِلَى دِينِ اللَّهِ الْحَقِّ...؛ امام زمان (عج) در پاسخ نامه محمد بن علی بن هلال کرخی، در توقیعی در ردِّ غلات نوشتند:

ای محمد بن علی، خداوند برتر از آنست که وصف می کنند؛ سبحانه و بحمده. ما (اهل بیت) در علم و قدرت شریک خدا نیستیم، و غیب را جز او نمی داند، همانگونه که در قرآن گفته است:

«بگو کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا». و من و همه پدرانم از اولین، همانند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و غیر آنان از انبیاء، و از آخرین همانند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، و علی بن ابی طالب و حسن و حسین و غیر آنان از ائمه گذشته (صلوات الله علیهم اجمعین) تا برسد به من و عصر من، همه بندگان خدائیم. ای محمد بن علی، جاهلان و احمقهایی در میان شیعه وجود دارند که مایه اذیت ما هستند، کسانی که دینشان از بال مگسی نیز کمتر است. خدایی که خدایی جز او نیست را شاهد می گیرم، و او کافی است برای شهادت، و محمّد فرستاده اش و ملائکه و انبیا و اولیانش را شاهد می گیرم، و تو را و همه آنان را که این نوشته من به گوششان می رسد را شاهد می گیرم، که من به خدا و رسولش براءت می جویم از کسانی که می گویند ما غیب می دانیم؛ یا مشارکتی در ملک خدا داریم، یا ما را در محلی غیر آنچه خدا ما را در آن قرار داده و ما را برای آن خلق کرده، قرار دهند. یا در مورد ما از آنچه در اول نامه برای تو بیان کردم تجاوز کنند. و شما را شاهد می گیرم که هر که ما از او بیزاری بجویم، خدا و ملائکه و پیامبران و اولیانش از او براءت می جویند. و این توقیعی را که در این نوشته آمده، امانتی در گردن تو و گردن هر کس آن را بشنود قرار دادم که آن را از احدی از دوستان و شیعیان من کتمان نکند، تا همه دوستان من از این توقیع اطلاع یابند. باشد که خدا جبران کارشان کند و به دین حق بازگردند». (۱)

«حَمِيدُ وَوَيْهِ، عَنِ ابْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَرَ، عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَيَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ يَحْيَى: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ. فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! ضَعَّ يَدَكَ عَلَى رَأْسِي، فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَتْ فِي جَسَدِي شَعْرَةٌ وَلَا فِي رَأْسِي إِلَّا قَامَتْ! قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَا وَاللَّهِ، مَا هِيَ إِلَّا رِوَايَةٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَغِيرَةَ مِي كَوَيْدٍ مِنْ وَ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَدَمَتْ أَمَامَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوْدِيْمِ. يَحْيَى بِهِ حَضْرَتْ عَرْضِ كَرْدِ: فَدَايْتِ شُومِ، بَعْضَى هَا كَمَانِ مِي كَنْنَنْدِ كِه تُو غَيْبِ مِي دَانِي. حَضْرَتْ فَرْمُودَنْدِ: سُبْحَانَ اللَّهِ؛ دَسْتِ بَرِ سَرْمِ بَكْدَارِ، بِهِ خَدَا قِسْمِ اَزِ اَيْنِ سَخْنِ تُو مُو بَرِ بَدَنِمِ رَاسْتِ شُدِه. سِپَسِ فَرْمُودِ: نِه، بِهِ خَدَا قِسْمِ، عِلْمِ مَا جَزِ رِوَايْتِ اَزِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِيَسْتِ». (۱)، (۲)

۸. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۳۲۵

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ نَعْمَانَ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۳.

۲- ممکن است این شبهه مطرح شود که ما می دانیم ائمه علیهم السلام از خودشان هم خبرها منتقل کرده اند، و خواهیم گفت که مستقیماً با «روح» در ارتباط هستند، پس اینکه می فرماید علم ما جز روایت از رسول خدا نیست! چه معنا دارد؟ پاسخ اینست که علم کتاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده شده، و پس از ایشان به وراثت به ائمه علیهم السلام رسیده است؛ بنابراین هر گونه استفاده از آن، به هر نحو که تحقق پیدا کند، می تواند بعنوان روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله همتلقی شود؛ به عبارت دیگر این علوم از مجرای علم رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اختیار ائمه علیهم السلام قرار گرفته است، و می توان منبع آن را به این واسطه نیز نسبت داد.

مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النَّعْمَانِ، عَنْ ابْنِ مُسَيْكَانَ، عَنْ ضُرَيْسٍ، قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي بَصِيرٍ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: يَا أَبَا يَعْلَمَ عَالِمُكُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ عَالِمَنَا لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ، وَ لَوْ وَكَلَّ اللَّهُ عَالِمَنَا إِلَى نَفْسِهِ كَانَ كَبُغْضَةِكُمْ، وَ لَكِنْ يَحْدُثُ إِلَيْهِ سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ؛ ضُرَيْسٌ مِي گويد: با ابابصير خدمت امام باقر عليه السلام بوديم كه ابوبصير به حضرت عرض كرد: فدایت شوم، عالم شما (خاندان) چگونه علم پیدا می کند؟ حضرت فرمود: یا ابا محمد، عالم ما غیب نمی داند و اگر خداوند عالم ما را به خودش واگذارد همانند یکی از شماست، ولیکن ساعت به ساعت برای او علم تازه ایجاد می شود». (۱)

۹. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۳۱۵

«أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُصَيْدِقِ بْنِ صَيْدَقَةَ، عَنْ عَمَّارِ السَّابِاطِيِّ، أَوْ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، عَنْ السَّابِاطِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِمَامِ يَعْلَمُ الْغَيْبَ؟ قَالَ: لَا، وَ لَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ؛ ساباطی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا امام غیب می داند؟ فرمود: نه؛ ولی اگر اراده کند که چیزی را بداند خدا آن را به او تعلیم می دهد». (۲)

۱۰. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص: ۱۸۶

«لَمَّا أَخْبَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَخْبَارِ التُّرُكِ وَ بَعْضِ الْأَخْبَارِ الْأَيْبِيَّةِ، قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَقَدْ أُعْطِيَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمَ الْغَيْبِ! فَضَحِكَ، وَ قَالَ لِلرَّجُلِ

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶۰.

۲- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۵۶.

وَ كَانَ كَلْبِيًّا: يَا أَحْمَا كَلْبٍ لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ، وَ إِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا عَدَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُهُ (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) الْآيَةَ (۱)؛ فَيَعْلَمُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى أَوْ قَبِيحٍ

أَوْ جَمِيلٍ أَوْ سَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ أَوْ شَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ وَ مَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطْبًا أَوْ فِي الْجَنَّةِ لِنَيْبِينَ مُرَافِقًا، فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ، وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ، فَعَلَّمْنِيهِ وَ دَعَا لِي بِأَنْ يَعْينَهُ صَدْرِي وَ تَضَطَّمَ عَلَيْهِ جَوَانِحِي؛ وَ قَتِي حَضْرَتِ امِيرٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَاجِعِ بَعْضِ أَخْبَارِ آيِنْدَةِ خَبَرِ دَادِ، يَكِي از اصحابش گفتم: ای امير مؤمنان، حقا كه به تو

علم غیب داده اند. امام خندید! و به او - که از طائفه بنی کلب بود - فرمود: ای برادر کلبی، اینها علم غیب نیست، بلکه علمی است که آن را از دارنده علم آموخته ام. علم غیب تنها علم قیامت است و آنچه خداوند در این آیه برشمرده است: «علم قیامت در نزد خداست، خدا باران را نازل کرده و آنچه در شکم مادران است می داند و کسی نمی داند که فردا چه خواهد کرد؟ و در کدام سرزمین خواهد مرد؟» پس خدای سبحان از آنچه در رحم ها است، پسر یا دختر، زشت یا زیبا، سخاوتمند یا بخیل، سعادت مند یا شقی، و آن کسی که هیزم آتش است و یا در بهشت همسایه و دوست پیامبران است، از همه اینها آگاه است. این است آن علم غیبی که غیر از خدا کسی نمی داند؛ و جز اینها علمی است که خداوند به پیامبرش تعلیم

کرده و او به من آموخته است و برایم دعا نمود که خدا آن را در سینه ام جای دهد و اعضا و جوارحم را از آن مالمال سازد».

(۱)

۱۱. مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۲۵۰

«صَيْفَوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِينَا عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْيَحَابِهِ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، أَعِنْدَكَ كُمْ عِلْمُ الْغَيْبِ؟ فَقَالَ لَهُ: وَيَحْيَاكَ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي أَصْيَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ... (۲)؛ امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که علم اولین و آخرین به ما داده شده. مردی از اصحاب ایشان عرض کرد: فدایت شوم، آیا علم غیب نزد شما است؟ امام فرمود: ای آقا!، من آنچه در صلب مردان و رحم زنان است را می دانم...» (۳)

بر خلاف ظهور بدوی این روایت که بعضی از آن برای علم غیب داشتن امام استفاده می کنند، در این روایت هم حضرت، قائل به علم غیب داشتن ایشان را تویخ می کند، به این بیان که آن علمی

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۳.

۲- در پاسخ به تعارض ظاهری این روایت و امثال آن، با آیه شریفه که در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، می توان گفت: آگاهی بر پاره ای از این امور به صورت علم اجمالی- آن هم از طریق تعلیم الهی - هیچ منافاتی با اختصاص علم تفصیلی آنها به ذات پاک خداوند ندارد. البته توجیحات دیگری نیز وجود دارد، که علامه مجلسی در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۳۰ آنها را ذکر کرده؛ و مجموع این توجیحات، می تواند پاسخی برای تعارض ظاهری این قبیل خبرها با آیه قرآن باشد؛ ولی برای تصریح امیرالمؤمنین به اختصاص آنها به خداوند، آن هم در مقابل علومی که از پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان تعلیم شده، نارسا است. و پاسخ این شبهه نیاز به تأمل بیشتری دارد.

۳- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۷.

که من ادعا می کنم همین ما فی الاصلاب و الارحام است، و اینها غیب نیست تا داننده آن عالم الغیب باشد. (دقت کنید)

۱۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۱۶

«عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ طَاعَتَنَا فِي كِتَابِهِ، فَلَا يَسَعُ النَّاسَ جَهْلًا، لَنَا صَفْوُ الْمَالِ وَ لَنَا الْأَنْفَالُ وَ لَنَا كَرَائِمُ الْقُرْآنِ، وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنَّا أَصْحَابُ الْغَيْبِ، وَ نَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ وَ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَمِلُ كُلَّ شَيْءٍ، إِنَّ اللَّهَ أَعْلَمَنَا عِلْمًا لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ غَيْرُهُ، وَ عِلْمًا قَدْ أَعْلَمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ، فَمَا عَلِمْتُهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند اطاعت ما را در کتابش واجب گردانید، پس مردم اجازه جهل آن را ندارند، برگزیده اموال در اختیار ماست، انفال در اختیار ما است، کرائم قرآن در اختیار ما است. نمی گویم که ما علم غیب می دانیم، ولی کتاب خدا را می دانیم، و کتاب خدا همه چیز را در بر دارد، خدا علمی را به ما داده که به احدی غیر خودش نداده، و علمی را به ملائکه و رسولانش آموخته، پس آنچه ملائکه و رسولانش می دانند ما نیز می دانیم». (۱)، (۲)

۱- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۶.

۲- ظاهر این روایت (در عبارت: علما لا يعلمه احد غیره) اینست که ائمه علیهم السلام علمی دارند که ملائکه و انبیا نیز از آن بی خبرند! و چون انبیا را به صورت مطلق گفته، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نیز در بر می گیرد، در حالیکه می دانیم آنچه ائمه علیهم السلام می دانند به طریق وراثت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفته اند؛ و قاعدتاً چیزی بیش از آن حضرت نباید داشته باشند! پاسخ این شبهه می تواند این باشد که ائمه علیهم السلام کل علم الکتاب را از طریق رسول اکرم صلی الله علیه و آله دریافت کرده اند، ولی همانگونه که گفتیم فعلیت بسیاری از آن علوم بستگی به شرایط زمان و مکان خاص خود دارد، و بسیاری از آن علوم به مقتضای زمان هر یک از معصومین علیهم السلام به فعلیت رسیده، که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله لزومی برای به فعلیت رسیدن آنها نبوده است؛ بنابراین آن علمی که در این روایت می گوید احدی جز خدا به آن علم ندارد، از قبیل همین علوم تازه و جدیدی است که هر لحظه و به تعبیر روایت ساعت به ساعت اضافه می شود؛ و به عبارت دیگر به فعلیت می رسد. روایت ذیل همین نظر را تایید می کند: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۷۰: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ، عَنِ الثَّمَالِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كُلُّ مَا كَانَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَدْ أَعْطَاهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُ، ثُمَّ الْحَسَنُ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ كُلُّ امَامٍ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، مَعَ الزِّيَادَةِ الَّتِي تَحْدُثُ فِي كُلِّ سَنَةٍ، وَ فِي كُلِّ شَهْرٍ، إِي وَ اللَّهُ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ». (ابی حمزه ثمالی می گوید از امام سجاد علیه السلام پرسیدم: همه آنچه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بود بعد از خود به امیرالمؤمنین داد، و بعد از امیرالمؤمنین به حسن، و بعد او به حسین، و بعد او به هر امامی تا روز قیامت؟ امام فرمود: بله، (همه آنچه نزد رسول الله بود) بعلامه اضافاتی که در هر سال ایجاد می شود، و در هر ماه ایجاد می شود، و به خدا قسم، در هر ساعت ایجاد می شود). (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۹۱)

در عین حال، موارد فراوانی داریم که ائمه علیهم السلام ظاهراً از غیب خبر می دهند. اینگونه موارد با اخبار فوق که علم غیب را از خود نفی می کنند معارض به نظر می رسند.

در توجیه و رفع این تعارض می توان گفت که این موارد برای امثال ما غیب است، چون علم ما بسیار محدود است. اما نسبت به علوم ائمه علیهم السلام که دایره وسیعی را در بر می گیرد، دیگر غیب نیست. به عبارت دیگر؛ می توانیم سه مرتبه برای علوم قائل شویم: علمی که در اختیار ما است؛ علمی که در اختیار ائمه علیهم السلام است؛ علمی که

زده باشد و چه برای اینکه مرا اذیت کند، در هر حال، حرف او درست از آب درآمد». (۱)

۲. الخرائج و الجرائح؛ ج ۱، ص: ۳۴۳

«رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ... ثُمَّ نَظَرَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ابْنِ هِدَابٍ فَقَالَ: إِنَّ أَنَا أَخْبَرْتُكَ أَنَّكَ سَدِّتْ بِلِي فِي هَيْدِهِ الْأَيَّامِ بِدَمِ ذِي رَجَمٍ لَكَ، كُنْتَ مُصَدِّقًا لِي؟ قَالَ: لَا، فَإِنَّ الْغَيْبَ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ)؟ (۲) فَرَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ مُرْتَضَى، وَ نَحْنُ وَرَثَةُ ذَلِكَ الرَّسُولِ الَّذِي

أَطَّلَعَهُ اللَّهُ عَلَى مَا شَاءَ مِنْ غَيْبِهِ، فَعَلِمْنَا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ وَإِنَّ الَّذِي أَخْبَرْتُكَ بِهِ يَا ابْنَ هِدَابٍ لَكَائِنٌ إِلَى خَمْسِيهِ أَيَّامٍ، فَإِنَّ لَمْ يَصِحَّ مَا قُلْتُ فِي هَيْدِهِ الْمَيْدَةِ، فَإِنِّي كَذَّابٌ مُفْتَرٍ؛ وَإِنْ صَحَّ، فَتَعَلَّمْ أَنَّكَ الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ...؛ امام رضا عليه السلام نگاهی به ابن هداد انداخت و فرمود:

اگر من به تو خبر دهم که در این چند روزه دستت به خون یکی از ارحامت آلوده می شود، باور می کنی؟ ابن هداد گفت: نه، غیب را جز خدا نمی داند. امام فرمودند: آیا خدا نگفته است که: «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر پیامبرانی که (آنان را برگزیده و) از آنها راضی است»؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله برگزیده نزد خداست، و ما وارثان آن رسولی هستیم که خدا او را بر آن چه از غیبش بخواهد آگاه کرده است. پس ما از ما

۱- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۱۸.

۲- سوره جن (۷۲)، آیه ۲۷.

کان و ما یكون تا روز قیامت آگاهیم. و این خبری که به تو دادم، در ۵ روز آینده محقق می شود. اگر در این مدت حرفم درست در نیامد، پس من دروغگو و افترا زننده ام؛ و اگر درست درآمد، بدان که خدا و رسولش را رد کرده ای». (۱)

۳. دلائل الامام ه، ص: ۲۷۲

«عَنْ يَزِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، قَالَ: كَانَ لِي صَدِيقٌ، وَ كَانَ يَكْثُرُ الرَّدُّ عَلَيَّ مِنْ قَالِ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِأَمْرِهِ، فَقَالَ: قُلْ لَهُ: إِنَّي وَاللَّهِ لَا أَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا دُونَهُمَا؛ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ مَيَّ كَوَيْدٌ: دُوسْتِي دَاشْتَم كِه مَعْتَقِدَان بِه عِلْم بِه غَيْبِ ائِمّه رَا رَدِّ مَيَّ كَرْد. خَدْمَتِ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَسِيدِم وَخَبَرِ اَوْ رَا بِه حَضْرَتِ دَادَم. حَضْرَتِ فَرَمُود: بِه اَوْ بَغُو كِه بِه خَدَا قَسَمِ مَن بِه اَنچِه دَر اَسْمَانِ هَا وَ زَمِينِ، وَ مَا بَيْنِ اَيْنِ دُو، وَ زِيرِ اَيْنِ دُو مَيَّ بَاشَدِ عِلْمِ دَارَم».

۴. احتجاج، ج ۱، ص: ۲۵۸

«عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ بِمَا يَكُونُ وَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ هِيَ هَذِهِ الْآيَةُ (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) (۲)؛ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: اِگَر

نبود آیه ای در قرآن، به شما از آنچه بوده و آنچه هست و آنچه تا روز قیامت خواهد بود، خبر میدادم. و آن آیه اینست «خداوند هر

۱- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۷۳.

۲- سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹.

چه را بخواهد محو می کند، و هر چه را بخواهد ثابت نگه می دارد؛ و «امّ الکتاب» نزد اوست». (۱)

۵. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص: ۱۳۷

«...فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ، وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مَائَةً وَتُضِلُّ مَائَةً، إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَفَاتِدِهَا وَسَائِقِهَا، وَمُنَاحِ رِكَابِهَا وَمَحَطِّ رِحَالِهَا، وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا وَ مَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا؛ ... از من پرسید قبل از آنکه مرا نیاید؛ قسم به آنکه جانم به دست اوست هم اکنون تا روز قیامت از چیزی سؤال نمی کنید و نه از گروهی که صد نفر هدایت یا صد نفر را گمراه می کنند، مگر اینکه به شما خبر می دهم از دعوت کننده شان و رهبرشان و حرکت دهنده شان، و از آنجا که فرود می آیند و آنجا که بار می گشایند، و آنکه از آنها کشته می شود و آنکه از آنها می میرد». (۲)

این بخش را با روایتی در تفسیر علم غیب به پایان می بریم؛

معانی الأخبار، ص: ۱۴۶ «أَبِي عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) (۳)، فَقَالَ: الْغَيْبُ مَا لَمْ يَكُنْ،

وَالشَّهَادَةُ مَا قَدْ كَانَ؛ امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: «عالم الغیب

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۷.

۲- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۴۸.

۳- سوره زمر (۳۹)، آیه ۴۶.

و الشهاده» فرمود: غیب آن چیزهایی است که کینونت نیافته، و شهادت آن چیزهایی است که کینونت یافته است». (۱)، (۲)

نتیجه اینکه، علم غیب، علم به آن چیزهایی (اشیایی) است که هنوز تحت اراده تکوینی الهی قرار نگرفته؛ همان که در سوره نحل (۱۶۰)، آیه ۴۰، فرمود: (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛ «وقتی چیزی را اراده می کنیم، سخن ما این است که می گوئیم: «موجود باش!» بی درنگ موجود می شود».

اما کل نظام آفرینش از «ما کان» تا «ما یکون» و «ما هو کائن»، تحت اراده تکوینی الهی قرار گرفته و تکون یافته، و علم به آن علم به شهادت است؛ منتها مشهود هر کس نیست. به عبارت دیگر، علم به «ما کان» و «ما یکون» و «ما هو کائن»، علم به شهادت است، و در مقابل آن علم به «ما لم یکن»، که علم به غیب است می باشد. دومی مختص خداست، و اولی در اختیار انبیا - بر حسب اختلاف مراتبشان - قرار می گیرد. و تنها نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و به تبع او ائمه اهل البیت علیهم السلام از همه آن با خبر بوده و هستند.

تا اینجا با مفهوم «کتاب» و «علم الکتاب»، و مفهوم «غیب» و «علم الغیب» آشنا شدیم و گفتیم که قبل از بعثت، انبیا مانند سایر مردم بوده اند تا اینکه خداوند ایشان را بر می گزیند و کتاب

۱- بحار الانوار، ج ۴، ص ۷۹.

۲- مراجعه شود به پاورقی صفحه ۲۳.

وحکمت و بینات در اختیارشان می گذارد و به پیامبری مبعوث می شوند. در بعضی تعبیرات قرآن اینگونه آمده بود که: (أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا) (۱)؛ از این آیه استفاده می شود که بواسطه «روح» از علم الکتاب با خبر می شوند. حال سؤال این است که این روح چیست و چگونه در اختیار ایشان قرار می گیرد؟

معنی «روح» در قرآن

اشاره

از آنجا که روح موجودی نا شناخته و مبهم است، و در قرآن کریم نیز به این خصیصه آن اشاره شده که: (وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (۱)؛ «و از تو درباره روح

سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است؛ و از علم و دانش، جز اندکی به شما داده نشده است».

تنها راه شناخت آن، خود قرآن و مفسران حقیقی قرآن (صلوات الله عليهم اجمعین) می باشد. به همین منظور، ابتدا نمونه هایی از روایات مربوط به این بخش را مرور می کنیم:

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۳۱۷

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَا: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ (وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) قَالَ: الَّتِي فِي الدَّوَابِّ وَالنَّاسِ. قُلْتُ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: هِيَ مِنَ الْمَلَكُوتِ، مِنَ الْقُدْرَةِ؛ أَبِي بَصِيرٍ مِي كَوَيْد: از

معصوم علیه السلام پرسیدم منظور از روح در آیه شریفه: «و از تو درباره روح سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است»، چیست؟ حضرت فرمود: منظور همان چیزی است که در جنندگان و انسان وجود دارد. گفتم: حقیقت آن چیست؟ فرمود: از ملکوت است؛ از قدرت الهی است». (۱)

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۴۶۱

«حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هِشَامٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَيَّامًا عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) (۲) قَالَ: خَلَقَ أَكْثَرَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، لَمْ يَكُنْ مَعَ

أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ مَعَ الْأَيْمَةِ، يُسَدُّهُمْ (۳) وَ لَيْسَ كُلُّ مَا

طَلِبَ وَجِدَ؛ ابی بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: «و از تو درباره روح سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است»، شنیدم که فرمود: مخلوقی است با عظمت تر از جبرائیل و میکائیل؛ همراه هیچ یک از گذشتگان نبوده مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله؛ و با ائمه علیهم السلام است و آنها را استوار می دارد. و اینگونه نیست که هر زمان طلب شود یافت شود». (۴)

۱- بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۴۲.

۲- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۵.

۳- سَدَّه: راست و درست کرد آن را. سَدَّ الرَّمْح: راست کرد نیزه را و در طول نهاد. تسدید: میانه روی در قول و فعل. سدید: استوار، صواب، مناسب، محکم.

۴- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۵.

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۴۶۲

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَيَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنِ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ صَمَدٌ، وَالصَّمَدُ الشَّيْءُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ جَوْفٌ، وَإِنَّمَا الرُّوحُ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ، لَهُ بَصِيرَةٌ وَفُوهُ وَتَأْيِيدٌ، يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ الرُّسُلِ وَالْمُؤْمِنِينَ؛ إِذَا صَادَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاجِعَ بِهِ آيَةَ «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» سَوَّالٌ شَدِيدٌ؛ حَضَرَتْ فَرَمُودٌ: خَدَاوَنَدٌ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ وَصَمَدٌ اسْتِ، وَصَمَدٌ شَيْءٌ اسْتِ كَمَا جَوْفٌ نَدَارَدُ (تَا بَخَوَاهِدُ رُوحٌ دَاشْتَه بَاشِدَا!) وَ رُوحٌ تَنَهَا مَخْلُوقِيَّ از مَخْلُوقَاتِ خَدَا اسْتِ كَمَا دَارَايَ بَيْنَايِي، تَوَانُ، وَ تَأْيِيدُ اسْتِ، كَمَا خَدَا آن رَا دَر قُلُوبِ رَسُولَانِ وَ مُؤْمِنَانِ قَرَارِ مِي دَهَدُ». (۱)

۴. الغارات، ج ۱، ص: ۱۸۴

«عَنِ الْأَضْيَعِ بْنِ نُبَيْتَةَ، أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرُّوحِ، قَالَ: لَيْسَ هُوَ جِبْرَائِيلُ؟ قَالَ عَلِيٌّ: جِبْرَائِيلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ غَيْرُ جِبْرَائِيلَ. وَكَانَ الرَّجُلُ شَاكًّا فَكَبَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِ فَقَالَ: لَقَدْ قُلْتَ عَظِيمًا، مَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَزْعُمُ أَنَّ الرُّوحَ غَيْرُ جِبْرَائِيلَ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ ضَالٌّ تَزُورِي عَنِ أَهْلِ الضَّلَالِ. يَفْعَلُ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ (أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (۲) فَالرُّوحُ غَيْرُ الْمَلَائِكَةِ.

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۷۰.

۲- سوره نحل (۱۶)، آیه ۱ و ۲.

وَقَالَ (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ) (۱)

وَقَالَ (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا) (۲) وَقَالَ لِأَدَمَ وَجِبْرِئِيلُ يَوْمَئِذٍ مَعَ

الْمَلَائِكَةِ (إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) (۳) فَسَجَدَ جِبْرِئِيلُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ لِلرُّوحِ
...؛ اصبغ بن نباته

می گوید: شخصی از علی علیه السلام درباره روح سؤال کرد که آیا روح همان جبرئیل نیست؟ علی علیه السلام فرمود: جبرئیل جزو ملائکه است، و روح غیر از جبرئیل است. آن مرد که به علی علیه السلام ایمان نداشت، این سخن حضرت بر او گران آمد و گفت: حرف بزرگی زدی! هیچ کس چنین اعتقادی ندارد که روح غیر از جبرئیل باشد. حضرت فرمود: تو گمراهی و از گمراهان روایت می کنی. (سپس برای اثبات سخن خود به آیاتی از قرآن استناد کرده و فرمود: خداوند به پیامبرش فرموده: «فرشتگان را با «روح» که از امرش می باشد، بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل می کند»، (اینکه می فرماید فرشتگان را با روح نازل می کند، نشان می دهد که) پس روح غیر از ملائکه است. همچنین (اینکه) خداوند می فرماید: «شب قدر بهتر از هزار ماه است. فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر امری نازل می شوند»، و می فرماید: «روزی که «روح» و «ملائکه» به صف می ایستند»؛ (روح را جدای از ملائکه به آنها

۱- سوره قدر (۹۷)، آیه ۳ و ۴.

۲- سوره نبا (۷۸)، آیه ۳۸.

۳- سوره ص (۳۸)، آیه ۷۱ و ۷۲.

عطف می کند، دلیل بر آنست که روح جزو ملائکه نیست). (وهمچنین خداوند) زمانیکه جبرئیل جزو ملائکه بود، درباره آدم فرمود: «من بشری را از گل می آفرینم. هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید»؛ پس (در آن زمان) جبرئیل همراه ملائکه، بر «روح» سجده کردند؛ (واین نیز دلیل بر آنست که روح غیر از جبرئیل است)...».

(۱)

۵. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۴۴۷

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ ابْنِ سِتَّانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُتَخَلِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالَمِ؛ فَقَالَ: يَا جَابِرُ، إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُدُسِ وَرُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الْحَيَاةِ وَرُوحَ الْقُوَّةِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ؛ فَبِرواحِ الْقُدُسِ يَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى. ثُمَّ قَالَ: يَا جَابِرُ، إِنَّ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ يُصَيِّرُ بَيْنَهَا الْحَدَثَانُ إِلَّا أَنَّ رُوحَ الْقُدُسِ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ؛ جَابِرُ مِي كَوِيدِازَامَامِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِبَارَه عِلْمِ عَالَمِ (آلِ مُحَمَّد) پَرَسِيدَم؛ حَضَرَتِ فَرَمُودَنَد: اِي جَابِر، دَر اَنبِيَا پَنج رُوح وَجُود دَارَد: رُوحِ الْقُدُسِ، وَ رُوحِ الْإِيمَانِ، وَ رُوحِ الْحَيَاةِ، وَ رُوحِ الْقُوَّةِ، وَ رُوحِ الشَّهْوَةِ؛ اِي جَابِر، بَوَاسِطَه رُوحِ الْقُدُسِ اسْتِ كِه اَنبِيَا هَر اَنچَه مَابِينِ عَرشِ الهِي وَ جُوفِ زَمِينِ وَجُود دَارَد رَا مِي شَنَاسَنَد. اِيْن چَهَار رُوحِ دِچَار حُودَاثِ وَ دِگَر كُونِي مِي شُونَد، وَلِي رُوحِ الْقُدُسِ اِيْن كُونَه نِيَسْتِ وَ كَرَفْتَار لَهو وَ لَعِبِ نَمِي شُود». (۲)

۱- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۵.

۲- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵۵.

از مجموع روایات، چنین بر می آید که روح یکی از مخلوقات خدا است که حقیقتی واحد و مشکک دارد؛ که از پایین ترین مرتبه (روح الحیاه یا روح البدن) تا بالاترین مرتبه (روح القدس) را در بر می گیرد. (۱) بعضی مراتب آن در حیوانات است (روح الحیاه)، بعضی در انسان غیر مؤمن (روح القوه و روح الشهوه)، بعضی در مؤمنین (روح الایمان)، و بعضی در انبیا و اوصیا (روح القدس) می باشد. و هر مرحله ای کمالات مراحل پیش از خود را دارد. (۲)

۱- الغارات، ج ۱، ص ۱۸۵: «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرُّوحِ؛ قَالَ:... فَأَلْزَمَهُ وَاحِدَهُ وَ الصُّورُ شَيْءٌ...؛ مردی از علی علیه السلام از روح سؤال کرد؛ حضرت فرمود:... روح یکی است ولی صورت های گوناگونی دارد...». (بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۵)

۲- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۵۴: «الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُدْرِيسَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا مُفَضَّلُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ، رُوحَ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبٌّ وَ دَرَجٌ، وَ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ نَهْضٌ وَ جَاهِدٌ، وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ أَكْلٌ وَ شَرِبٌ وَ أَتَى النِّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ، وَ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ أَمْرٌ وَ عَدْلٌ، وَ رُوحَ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلُ التُّبُوَّةِ، فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصَارَ فِي الْإِمَامِ؛ وَ رُوحَ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَ لَا يَغْفُلُ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَسْهُو؛ وَ الْأَرْبَعُ الْأَرْوَاحِ تَنَامُ وَ تَلْهُو وَ تَغْفُلُ وَ تَسْهُو؛ وَ رُوحَ الْقُدُسِ ثَابِتٌ يَرَى بِهِ مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا...؛ مفضل می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چگونه است که امام در خانه خود نشسته و پرده را نیز کشیده ولی به تمام نواحی زمین علم دارد؟! امام فرمود: ای مفضل، خداوند تبارک و تعالی برای پیامبر صلی الله علیه و آله پنج روح قرار داده است؛ روح الحیات، که با آن به حرکت درآمده و رشد می کند؛ روح القوه، که با آن بر می خیزد و پیکار می کند؛ روح الشهوه، که با آن می خورد و می آشامد و با زنان مقاربت دارد؛ روح الایمان، که با آنایمان می آورد و به عدل رفتار می کند؛ روح القدس، که با آن بار نبوت را حمل می کند؛ پس زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله قبض روح شد، روح القدس منتقل شده و در وجود امام قرار گرفت. روح القدس به خواب نمی رود، دچار غفلت نمی شود، سرگرم چیزی نمی گردد، و گرفتار سهو و خطا نمی شود. ولی آن چهار روح دیگر، به خواب می روند، دچار غفلت می شوند، سرگرم می گردند، و گرفتار سهو و خطا نیز می شوند. روح القدس ثابت است و به واسطه آنهر آنچه در شرق و غرب زمین و خشکی ها و دریاهاى آنست دیده می شود...». (بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۶)

وهر انسانی می تواند با تلاش در جهت اطاعت خدا، مراتب بالاتری از این روح را در خود به فعلیت رسانده و آن را تقویت کند. (۱) هر انسانی «روح البدن» و «روح القوه» و «روح الشهوه» را

دارد، و با ایمان به خدا به «روح الایمان» نیز دست می یابد (۲)، و مادام که در مسیر اطاعت خدا گام بر می دارد، در مسیر تقویت و بالندگی این روح در حرکت است (۳) تا جایی که استعداد

۱- حکما نیز در مسیر شناخت حقیقت این مخلوق به علومی دست یافته و به اعتبار احوال، اعمال، و مراتب و درجات آن، آن را به اقسام گوناگونی تقسیم و نامگذاری کرده اند. مثلاً مراتب آن در نفس انسان، به اعتبار و درجات اطاعت از اوامر و نواهی الهی، به نفس اماره، نفس لواحه، نفس ملهمه، و نفس مطمئنه؛ و به اعتبار درجات علم و معرفت، به عقله یولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل، و عقل بالمستفاد؛ نامگذاری شده است.

۲- سوره مجادله (۵۸)، آیه: ۲۲ (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...); «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که بادشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هر چند پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و باروحی از ناحیه خودش آنها را تأیید فرموده...».

۳- الکافی (چاپ اسلامیة)، ج ۲، ص ۲۶۸؛ (چاپ دارالحدیث)، ج ۳، ص ۶۶۶ «مُحَمَّدٌ بُتِّعْتُ قَوْمًا، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى جَمِيعًا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِتَّانٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَيْدَى الْمُؤْمِنِ بِرُوحٍ مِنْهُ، يَحْضُرُهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ يُحْسِنُ فِيهِ وَيَتَّقِي، وَ يَغِيبُ عَنْهُ فَيَكُلُّ وَ قَتِ يُذْنِبُ فِيهِ وَ يَعْتَدِي، فَهِيَ مَعَهُ تَهْتَرُ سُرُورًا عِنْدَ إِحْسَانِهِ، تَسِيحُ فِي الثَّرَى عِنْدَ إِسَاءَتِهِ؛ فَتَعَاهِدُوا عِبَادَ اللَّهِ نِعْمَهُ بِإِصْلَاحِكُمْ أَنْفُسَكُمْ، تَزِدُّوهُ يَقِينًا وَ تَزْبُحُوا نَفْسًا ثَمِينًا، رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا هَمَّ بِخَيْرٍ فَعَمِلَهُ، أَوْ هَمَّ بِشَرٍّ فَارْتَدَعَ عَنْهُ؛ ثُمَّ قَالَ: نَحْنُ نَزِيدُ الرُّوحَ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ الْعَمَلِ لَهُ؛ أَبِي خَدِيجَةَ مِي كَوَيْدِ بَرِ أَمَامِ مَوْسَى كَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارِدِ شَدَمِ، إِيشَانِ بَه مَنفَرْمُودِنَد: خَدَاوَنَد تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُؤْمِنِ رَا بَا رُوحِي اَز جَانِبِ خُودِ تَأْيِيدِ مِي كَنَد، هَرِ زَمَانِ كَهكَارِ نِيكِي اَنجَامِ دَهْدِ وَ تَقْوَايِ الهِي رَا رَعَايَتِ كَنَد، اَن رُوحِ نَزْدَشِ حَاضِرِ مِي شُود؛ وَ هَرِ زَمَانِكِه گَنَاهِي اَنجَامِ دَهْدِ يَا اَز حُدُودِ الهِي تَجَاوُزِ كَنَد، اَن رُوحِ اَز اُو پَنهَانِ مِي شُود. اَن رُوحِ بَا مُؤْمِنِ هَمْرَاهِ اسْتِ بَه هَنگَامِ نِيكِي كَرْدَنِ مُؤْمِنِ، اَز شَادِي بَه وَجَدِ مِي آيَد؛ وَ هَنگَامِ بَدِيكِرْدَنِ، اَز بَيْنِ مِي رُودِ (اَنگُونِه كِه اَبِ دَرِ زَمِينِ مَرْطُوبِ). پَسِ اِي بَنَدگَانِ خُودِ دَرِ مَقَابِلِنَعْمَتَهَايِ اُو بَه عَهْدِ خُودِ وَفَا كَنِيَدِ وَ خُودِ رَا اِصْلَاحِ نَمَايِيدِ، تَا بَه مَرَاتِبِ يَقِيْتَتَانِ اَفزُودِه شُود، وَ سُودِ سَرشَارِي نَصِيْبَتَانِ گَرْدَد. خُودِ رَحْمَتِ كَنَدِ مَرْدِي رَا كِه اِگَرِ بَا خَيْرِ مَوَاجِهِ شُدِ بَه اَنعَمَلِ مِي كَنَدِ وَ اِگَرِ بَا شَرِّ مَوَاجِهِ شُدِ اَز اَن رُويِ مِي گَرْدَانَد. سِپَسِ فَرْمُود: مَا اَهْلِ بِيْتَبَاطَعَتِ خُودِ وَ عَمَلِ بَرَايِ اُو، بَرَكَاتِ اَيْنِ رُوحِ رَا اَفزَايِشِ مِي دَهِيْمِ». (بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۹۴)

بهره مندی از روح القدس را نیز بدست می آورد. (۱) و شاید بتوان گفت که بعض فضایل و علوم برتر که برای ائمه علیهم السلام قبل از امامت، (۲)

- ۱- همانگونه که در مورد ملازمین و مادحین اهل بیت علیهم السلام این معنا وارد شده است :
- ۲- الفصول المختاره، ص ۴۹: «... فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا هِشَامُ، لَا تَزَالُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَيْرَتَنَا بِلِسَانِكَ...؛ ... به یاد کلام امام صادق علیه السلام افتادم که به من فرمود: ای هشام، مادام که با زبانت ما را یاری می کنی روح القدس تو را تأیید می کند...». (بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۹۳) دعائم اسلام، ج ۲، ص ۳۲۳: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّ الْكُمَيْتَ دَخَلَ عَلَيْهِ، فَأَنْشَدَهُ أَشْعَارًا قَالَهَا فِيهِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا كُمَيْتُ، لَوْ كَانَ عِنْدَنَا مَالٌ حَاضِرٌ لَأَعْطَيْنَاكَ رِضَاكَ؛ فَقَالَ كُمَيْتٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَاللَّهِ مَا امْتَدَحْتُكُمْ وَ أَنَا أُرِيدُ عَلَى ذَلِكَ عَاجِلَ دُنْيَا، وَلَكِنِّي أَرَدْتُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ؛ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنَّ لَكَ بِامْتِدَاحِنَا مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ رَوَاحَةَ، وَ حَسَانَ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ لَهُمَا: لَنْ تَزَالَ تُؤَيِّدَانِ بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا ذُبْنُتُمَا عَنَّا بِالسِّنِّتِكُمْ؛ كَمِيتٌ بَرِ امَامٍ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارِدٌ شَدُّ وَ اشْعَارِي رَا كَهْ دَر مَدْحِ ايشَان سَرُودَه بُوَد قَرَائِتْ كَرْد. امَام بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: اِي كَمِيتِ خَدَا تُو رَا رَحْمَتِ كَنْد، اِگَر اَلَان مَالِي دَر اِخْتِيَارِ دَاشْتَمَا نَقْدَر بَه تُو مِي دَادَم تَا رَاضِي شُوي. كَمِيتِ كَفْت: فِدَايْتِ شُوم، بَه خَدَا سُو كَنْد بَه خَاظِر مَالِ دُنْيَا مَدْحِ شَمَا نَمِي گُويَم، بَلَكِه قَصْدَم رِضَايْتِ خَدَا وَ رَسُولِ او اسْت. امَام عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: بُوَاسِطَه مَدْحِ مَا شَايِسْتَه اَن چيزِي هَسْتِي كَه رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دَر مَورِدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَوَاحَةَ وَ حَسَانَ بْنِ ثَابِتٍ كَفْت؛ بَه ايشَان فَرَمُود: مَادَام كَه بَا زَبَانْتَانِ اَز مَا دَفَاعِ مِي كَنِيْد مَورِدِ تَأْيِيْدِ رُوحِ الْقُدُسِ هَسْتِيْد.».

یا به هنگام کودکی و در زمان امام قبلی نقل شده نیز از باب ترکیه نفس و تأیید روح القدس می باشد. و البته امر بعیدی هم نیست چرا (۱)

۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۵: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ دَعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُرَاعِيَّ يَقُولُ: أَنْشَدْتُ مَوْلَايَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَصِيدَتِي الَّتِي أَوْلَاهَا مَدَارِسُ آيَاتِ خَلْتٍ مِنْ تِلَاوِهِ مَنَزِلٌ وَحَى مُقْفَرُ الْعَرَصَةِ اتَّفَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي: خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجِي قَوْمٌ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ مَيِّزٌ فِينَا كُلِّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ يُجْزَى عَلَى النِّعْمَاءِ وَ النِّقَمَاتِ بِكَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى فَقَالَ لِي: يَا خُرَاعِي نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَيَّاسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ. الْخَبْرُ؛ دَعْبِلَ خُرَاعِي مِى گويد: آن قصيده ام كه در ابتدايش اين بيت عليهم السلام «مَدَارِسُ آيَاتِ خَلْتٍ مِنْ تِلَاوِهِ مَنَزِلٌ وَحَى مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ» آمده را برای مولایم علی بن موسی الرضا علیه السلام قرائت کردم، وقتی به این ابیات: «خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجِي قَوْمٌ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ مَيِّزٌ فِينَا كُلِّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ يُجْزَى عَلَى النِّعْمَاءِ وَ النِّقَمَاتِ سِيدَم، امام رضا علیه السلام شديدا گریه کردند، سپس سر بلند کردند و به من فرمودند: ای خزاعی، این دو بیت را روح القدس بر زبان تو جاری کرد...». (بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۳۷)

که به امثال رُشید هجری، و میثم تمار، نیز علم «منایا و بلایا» داده شده بود، و از آینده برخی افراد خبر می دادند. (۱)

وهرگاه مرتکب گناه و معصیتی شود، وجود این روح را در خود کم رنگ کرده و از آثار و برکات آن محروم می شود تا جایی که این روح از بدن کسانی که مرتکب گناه کبیره می شوند خارج می شود. (۲)

در استعمالات قرآنی، وقتی کلمه روح را بطور مطلق بکار می برد، در غالب موارد، مرتبه اعلای آن که همان روح القدس باشد

۱- الهدایه الكبرى، ص ۱۳۲: «وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ لَهُ: أَنْتَ رُشِيدُ الْبَلَايَا، وَ كَانَ فَذَّ الْقِيِّ إِلَيْهِ عِلْمُ الْبَلَايَا وَ الْمَنَايَا فِي حَيَاتِهِ، إِذَا لَقِيَ الرَّجُلُ يَقُولُ يَا فُلَانُ تَمُوتُ مِيتَهُ كَذَا وَ كَذَا، وَ تُقْتَلُ أَنْتَ يَا فُلَانُ قِتْلَهُ كَذَا وَ كَذَا فَيَكُونُ كَمَا قَالَ رُشِيدٌ؛ امير المومنين عليه السلام همیشه بهرشید می گفت: تو رشید البلایا هستی. و حضرت علم بلایا و منایا را به او در زمان حیاتشالقا کرده بود؛ به نحوی که مثلا شخصی را می دید می گفت فلانی تو مرگ تو به فلان صورتخواهد بود؛ و تو ای فلان به این صورت کشته خواهی شد؛ و همانگونه که رشید می گفتووقع می شد». (بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۳۷)

۲- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۴۷: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... ثُمَّ قَالَ رُوحُ الْإِيمَانِ يُلَازِمُ الْجَسَدَ مَا لَمْ يَعْمَلْ بِكَبِيرِهِ، فَإِذَا عَمِلَ بِكَبِيرِهِ فَارْقَهُ الرُّوحُ...؛ امام صادق علیه السلام فرمود: (...روح الایمان همیشه همراه جسد انسان است مادام که مرتکب گناهکبیره نشده، پس هر زمان که کبیره ای مرتکب شود روح از او مفارقت می کند...». (بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۵۵)

مورد نظر است. (۱) و همانگونه که اشاره شد این مخلوق با عظمت،

در وجود نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، و پس از ایشان در وجود ائمه علیهم السلام است، و قدرت علمی که برای امام معتقدیم بواسطه وجود چنین روحی است. (۲)

۱- سوره نساء (۴)، آیه: ۱۷۱ (...إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَ رُوْحٌ مِنْهُ...). سوره نحل (۱۶)، آیه: ۲ (يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوْحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ). سوره نحل (۱۶)، آیه: ۱۰۲ (قُلْ نَزَّلَهُ رُوْحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ). سوره اسراء (۱۷)، آیه: ۸۵ (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيْلًا). سوره شعراء (۲۶)، آیه: ۱۹۳ (نَزَلَ بِهِ الرُّوْحُ الْأَمِينُ). سوره غافر (۴۰)، آیه: ۱۵ (رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوْحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ). سوره معارج (۷۰)، آیه: ۴ (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوْحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ). سوره نبا (۷۸)، آیه: ۳۸ (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوْحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا). سوره قدر (۹۷)، آیه: ۴ (تَنزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوْحُ فِيهَا يَأْذَنُ رَبَّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ).

۲- بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۴۵۵ «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنِ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوْحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُتِبَ عَلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ لَا الْإِيمَانُ» قَالَ: خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ، أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، كَانَمَعَ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُخْبِرُهُ وَ يُسَيِّدُهُ، وَ هُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ؛ أَبِي بَصِيرٍ مِي گويد از امام صادق عليه السلام در مورد آیه شريفه: «و اينچنين است که از امر خود روحی را به تو وحی کردیم؛ تو پيش از اين نمی دانستی کتاب و ايمان چيست» سؤال کردم. فرمود: مخلوقی است از مخلوقات خدا عز و جل، با عظمت تر از جبرائيل و ميکائيل؛ همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بود، بهاو خبر می داد و او را استوار می گردانید؛ و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه ائمه عليهم السلام است. (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۴) بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۴۶۲ «حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ، عَنِ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ، عَثِيوُنَسَّ، عَنِ ابْنِ مُسَيْكَانَ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) قَالَ: خَلَقَ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، كَانَمَعَ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ هُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ؛ أَبِي بَصِيرٍ مِي گويد از امام صادق عليه السلام در مورد آیه شريفه: «و از تو درباره روح سؤال می کنند، بگو: روح از فرمانپروردگار من است» سؤال کردم. فرمود: مخلوقی است با عظمت تر از جبرائيل و ميکائيل؛ همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بود و همراه ائمه عليهم السلام است؛ و از ملکوت است. (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۵) الکافی (چاپ اسلاميه)، ج ۱، ص ۲۷۳؛ (چاپ دارالحدیث)، ج ۱، ص: ۶۸۲ «مُحَمَّدٌ بُشِيحِي، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَيْتٍ - وَ أَنَا حَاضِرٌ - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوْحًا مِنْ أَمْرِنَا» فَقَالَ: مُنْذُ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ الرُّوْحَ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا صَبَّحَ إِلَى السَّمَاءِ، وَ إِنَّهُ لَفِينَا؛ اسباط بن سالم، مِي گويد: مردی از اهل هیت، از حضرت درباره آیه شريفه: «و اينچنين است که از امر خود روحی را به تو وحی کردیم؛ تو پيش از اين نمی دانستی کتاب و ايمان چيست» سؤال کرد و من

آنجا حاضر بودم. حضرت فرمود: از زمانی که خداوند آن روح را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، هنوز به آسمان بالا نرفته، و در وجود ما است. (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۵)

نحوه ارتباط با این روح

نحوه ارتباط با این روح هم نحوه مخصوصی است؛ و اینگونه نیست که چنین روحی در اختیار کسی قرار بگیرد و دیگر مستقل باشد. اتصال به این روح، تا آخر عمر نبی و امام، منوط به اذن خداست. اینطور نیست که هر موقع، و هر چه بخواهند از این روح به نحو بالفعل استفاده کنند؛ (۱) دقیقاً در راستای اهداف و خواسته های

۱- الکافی (چاپ اسلامی)، ج ۱، ص ۲۷۳؛ (چاپ دارالحدیث)، ج ۱، ص ۶۸۳ «عَلِي، عَن أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» قَالَ: خَلَقَ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ مَعَ الْأَيْمَةِ يُسَدُّ دُهُمَ، وَ لَيْسَ كُلُّ مَا طُلِبَ وَجِدَ؛ ابی بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: «و از تو درباره روح سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است»، شنیدم که فرمود: مخلوقی است با عظمت تر از جبرائیل و میکائیل؛ همراه هیچ یک از گذشتگان نبوده مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله ؛ و بائمه علیهم السلام است و آنها را استوار می دارد. و اینگونه نیست که هر زمان طلب شود یافت شود». (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۵)

الهی می توانند از این روح بهره بگیرند. و حتی می توان گفت که آن روح است که با ایشان ارتباط برقرار می کند و علوم مورد نیاز را در اختیارشان می گذارد؛ مگر در مواردی که دعا کنند و مستجاب شود؛ اصل آنست. (۱) بنابراین هیچ استبعادی ندارد که امام در حالت طبیعی

۱- البته با توجه به گستردگی اعجاب آور محدوده این علوم - که در بخش کتاب و علم کتابروشن شد - تشخیص اینکه کدام علوم بالفعل در اختیار است و کدام نیست، برای ما ممکن نیست؛ ولی اجمالا میدانیم که علومى از این مجموعه فعلیت ندارد؛ ولی با توجه به آیه شریفه: (و ما تشاؤون الا ان یشاء الله)، می دانیم که جز آنچه خدا بخواهد نمی خواهند؛ و این خواستن از نوع خواستن ابناء بشر نیست که دلبخواهی و از سر هوی و هوس باشد. و اما تعیین اینکه آیا اول خدا می خواهد، بعد ایشان می خواهند، یا به عکس است؛ نیز برای مثال ما امکان پذیر نیست؛ که میان عاشق و معشوق رمزی است! ولی باز هم به اجمالی دانیم که آنچه خدا بخواهد می خواهند، و آنچه می خواهند همان است که خدای خواهد. اکنون نمونه هایی از آنچه دانستن آن را منوط به خواست خود کرده اند را در اینجا ذکر می کنیم و این به معنای اینست که قبل از این خواست، از آن اطلاع ندارند: علل الشرائع، ج ۱، ص: ۲۳۷. «... فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ مِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنِّي أُخْرِجُ مِنَ الدُّنْيَا قَبْلَكَ مَقْتُولًا بِالسَّمِّ مَظْلُومًا، تَبْكِيَعَلَى مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةِ الْأَرْضِ، وَ أُدْفَنُ فِي أَرْضِ غُرَبَةٍ إِلَى جَنْبِ هَارُونَ الرَّشِيدِ؛ فَبَكَى الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَ مَنْ الَّذِي يَقْتُلُكَ أَوْ يَقْدِرُ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِلَيْكَوَأَنَا حَيٌّ! فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا إِنِّي لَوْ أَشَاءُ أَنْ أَقُولَ مِنَ الَّذِي يَقْتُلُنِي لَقُلْتُ،...؛ امام رضا عليه السلام (خطاب به مامون) فرمود: به خدا سوگند پدرم از پدرانم از امیرالمؤمنین از رسول خدا خبر داد که من قبل از تو از دنیا می روم در حالیکه مظلومانه با سم کشته می شوم، ملائکه آسمان و زمین بر من می گریند، و در دیار غربت در کنار هارون الرشید دفن می شوم، در این هنگام مأمون گریه کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا، چه کسی شما را می کشد یا چه کسی قدرت اسائه ادب نسبت به شما را دارد تا من زنده هستم؟ امام رضا عليه السلام فرمود: من اگر بخواهم که بگویم چه کسی مرا خواهد کشت، خواهم گفت؛...). (بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۸)

و معمولی اطلاع خاصی از جزئیات امور نداشته باشد، و همانند سایر مردم علم به امور پیدا کند و مطابق آن عمل کند؛ هر چند به مقتضای اینکه حجت های الهی در میان مردم هستند، هر لحظه نیاز به اطلاع جدیدی پیدا کنند که نبود آن بخواهد خدشه ای به این (۱)

۱- بحار الانوار، ج ۳۲، ص: ۲۵۵ «لَمَّا فَرَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَمْرِ الْحَرْبِ لِأَهْلِ الْجَمَلِ... قَالَ: يَا مُنْذِرُ، وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ، لَوْ أَشَاءُ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِخَرَابِ الْعَرَصَاتِ عَرَصَهُ عَرَصَهُ، مَتَى تُخْرَبُ وَ مَتَى تُعْمَرُ بَعِيدَ خَرَابِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ عِنْدِي مِنْ ذَلِكَ عِلْمًا جَمًّا، وَانْتَسِبَ أَلُونِي تَجِدُونِي بِهِ عَالِمًا...؛ زمانی که امیرالمومنین علیه السلام از کار جنگ جمل فراغت یافت، (خطبه بلندی بعد از نماز ایراد نموده و در بخشی از آن) فرمود: ... ای منذر، قسم به آنکه دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر بخواهم به شما خبر می دهم از تک تک ویرانه هاچه زمانی ویران گشته اند، و بعد از ویرانی چه زمانی آباد شده اند تا روز قیامت. نزد من از این امور علوم فراوانی است که اگر برسید در می یابید که آنها را می دانم...». شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص: ۱۴ «... تَمِيمُ بْنُ أَسَامَةَ بْنِ زُهَيْرِ بْنِ دُرَيْدِ التَّمِيمِيِّ، إِعْتَرَضَهُ وَهُوَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ وَيَقُولُ: سَأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ فَيْئِهِ تَضَلُّ مِائَةً أَوْ تَهْتَدِي مِائَةً إِلَّا مَا نَبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَ سَائِقِهَا، وَ لَوْ شِئْتُ لَأَخْبَرْتُكُمْ وَاحِدٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَدْخَلِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ...». (از من پرسید قبل از آنکه مرا نیابید؛ به خدا قسم، از من سؤال نمی کنید در مورد گروهی که صد نفر هدایت یا صد نفر را گمراه می کنند، مگر اینکه به شما خبر می دهم از دعوت کننده شان و حرکت دهنده شان؛ و اگر بخواهم از تمام روابط و همه شوون هر یک از شما خبر خواهم داد). (بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۹۱) مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۲۵۰ «صفوان بن يحيى، عن بعض رجاله عن الصادق عليه السلام قال:... وَاللَّهِ لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُخْصِي لَكُمْ كُلَّ حَصَاةٍ عَلَيْهَا لَأَخْبَرْتُكُمْ...». (امام صادق علیه السلام فرمود: ... به خدا قسم اگر اراده کنم که شماره تمام سنگریزه های روی زمین را برایتان بگویم خواهم گفت...). (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۷)

حجیت وارد کند، این اطلاعات را مستقیماً از روح القدس دریافت می دارند. بنابراین می توان گفت هر روز - و گاه هر ساعت - به علم امام افزوده می شود؛ و امام امروز چیزهایی را می داند که دیروز نمی دانسته. (۱) علاوه بر اینکه اگر خدا بخواهد ارتباط این روح را

به کلی قطع می کند که در این هنگام، امام با دیگران تفاوتی

نخواهد داشت. (۲)

۱- بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۳۹۵ «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ الْجَوْهَرِيِّ، عَنِ عَلِيِّ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّا لَنَزَادُ فِي اللَّيْلِو النَّهَارِ، وَ لَوْ لَمْ نُزِدْ لَنَفِدَ مَا عِنْدَنَا؛ شَبَّ وَ رَوْزُ بَرِ عِلْمٍ مَا أَفْرُودَهُ مِى شُود؛ وَ اِگَرِ افْرُودَهُ نَشُود، اَنْچَه نَزْد مَا اسْتِ پَايَان مِى پَذِيرِد». (بحار الانوار، ۱۸، ص ۲۷۰)

۲- سوره اسراء (۱۷)، آیه: ۸۶ (وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِى اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا)؛ «وَ اِگَرِ بَخَوَاهِيمِ، اَنْچَه رَا بَرِ تُو وَحِى فَرَسْتَادَه ايم، اَز يادْت مِى بَرِيم؛ سِپَسِ كَسِى رانمِى يابِى كَه دَر بَرابَرِ ما، اَز تُو دَفَاعِ كَنَد». بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۳۲۵ «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ نُعْمَانَ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُشْكَانَ، عَنِ ضُرَيْسٍ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي بَصِيرٍ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: بِمَا يَغْلَمُ عَالِمُكُمْ؟ جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ عَالِمَنَا لَا يَغْلَمُ الْغَيْبَ، وَ لَوْ وَكَلَّ اللَّهُ عَالِمَنَا اِلَى نَفْسِهِ كَانَ كِبَعْضَةِكُمْ، وَ لَكِنْ يَخْدُثُ اِلَيْهِ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ؛ اَبُو بَصِيرٍ اَز اِمَامِ باقِرِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ پَرَسِيد: فدایت شوم، عالم شما به چه چیز علم دارد؟ امام فرمود: عالم ما (اهل بیت) غیب نمی داند؛ و اگر خداوند عالم ما را به حال خود واگذارد، شخصی است همانند شما؛ ولی لحظه به لحظه علوم جدیدی به او القامی شود». (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶۰)

و تدریج در فعلیت این علوم، نه به خاطر عدم استعداد نفس نبی و امام است چرا که گفتیم تمام این علوم را یکجا در اختیار دارند، بلکه بخاطر عدم استعداد عالم دنیا و محدودیت بدن مادی است، زیرا نفس نبی یا امام در حالت معمول به اعتبار این بدن، به نوعی مقید به حدود مکان و زمان است؛ و در این صورت مراجعه به علم الکتاب مثل این می ماند که آن کتاب را صفحه به صفحه ورق بزنند و سطر به سطر در ایام و ساعات مختلف مرور کنند؛ (اگر هم حالت معراج گونه ای برایشان پیدا شود، در آن لحظه از قیود مکان و زمان خارج شده اند ولی پس از بازگشت، دوباره بازگشت به همین قیود می کنند) و در این حالت اگر در حال مرور صفحه ای باشند، صفحات دیگر از نظرشان غایب خواهد بود. (۱) به

۱- با این توضیحات، اگر در سیره معصومین علیهم السلام به مواردی برخوردیم که نمی دانیم آیا اطلاع غیبی از آن دارند یا نه، به نظر می رسد که اصل بر عدم باشد، مگر اینکه خود معصوم علیه السلام اعلام کند یا شواهد و قراین خاصی دلالت کند که اطلاع غیبی در این مورد وجود دارد.

عبارت دیگر، ظهور این علوم در عالم خلق و موطن ماده، تدریجی و متوقف بر حصول شرایط و رفع موانع است. و آیه شریفه (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) (۱) همین معنا را می‌رساند که علوم نیز به هنگام پایین آمدن قدر معلوم پیدا می‌کنند، ودانسته‌های عالم پایین نمی‌تواند همانند دانسته‌های عالم بالا باشد.

اکنون برخی از روایات مربوط به این بخش را مرور می‌کنیم:

۱. الأمالی (لصدوق)، ص: ۱۸۸

«عن علی علیه السلام (فی احتجاج الرسول صلی الله علیه و آله مع اليهودی): «... فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ، وَجَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ يُلَقِّنَانِهِ؛ از علی علیه السلام - در جریان احتجاج رسول اکرم صلی الله علیه و آله با شخص یهودی - روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به شخص یهودی فرمودند: از هر چه می‌خواهی سؤال کن؛ و این در حالی بود که جبرئیل از جانب راست پیامبر صلی الله علیه و آله و میکائیل از جانب چپ پیامبر صلی الله علیه و آله - پاسخ‌ها را - به او می‌رساندند». (۲)

۲. احتجاج، ج ۱، ص: ۵۰

«إِنَّ يَهُودِيًّا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَسْأَلُكَ فَتُخْبِرُنِي... عَنْ شَبِّهِ الْوَلَدِ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ. قَالَ: مَاءُ الرَّجُلِ أَيْضُ غَلِيظٌ وَ مَاءُ الْمَرْأَةِ أَضْفَرُ»

۱- سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۱.

۲- بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۹۳.

رَقِيقٌ، فَإِذَا عَلَا مِيَاءُ الرَّجُلِ مِيَاءَ الْمَرْأَةِ كَانَ الْوَلَدُ ذَكَرًا يَأْذِنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ يُكُونُ الشَّبَهُ؛ وَإِذَا عَلَا مَاءُ الْمَرْأَةِ مَاءَ الرَّجُلِ حَرَجَ الْوَلَدُ أَنْثَى يَأْذِنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ يُكُونُ الشَّبَهُ؛ ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا كَانَ عِنْدِي شَيْءٌ مِمَّا سَأَلْتَنِي عَنْهُ حَتَّى أَتْبِأَنِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَجْلِسِي هَذَا؛ شَخْصِي يَهُودِي نَزِدَ بِمَا بَرَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمَدَ وَكَفَّتْ: اِي مُحَمَّد، از تو سؤال می کنم پاسخم را بده... وجه شباهت فرزند به پدر و مادرش چیست؟ حضرت فرمود: آب مرد سفید و غلیظ است، و آب زن زرد رنگ و رقیق، اگر آب مرد بر آب زن غلبه کند فرزند پسر می شود به خواست خدا عز و جل، و وجه شباهت نیز از همین راه است. و اگر آب زن بر آب مرد غلبه کند، فرزند دختر می شود به خواست خدا عز و جل، و وجه شباهت نیز از همین راه است. سپس حضرت فرمود: قسم به آنکه جانم به دست اوست، پاسخ هیچ کدام از سوالاتی که از من پرسیدی را نمی دانستم جز آنکه خدا عز و جل در همین مجلس از آنها به من خبر داد». (۱)

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۴۵۱

«حَدَّثَنَا عَبَّاسُ ابْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، تُسْأَلُونَ عَنِ الشَّيْءِ فَلَا يَكُونُ عِنْدَكُمْ عِلْمُهُ؟ فَقَالَ: رَبِّمَا كَانَ ذَلِكَ. قَالَ قُلْتُ: كَيْفَ تَصْنَعُونَ؟ قَالَ: تَتَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ؛ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ

۱- بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۹۳.

از بعض اصحاب نقل می کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا شده چیزی از شما پرسند و جواب آن را ندانید؟ حضرت فرمود: چه بسا این اتفاق افتاده است. پرسیدم: در این هنگام چه می کنید؟ امام فرمود: پاسخ آن را روح القدس به ما می رساند». (۱)

۴. الکافی (چاپ اسلامیة)، ج ۱، ص ۲۵۸؛ (چاپ دارالحدیث)، ج ۱، ص ۶۴۱

«محمد بن یحیی، عن عمران بن موسی، عن موسی بن جعفر، عن عمرو بن سعید المدائنی، عن ابی عیبه المدائنی، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئًا أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: اگر امام اراده کند چیزی را بداند، خداوند آن را به او می آموزد». (۲)

نتیجه اینکه همانگونه که قبلا اشاره کردیم، ارتباط با این روح فعلیت دائمی ندارد؛ اما این استعداد و قابلیت اتصال و استفاده از روح وجود دارد، و ایشان اطلاعات جدید دریافت می کنند، و بنابراین همه علوم که در اختیارشان می باشد، بالفعل نیست. به تعبیری می توان گفت نیاز به مراجعه به کتاب دارد هر چند این مراجعه به یک چشم به هم زدن حاصل شود. اکنون نمونه هایی از این مراجعه و نحوه عکس العمل امام علیه السلام در این موارد را مرور می کنیم:

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵۵.

۲- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۵۷.

نمونه هایی از تلقی اخبار

۱. الکافی (چاپ اسلامیة)، ج ۸، ص ۳۶۴؛ (چاپ دارالحدیث)، ج ۱۵، ص ۸۰۲:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: (...وَمَا تُغْنِي الْأَيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ). (۱) قَالَ سَمِعْتُهُ

يَقُولُ: لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ، أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ بِالْبُرَاقِ فَرَكِبَهَا فَآتَى بَيْتَ الْمَقْدِسِ فَلَقِيَ مَنْ لَقِيَ مِنْ إِخْوَانِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، ثُمَّ رَجَعَ فَأَصْرَحَ بِحَيْثُ أَصْرَحَ أَنِّي أَتَيْتُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ اللَّيْلَةَ وَ لَقِيتُ إِخْوَانًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ. فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ أَتَيْتَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ اللَّيْلَةَ؟ فَقَالَ: حَيَّاهُ نَبِيَّ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْبُرَاقِ فَرَكِبْتُهُ؛ وَ آيَهُ ذَلِكَ أَنِّي مَرَرْتُ بِعَيْرٍ لِأَبِي سُفْيَانَ عَلَى مَاءِ بَنِي فُلَاحٍ وَ قَدْ أَضَلُّوا جَمَلًا- لَهُمْ وَ هُمْ فِي طَلَبِهِ. قَالَ فَقَالَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّمَا جَاءَ رَاكِبٌ سَرِيعٌ وَ لَكِنَّكُمْ قَدْ أَتَيْتُمُ السَّامَ وَ عَرَفْتُمُوهَا فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَسْوَاقِهَا وَ أَبْوَابِهَا وَ تَجَارِهَا. قَالَ فَسَأَلُوهُ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ السَّامُ وَ كَيْفَ أَسْوَاقِهَا؟ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا سُئِلَ عَنِ الشَّيْءِ لَا يَعْرِفُهُ شَقَّ عَلَيْهِ حَتَّى يَرَى ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ؛ قَالَ فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ السَّامُ قَدْ رُفِعَتْ لَكَ، فَالْتَفَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا هُوَ بِالسَّامِ وَ أَبْوَابِهَا وَ تَجَارِهَا. فَقَالَ: أَيْنَ السَّامُ عَنِ السَّامِ؟ فَقَالُوا: أَيْنَ بَيْتُ فُلَانٍ وَ مَكَانُ فُلَانٍ؟ فَأَجَابَهُمْ فِي كُلِّ مَا سَأَلُوهُ عَنْهُ. قَالَ: فَلَمْ يُؤْمِنْ فِيهِمْ إِلَّا قَلِيلٌ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ (وَ مَا تُغْنِي الْأَيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ)؛ امام صادق عليه السلام در باره این آیه شریفه: «...أما این آیات

و اندازها برای کسانی که (بخاطر لجاجت) ایمان نمی آورند مفید نخواهد بود»، فرمود: زمانی که شب هنگام رسول خدا به معراج رفت، جبرئیل براق را آورد، پس پیامبر بر آن سوار شد، و به بیت المقدس آمد، و ملاقاتی بین او و انبیا صورت گرفت؛ سپس بازگشت و برای اصحابش نقل کرد که امشب به بیت المقدس رفتم و بازگشتم، جبرئیل براق را برایم آورد و من سوارش شدم؛ نشانه آن هم اینکه به کاروان شتران ابو سفیان، که در چشمه بنی فلان توقف کرده بودند عبور کردم، در حالیکه یکی از شترهایشان را گم کرده بودند و در پی آن بودند. بعضی از اصحاب به بعض دیگر گفتند: (در این مسیر) حتماً از شام آمده در حالیکه به سرعت حرکت می کرده، ولی شما به شام رفته اید و آنجا را می شناسید، از بازارهای شام و دروازه های آن و تجار آنجا از او سؤال کنید؛ پس گفتند: ای رسول خدا، از شام چه خبر؟ بازارهایش چگونه بود؟ - (راوی می گوید): رسول خدا اینگونه بود که اگر سؤالی از او می شد که جواب آن را نمی دانست، به او سخت می گذشت به گونه ای که این ناراحتی در چهره اش نمایان می شد؛ (با سؤال این افراد) چنین حالتی برای حضرت ایجاد شده بود، که جبرئیل نزد حضرت آمده و از بازارها و تجار شام به او خبر داد. پس حضرت فرمود کسی که از شام سؤال پرسیده بود کجا است؟ گفتند: خانه فلانی و مکان فلانی کجا است؟ پس حضرت تمام آنچه از آن سؤال کرده بودند را پاسخ دادند؛ ولی تنها عده کمی از آنها ایمان آوردند.

و اینست معنای قول خداوند که می فرماید: «اما این آیات و اندازها برای کسانی که (بخاطر لجاجت) ایمان نمی آورند مفید نخواهد بود» (۱).

۲. الکافی (چاپ اسلامیة)، ج ۴، ص ۲۱؛ (چاپ دارالحدیث)، ج ۷، ص ۲۵۴

«و عن علی بن ابراهیم، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصْتِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَتْ فَيَحْذِنُ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَيَلَّمُوا عَلَيْهِ، فَرَدَّ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَنَا إِلَيْكَ حَاجَةٌ. فَقَالَ: هَاتُوا حَاجَتَكُمْ. قَالُوا: إِنَّهَا حَاجَةٌ عَظِيمَةٌ. فَقَالَ: هَاتُوهَا مَا هِيَ. قَالُوا: تَضَمَّنْ لَنَا عَلَى رَبِّكَ الْجَنَّةَ. قَالَ: فَكَسَّ (۲) رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأْسَهُ ثُمَّ نَكَتَ (۳) فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: أَفْعَلُ ذَلِكَ بِكُمْ

عَلَى أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا. قَالَ: فَكَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي السَّفَرِ فَيَسْقُطُ سَوْطُهُ فَيَكْرَهُ أَنْ يَقُولَ لِإِنْسَانٍ نَاوِلْنِيهِ فِرَارًا مِنَ الْمَسْأَلَةِ فَيَنْزِلُ فَيَأْخُذُهِ؛ وَ يَكُونُ عَلَى الْمَاءِ إِذْهُ فَيَكُونُ بَعْضُ الْجَلَسَاءِ أَقْرَبَ إِلَى الْمَاءِ مِنْهُ فَلَا يَقُولُ نَاوِلْنِي حَتَّى يَقُومَ فَيَشْرَبُ؛ امام صادق عليه السلام فرمود: گروهی از انصار خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده و سلام کردند. پس حضرت

۱- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۴۳.

۲- نَكَسَ رَأْسَهُ: أَمَالَهُ. نَكَسَ رَأْسَهُ: إِذَا طَاطَأَهُ مِنْ دُلِّ. نَكَسَ رَأْسَهُ: سَرَّ رَأْسَهُ كَمَا سَرَّ بِهَزِيرِ انْدَاخْتِ.

۳- النَّكَتُ: قَرَعَتْكَ الْأَرْضُ بَعْدَ أَوْ بِاصْتِيعِ. وَ نَكَتَ الْأَرْضَ بِالْقَضِيبِ: وَ هُوَ أَنْ يُؤَثِّرَ فِيهَا بِطَرْفِهِ، فَعَلَّ الْمَفْكَرُ الْمَهْمُومَ. نَكَتَ: بِأُجُوبٍ يَأْتِي بِانْكَشْتٍ بِهِ زَمِينَ زَدَنَ. نَكَتَ الرِّضَ بِالْقَضِيبِ: خَرَّاشَ دَادَ زَمِينَ رَأْسَهُ بِأُجُوبٍ (در حالت تفکر و ناراحتی).

جواب سلام آنها را دادند. گفتند ای رسول خدا، از شما درخواستی داریم. رسول خدا فرمود: درخواستتان را بگویید. گفتند درخواست بزرگی است! حضرت فرمود: بگویید بدانم چیست؟ گفتند: نزد پروردگارت بهشت را برای ما ضمانت کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله سر به زیر افکنده و (با انگشت مبارک خویش) زمین را خراش داده (بعد از مدتی) سر بلند کردند و فرمودند: این کار را خواهم کرد مشروط به اینکه از این پس از هیچ کس هیچ درخواستی نداشته باشید. راوی می گوید: بعضی از این افراد گاه می شد که در سفر چوب دستی اش می افتاد، و کراهت داشت از اینکه به کسی بگوید آن را به من بده، برای اینکه از کسی درخواستی نکند، خودش پیاده می شد و آن را بر می داشت. یا بر سر سفره می نشست و بعضی از افراد به آب نزدیک تر بودند، ولی نمی گفت به من آب بده؛ تا اینکه خودش بلند می شد و آب می نوشید». (۱)

۳. أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص: ۴۶۰

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَدَّ إِلَى الْحُسَيْنِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) وَفَدَّ، فَقَالُوا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ أَصْحَابَنَا وَفَدُّوا إِلَى مُعَاوِيَةَ وَفَدُّنَا نَحْنُ إِلَيْكَ. فَقَالَ: إِذْ أَنْجِزْكُمْ بِأَكْثَرِ مِمَّا يُجِيزُهُمْ. فَقَالُوا: جُعِلْنَا فِدَاكَ، إِنَّمَا جِئْنَا لِمَدِينِنَا. قَالَ: فَطَأَطَأَ (۲) رَأْسَهُ وَنَكَتَ فِي الْأَرْضِ وَأَطْرَقَ (۳) طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَ

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۲۹.

۲- طَأَطَأَ الشَّيْءُ: خَفَضَهُ. وَطَأَطَأَ عَنِ الشَّيْءِ: خَفَضَ رَأْسَهُ عَنْهُ. طَأَطَأَ الرَّأْسُ: سَرَّ رَأْسَهُ فَرَوَّافَكَ.

۳- إِطْرَاقُ: أَنْ يُقْبَلَ بَبَصَرِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَيسكت ساكناً. أَطْرَقَ الرَّجُلُ: إِذَا سَكَتَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ. وَأَطْرَقَ أَيضاً أَي أَرخَى عَيْنِيهِ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ. اطرق: خاموش گردید و ساکت شد. چشم را خوابانید و سر را فرو افکند.

رَأْسُهُ فَقَالَ: قَصِيرَهُ مِنْ طَوِيلِهِ؛ مَنْ أَحَبَّنَا لَمْ يُحِبَّنَا لِقَرَابِهِ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ، وَلَا لِمَعْرُوفٍ أَسَدَيْنَاهُ إِلَيْهِ، إِنَّمَا أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، جَاءَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَاتَيْنِ، وَقَرَنَ بَيْنَ سِبَابَتَيْهِ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: گروهی بر امام حسین علیه السلام وارد شده و گفتند: ای فرزند رسول خدا، یاران ما به سمت معاویه رفته اند، و ما بر تو وارد شده ایم. امام فرمود: بیش از آنکه او به آنها پاداش دهد به شما پاداش می دهم. پس گفتند: جانمان به فدایت، به خاطر دینمان آمده ایم. پس حضرت سرش را فرو افکند، و (با انگشت مبارک خویش) زمین را خراش داد، و مدت زیادی چشم را خوابانیده و ساکت شدند، سپس سر بلند کرده و فرمودند: مطلب کوتاهی از مطالب بلندی که دریافتم را می گویم؛ کسی که ما را فقط به خاطر خدا و پیامبرش دوست بدارد نه به خاطر قرابتی که بین ما و بین اوست، و نه به خاطر کار نیکی که او را از آن بهره مند ساخته ایم، در روز قیامت با ما خواهد بود همانند این دو؛ پس دوانگشت سبابه خود را کنار هم قرار دادند». (۱)

۴. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص: ۲۸۹

«رَوَى أَبُو بَصِيرٍ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَبِي فِي مَجْلِسٍ لَهُ ذَاتَ يَوْمٍ، إِذْ أَطْرَقَ رَأْسُهُ إِلَى الْأَرْضِ، فَمَكَثَ (۲) فِيهَا مَكْنًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: يَا

۱- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۲۷.

۲- المَكْتُ: إقامته مع الانتظار و التَّلبُّثُ في المكان. مكث: توقف کرد؛ درنگ نمود.

قَوْمَ، كَيْفَ أَنْتُمْ إِنْ حَيَاءُكُمْ رَجُلٌ يَدْخُلُ عَلَيْكُمْ مَدِينَتَكُمْ هَيْدَةً فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ، حَيْتِي يَسْتَعْرِضُكُمْ بِالسَّيْفِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَيَقْتُلُ مُقَاتِلَتَكُمْ وَتَلْقَوْنَ مِنْهُ بَلَاءً لَا تَقْدِرُونَ أَنْ تَدْفَعُوهَا، وَذَلِكَ مِنْ قَابِلٍ فَخُذُوا حِذْرَكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ الَّذِي قُلْتُ هُوَ كَائِنٌ لَا بُدَّ مِنْهُ؛ فَلَمْ يَلْتَفِتْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ إِلَى كَلَامِهِ وَقَالُوا لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا وَ لَمْ يَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ وَ بَنُو هَاشِمٍ فَخَرَجُوا مِنَ الْمَدِينَةِ خَاصَّةً وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ كَلَامَهُ هُوَ الْحَقُّ. فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، تَحَمَّلَ أَبُو جَعْفَرٍ بَعِيَالَهُ وَ بَنُو هَاشِمٍ؛ وَ جَاءَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ حَتَّى كَبَسَ الْمَدِينَةَ فَقَتَلَ مُقَاتِلَهُمْ وَ فَضَحَ نِسَاءَهُمْ. فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ: لَا نَرُدُّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ شَيْئًا نَسِيعًا مِنْهُ أَبَدًا بَعْدَ مَا سَمِعْنَا وَ رَأَيْنَا، فَمَاتَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ يَنْطِقُونَ بِالْحَقِّ؛ امام صادق عليه السلام فرمود: روزی پدرم در مجلسی نشستند بود که ناگهان ساکت شده و سر به زیر افکنده و مدتی درنگ نمودند، سپس سر بلند کرده و فرمودند: ای مردم : چگونه خواهید بود زمانیکه شخصی با چهار هزار نیرو در همین مدینه بر شما وارد شود، و سه روز با شمشیر متعرض شما گردد، مدافعان شما را بکشد، و بلایی از او به شما برسد که توان دفع آن را نداشته باشید، سال آینده این اتفاق خواهد افتاد، پس آماده باشید، و بدانید آنچه گفتم حتماً به وقوع خواهد پیوست. پس اهل مدینه به کلام او توجه نکردند و گفتند: هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد؛ و آماده نشدند مگر عده کمی از آنها و بنی هاشم، پس از شهر خارج شدند به خاطر اینکه می دانستند سخن او حق است. وقتی سال جدید آمد امام باقر علیه السلام خانواده خویش و بنی هاشم را بیرون برد. تا

اینکه نافع بن ازرق آمد، به مدینه هجوم آورد، مدافعان آنها را کشت، و زنانشان را رسوا کرد. پس اهل مدینه گفتند پس از آنچه از ابی جعفر شنیدیم و دیدیم دیگر هر آنچه از او بشنویم را رد نخواهیم کرد؛ اینها خاندان نبوت هستند و به حق سخن می گویند» (۱)

۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۲

«الْهَمْدَانِيُّ، عَنْ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَبَّانٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يُحْمَلَ إِلَى الْعِرَاقِ بِسَيِّئِهِ، وَ عَلِيٌّ ابْنُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ؛ قَالَ: إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ حَرَكَهَ فَلَا تَجْزَعْ مِنْهَا؛ ثُمَّ أَطْرَقَ وَ نَكَتَ بِيَدِهِ فِي الْأَرْضِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَ هُوَ يَقُولُ: يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ؛ قُلْتُ: وَ مَا ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هَذَا حَقَّهُ وَ جَحَدَ امَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي، كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقَّهُ وَ جَحَدَ امَامَتَهُ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ . فَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ نَعَى إِلَيَّ نَفْسَهُ وَ دَلَّ عَلَيَّ ابْنَهُ...؛ محمد بن سنان می گوید بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم، یک سال قبل از آنکه به عراق برده شود، و فرزندش علی علیه السلام نزدش بود. پس به من فرمودند: ای محمد. گفتم: بله. فرمود: در این سال حرکتی واقع خواهد شد، از آن بی تابی مکن؛ سپس ساکت شده و سر را فرو افکندند، و با دستشان زمین را خراش دادند و سرشان را به سوی من بلند کرده در حالیکه می گفتند: خدا ظالمین را گمراه می کند و آنچه می خواهد انجام می دهد. گفتم: فدایت شوم، چه شده؟ فرمود: هر کس در حق این فرزندم ظلم

کند، و امامت او را انکار کند، همانند کسی است که به علی بن ابیطالب ظلم کرد و امامت او بعد از محمد صلی الله علیه و آله را انکار کرد. پس دانستم که از مرگ خود خبر دادند، و فرزندشان را معرفی کردند...» (۱)

۶. التوحید (صدوق)، ص: ۳۴

«بتعدد الاسناد، عن مولانا ابی الحسن الرضا علیه السلام؛ بَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ بَنُو هَاشِمٍ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، اصْعِدِ الْمِئْبَرِ وَ انْصِبْ لَنَا عِلْمًا نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهِ. فَصَعِدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمِئْبَرِ، فَقَعَدَ مَلِيًّا (۲) لَا يَتَكَلَّمُ مُطَرِقًا ثُمَّ انْتَفَضَ انْتِفَاضَةً

وَاسْتَيْتَوَى قَائِمًا وَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ قَالَ: ...؛ مأمون بدنبال امام رضا علیه السلام فرستاد، و ایشان آمد. بنی هاشم گفتند: ای ابا الحسن، بر منبر بالا برو و نشانه ای برای ما نصب کن تا بر اساس آن بندگی خدا کنیم. پس امام (صلوات خدا بر روح و جسد او) از منبر بالا رفته و مدتی طولانی نشستند و در حالیکه سر به زیر افکنده بودند هیچ سخن نمی گفتند؛ سپس از این حالت خارج شده و ایستادند و حمد و ثنای الهی بجای آورده و... (خطبه ای طولانی در توحید ایراد فرمودند)» (۳)

۷. الکافی (چاپ اسلامیة)، ج ۶، ص ۱۱؛ (چاپ دارالحدیث)، ج ۱، ص ۳۵۱

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ

۱- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۶.

۲- ملیا: زمانی طولانی؛ مدت‌ها.

۳- بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۲۸.

عَلِيَّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ) أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ غِيْلَانَ: بَلَّغْنِي أَنَّ مَنْ كَانَ لَهُ حَمْلٌ فَتَوَى أَنْ يُسَمِّيَهُ مُحَمَّدًا وُلِدَ لَهُ غُلَامٌ ثُمَّ سَمَّاهُ عَلِيًّا؛ فَقَالَ: عَلِيٌّ مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ عَلِيٌّ شَيْئًا وَاحِدًا؛ فَقَالَ: مَنْ كَانَ لَهُ حَمْلٌ فَتَوَى أَنْ يُسَمِّيَهُ عَلِيًّا وُلِدَ لَهُ غُلَامٌ. قَالَ: إِنِّي خَلَفْتُ امْرَأَتِي وَ بِهَا حَمْلٌ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهُ غُلَامًا؛ فَأَطْرَقَ إِلَى الْأَرْضِ طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ لَهُ: سَمِّهِ عَلِيًّا فَإِنَّهُ أَطْوَلُ لِعُمُرِهِ. وَ دَخَلْنَا مَكَّةَ فَوَافَانَا كِتَابٌ مِنَ الْمَدَائِنِ أَنَّهُ وُلِدَ لَهُ غُلَامٌ؛ ابْنُ غِيْلَانَ بِهِ إمام رضا عليه السلام عرض کرد: شنیده ام اگر کسی حملی داشته باشد و نیت کند اسم آن را محمد بگذارد، فرزندش پسر می شود؛ بعد از آن اسم را علی بگذارد. امام فرمود: علی محمد است و محمد علی است؛ هر دو یک چیز اند. پس فرمود: هر کس حملی داشته باشد و نیت کند اسم او را علی بگذارد، فرزندش پسر خواهد شد. راوی عرض کرد: من در حالی از همسرم جدا شدم که حامله بود، از خدا بخواه که حمل را پسر قرار دهد؛ حضرت مدت زیادی سر به زیر افکنده و ساکت شدند، پس سر بلند کرده و فرمودند: اسم او را علی بگذار، که عمر او را طولانی تر می کند. (راوی می گوید:) ما داخل مکه شدیم و نامه ای از مدائن به ما رسید که فرزند پسری برای او به دنیا آمده.

۸. الأُمَالِي (طوسی)، ص: ۴۱۰

«أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ شَيْبَةَ، عَنْ ظَفَرِ بْنِ حُمْدُونَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الطَّالِبِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ التَّمِيمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبَانَ، عَنْ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ

الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي لَأَجُبُّكَ فِي السِّرِّ كَمَا أُجِبُّكَ فِي الْعَلَانِيَةِ. قَالَ: فَكَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعُودِ كَدَّانٍ فِي يَدِهِ فِي الْأَرْضِ سَاعَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: كَذَبْتُ، وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ وَجْهَكَ فِي الْوُجُوهِ وَلَا اسْمَكَ فِي الْأَسْمَاءِ؛ قَالَ الْأَصْبَغُ: فَعَجِبْتُ مِنْ ذَلِكَ عَجَبًا شَدِيدًا. فَلَمْ أَبْرُحْ حَتَّى آتَاهُ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي لَأَجُبُّكَ فِي السِّرِّ كَمَا أُجِبُّكَ فِي الْعَلَانِيَةِ؛ قَالَ: فَكَتَبَ بِعُودِهِ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ طَوِيلًا. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: صَدَقْتُ...؛ اصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ مَيَّيٌّ: نَزَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَشِئَةً بُوَدَمَ كَمَا مَرَدِي نَزَدَ إِيشَانِ أَمَدٍ وَكَفْتُ: أَيِ أَمِيرِ مُؤْمِنَانِ، دَرِ پَنَهَانِ تُو رَا دُوسْتِ دَارِمِ هَمَانْكَوْنَه كَمَا أَشْكَارَا دُوسْتِ دَارِمِ؛ رَاوِي كُؤِيدُ: أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَرَّ بِه زِيرِ أَفْكَنْدِ وَبَا چُؤُبِي كَمَا دَرِ دَسْتَشِ بُوَدِ سَاعَتِي زَمِينِ رَا خَرَّاشِ دَادَه سِيسِ سَرِ بَلَنْدِ كَرْدِ وَفَرَمُودُ: دَرُؤُغِ مِي كُؤِييُ؛ بِه خَدَا قَسَمِ نَه چَهْرَه ات رَا دَرِ مِيَانِ چَهْرَه هَايِ (مَحْبِينِ خُؤِدِ) دِيدَمِ وَ نَه اَسْمَتِ رَا دَرِ مِيَانِ اَسْمَايِ آنَانِ. اصْبَغُ مِي كُؤِيدُ: اَزِ اَيْنِ حَرَكَتِ اِمَامِ بَسِيَارِ مَتَعَجَّبِ شَدَمِ. مَدْتِي نَكْذَشْتِ مَرْدِ دِيكَرِي نَزَدَ إِيشَانِ أَمَدٍ وَ كَفْتُ: أَيِ أَمِيرِ مُؤْمِنَانِ بِه خَدَا قَسَمِ دَرِ پَنَهَانِ تُو رَا دُوسْتِ دَارِمِ هَمَانْكَوْنَه كَمَا أَشْكَارَا دُوسْتِ دَارِمِ؛ رَاوِي كُؤِيدُ: حَضْرَتِ بَا هَمَانِ چُؤِبِ دَسْتِي اَشِ مَدْتِ زِيَادِي دَرِ زَمِينِ خِيرَه شَدِ وَ سِيسِ سَرِ بَلَنْدِ كَرْدَه وَ فَرَمُودُ: رَاسْتِ مِي كُؤِييُ...» (۱).

* * *

عدم اطلاع از بعضی مسائل

در بحث های گذشته معلوم شد که انبیای عظام، از جمله نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بعنوان اکمل افراد، عالم الغیب نیستند، و نه تنها از مرتبه «ام الكتاب» خبر ندارند؛ بلکه در موارد بسیاری از مسائلی که در کتاب هم وجود دارد، به خاطر مصالحتی، علم ایشان به فعلیت نمی رسد. (۱)

ابتدا آیاتی از قرآن کریم به این امر دلالت دارد را ذکر کرده و سپس بعنوان نمونه به بعضی شواهد روایی در این خصوص اشاره می کنیم:

۱. سوره هود (۱۱)، آیه: ۷۳ (فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ)؛ «(اما) هنگامی

۱- بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۵۱۳ «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْأَهْوَازِيِّ، عَنْ مُعَمَّرٍ، قَالَ قُلْتُ: لَوْ تَعْلَمُونَ الْغَيْبَ؛ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُبْسِطُ لَنَا فَنَعْلَمُ وَيُقْبِضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ؛ مَعْمَرٌ مِي گويد: به امام باقر عليه السلام عرض کردم: کاش غیب می دانستيد. حضرت فرمودند: گاه (راه ارتباط با غیب) بر ما وسعت می يابد، پس می دانيم؛ و گاه تنگ می شود، پس نمی دانيم». (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۹۶)

که دید دست آنها به آن نمی رسد (و از آن نمی خورند) آنها را ناآشنا (و دشمن) شمرد؛ و از آنان احساس ترس نمود. به او گفتند: «ترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم».

آیه مزبور در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام است هنگامی که فرستادگان خدا (فرشتگان) نزد او آمدند، و او با گوساله بریان از آنان پذیرایی کرد؛ ولی وقتی دید که دست به غذا نمی زنند، ترسید و گمان کرد دشمن باشند. فرشتگان که به این مسأله پی برده بودند، به زودی ابراهیم علیه السلام را از این فکر بیرون آورده و به او گفتند نترس! ما فرستادگانی هستیم به سوی قوم لوط.

این آیه به وضوح می رساند که ابراهیم علیه السلام از هویت و ماموریت آنها بی خبر بود.

۲. سوره نمل (۲۷)، آیه: ۲۲ (فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنْتًا يَقِينٍ)؛ «چندان درنگ نکرد (که هُدَهِدَ آمِدُو) گفت: «من بر چیزی آگاهی یافته‌ام که تو بر آن آگاهی نیافتی؛ من از سرزمین «سبأ» خبری قطعی برای تو آورده ام».

این آیه نیز به وضوح دلالت دارد بر اینکه حضرت سلیمانی که خداوند در قرآن او را به داشتن علم معرفی می کند (۱)، از وجود ملکه

سبأ و جریانی که هد هد تعریف می کند خبر ندارد.

۳. سوره توبه (۹)، آیه: ۱۰۱ (وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ

۱- سوره نمل (۲۷)، آیه: ۱۵ (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا...); «و ما به داود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم...».

وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا نَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...؛ «و از (میان) اعرابِ بادیه نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم...».

این آیه نیز در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده و در دلالت بر مقصود، صراحت دارد.

۴. سوره توبه (۹)، آیه: ۴۳: عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَافِرِينَ؛ «خداوند تو را ببخشد؛ چرا پیش از آن که راستگویان برای تو آشکار شوند و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟!».

آیه فوق در مورد گروهی از منافقان است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و پس از بیان عذرهای گوناگون و حتی سوگند خوردن، اجازه خواستند که آنها را از شرکت در میدان «تبوک» معذور دارد، و پیامبر به این عده اجازه داد. خداوند پیامبرش را با بیان فوق مورد عتاب قرار می دهد که چرا اجازه دادی و نگذاشتی آنها که راست می گویند از آنها که دروغ می گویند شناخته شوند؟ و به ماهیت آنها پی ببری؟ و این امر دلالت دارد بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق علم عادی به وضع این گروه آشنایی نداشت، و وضع آنها برای ایشان روشن نبود.

و اما روایات :

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص: ۶۴

«محمد بن علی بن الحسین، باسناده عن زراره، عن ابی جعفر علیهِ السلام : ان

النبي صلى الله عليه و آله سئل عن ليله القدر؛ فقال بعيد الثناء على الله: أمّا بعد، فإنكم سألتُموني عن ليله القدر ولم أطوها (۱) عنكم، لاني لم أكن بها

عالمًا...؛ امام باقر عليه السلام فرمود: از پیامبر صلى الله عليه و آله از ليله القدر سؤال کردند؛ حضرت برخاستند و خطبه ای قرائت کرده و پس از حمد و ثنای خدا عزّ و جلّ فرمودند: اما بعد، شما از ليله القدر از من پرسیدید، درحالیکه من آن را از شما نپوشانده ام، زیرا من به آن علم ندارم...» (۲)

آیه شریفه: (وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ)؛ «و تو چه می دانی شب قدر چیست؟!» نیز مؤید همین معناست که پیامبر صلى الله عليه و آله از بعض مراتب حقیقت شب قدر آگاهی ندارد. (۳)

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص: ۲۸۷

«...وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَوْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:... (شیطان) خدا را شش هزار سال عبادت کرد، که معلوم نیست از سالهای دنیا است یا از سالهای آخرت». (۴)

۱- طوی الحدیث: پوشید سخن را.

۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۸.

۳- ظاهر تمام آیاتی که پیامبر صلى الله عليه و آله را با عبارت «وَ مَا أَدْرَاكَ» مخاطب قرار می دهد، ناظر به همین معنا است. از جمله: سوره الحاقه (۶۹)، آیه ۳: (وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ)؛ «و تو چه می دانی آن روز واقع شدنی چیست؟!». سوره مطففین (۸۳)، آیه ۸: (وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ)؛ «و تو چه می دانی «سجین» چیست؟!». سوره قارعه (۱۰۱)، آیه ۳: (وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ)؛ «و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست؟!».

۴- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۶۵.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص: ۲۰۷

«أَيُّهَا النَّاسُ، كُلامِي لَاقٍ فِي فِرَارِهِ مِمَّا مِنْهُ يَفِرُّ، وَ الْأَجِلُّ مَسِيقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ، وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ، كَمِ اطَّرَدَتِ الْأَيَّامُ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكُونٍ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ إِلَّا- إِخْفَاءَهُ، هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَكُونٌ؛ أَي مردم! هر کس از آنچه فرار می کند، در همان حال فرار به آن می رسد! «اجل» سرآمد زندگی و پایان حیات است، و فرار از آن، رسیدن به آن است! چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و باطن این امر (پایان زندگی) پرداختم، ولی خداوند جز اخفای آن را نخواسته است. هیهات! این علمی است پنهان، (و مربوط به ذات پاک خداوند)». (۱)

۴. علل الشرائع، ج ۲، ص: ۵۶۶

«أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ الرَّبَعِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ رَجُلًا- مِنَ الْأَنْصَارِ تُوُفِّيَ، وَ لَهُ صَبِيهٌ صِغَارٌ، وَ لَهُ سَيِّتَةٌ مِنَ الرَّقِيقِ، فَأَعْتَقَهُمْ عِنْدَ مَوْتِهِ، وَ لَيْسَ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُمْ، فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَخْبَرَهُ؛ فَقَالَ: مَا صَنَعْتُمْ بِصَاحِبِكُمْ؟ قَالُوا: دَفَنَّا؛ قَالَ: لَوْ عَلِمْتُ، مَا دَفَنْتُهُ مَعَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ؛ تَرَكَ وَ لَدَهُ يَتَكَفُّفُونَ النَّاسَ؛ إِمَامٌ بَاقِرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُنْد: مَرْدِيٌّ مِنْ أَنْصَارٍ مِنْ دُنْيَا رَفَتْ، وَ فَرَزَنْدَانِ كَوِجَكِيٍّ مِنْ خُودِ بَجَا كَذَاشْت؛ تَعْدَادُ شَشْ عَدَدِ بَرْدَةٍ دَاشْتُ كَهْ أَنْهَا رَا هَنْكَامِ مَرْكَشِ فَرُوخْت، دَر حَالِيكِهْ غَيْرَ مِنْ أَنْهَا مَالِي نَدَاشْت؛ نَزْدِ پِيَامْبَرِ آمَدَنْد وَ إِيْنِ خَبَرِ رَا بَهْ أُو دَادَنْد. حَضْرَتِ فَرَمُودِ بَا أُو چِهْ كَرْدِيد؟ كَفْتَنْد: دَفَنْشِ كَرْدِيم. حَضْرَتِ

۱- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۶.

فرمود: اگر می دانستم اجازه نمی دادم در میان مسلمانان دفنش کنید؛ فرزندانش را رها کرد که دستشان پیش مردم دراز باشد». (۱)

۵. علل الشرائع، ج ۲، ص: ۵۴۰

«ما رواه ابوبصیر قال: سمعت جعفرًا يقول: ان عليا قَضَى عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً رَجُلٍ، أَنَّهُ تُرْجِمُ الْمَرْأَةَ وَيُضْرَبُ الرَّجُلُ الْحَيِّدُ؛ وَقَالَ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكَ عَلِمْتَ بِهِ، لَفَضَّخْتُ رَأْسَكَ بِالْحِجَارَةِ؛ إِمَامٌ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي مَوْرَدِ مَرْدِي كِه بَا زَن شُوهر دَار زَنَا كَرْدِه بُوْد، قَضَاوَت كَرْد؛ پَس زَن رَا سَنگسَار نَمُوْد، وَ بَر مَرْد حَدَّ جَارِي كَرْد؛ سِپَس بِه آن مَرْد فَرَمُوْد: اِگَر مِی دَانَسْتَم كِه مِی دَانَسْتِی (اِین زَن شُوهر دَارْد)، سَرْت رَا بَا سَنگ مِی شَكَسْتَم (تُو رَا نِیز سَنگسَار مِی كَرْدَم)».

(۲)

۶. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص: ۴۶۱

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صِيْلَاحَ أَبِيكَ عَزَّيْ مَنكَ، وَ ظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هِدْيَتَهُ وَ تَسْلِمُكَ سَبِيلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِّي إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَادًا...؛ اِمَا بَعْد (از حمد و ثنای الهی) شایستگی پدرت، مرا درباره تو فریب داد و گمان کردم تو هم پیرو هدایت و سیره او هستی و راه و رسم او را دنبال می کنی. ناگهان به من گزارش داده شد که تو در پیروی از هوای نفست از چیزی فروگذار نمی کنی...». (۳)، (۴)

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹.

۲- بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۸.

۳- بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۰۶.

۴- متن فوق بخشی از نامه امیر المؤمنین علیه السلام به «منذر بن جارود عبدی» است که از طرف امام علیه السلام به فرمانداری بعضی از مناطق ایران منصوب شده بود و دلیل انتخاب او افزون بر حسن ظاهر، سابقه بسیار خوب پدرش «جارود عبدی» بود که از افراد بسیار با استقامت و مدافع اسلام در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعصار بعد بود؛ ولی «منذر» مانند بسیاری از افراد کهو قتی به مقامی می رسند خود را گم می کنند، از مسیر حق خارج شد و به هوا و هوسپرداخت و از موقعیت خود غافل شد و اموال بیت المال را بی حساب و کتاب خرج می کرد. هنگامی که این خبر به امام علیه السلام رسید، نامه شدید اللحن مورد بحث را برای او فرستاد و او را به شدت توبیخ کرد و از مقامش عزل نمود.

۷. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۲، ص: ۵۹

«سفيان الثوري، باسناده، عن علي عليه السلام، أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ، قَالَ: أُطْلِبُوا ذَا الثَّدْيَةِ. وَ طَلَبُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ. قَالَ: فَجَعَلَ يَعْرِقُ جَبِينَهُ وَيَقُولُ: وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ، هُوَ رَجُلٌ مَخْدُوجُ الْيَدِ، فَاطْلُبُوهُ. فَلَمَّا اسْتِخْرَجُوهُ، فَرَّاهُ، سَجَدَ؛ دَاسْتَانِ ذُو الثَّدْيَةِ نِيْزِ مَعْرُوفِ اسْتِ وَ دَرِ كَتَبِ مَخْتَلَفِ بِيْ عِبَارَاتِ مَخْتَلَفِ نَقْلِ شُدِيْ اسْتِ. وَ تَفْصِيْلِ آن اِيْنِكِيْ رَسُوْلِ اَكْرَمِ صَلِيَ اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَبَرِ وَاقْعِيْ نِهْرَوَانِ رَا بِيْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاوِيْ بُوْدِنْدِ. بَعْدِ از جَنَگِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ دَسْتُوْر دَاوِنْدِ كِيْ دَرِ مِيَّانِ كَشْتِگَانِ بَگَرْدِيْدِ وَ مَرْدِ نَاقِصِ الْعِضْوِيْ رَا پِيْدا كِنِيْدِ كِيْ يَكِ دَسْتِ او سَاعِدِ نَدَارْدِ وَ دَرِ طَرَفِ بَازُوِيْ او تَكِيْ گُوْشْتِيْ اسْتِ هِمَاْنْدِ سِيْنِيْهِ زَنَانِ؛ اِبْنِ عَبَّاسِ مِيْ گُوِيْدِ كِيْ مَا هَرِ چِيْهِ گَشْتِيْمِ او رَا نِيْاْفْتِيْمِ! وَ اِيْنِ اَمْرِ بَرِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيْلِيْ گِرَانِ آمِدِ، (۱) وَ عَرَقِ بَرِ پِيْشَانِيْ حَضْرَتِ نَشَسْتِ، گَاهِيْ بِيْ آسْمَانِ نَگَاهِ

مِيْ كَرْدِنْدِ وَ گَاهِيْ بِيْ زَمِيْنِ وَ مِيْ فَرْمُوْدِنْدِ: «وَ اللّٰهُ مَا كَذَبْتُ

وَ لَا كُذِّبْتُ» بِيْ خُدا سُوْگِنْدِ نِيْ دَرُوغِ مِيْ گُوِيْمِ وَ نِيْ بِيْ مَنِ دَرُوغِ گَفْتِيْ

۱- چنين واكنشى را در روايت از رسول اكرم صلى الله عليه و آله نيز نقل كرديم.

شده. بروید و بگردید او در میان همین کشتگان است. ابن عباس می گوید ما برگشتیم و به جستجو ادامه دادیم در میان خندقی که چند کشته از آنها افتاده بود، از زیر آب او را بیرون کشیدیم. وقتی حضرت او را دید بقدری خوشحال شدند که تا بحال حضرت را اینگونه خوشحال ندیده بودیم؛ با صدای بلند تکبیر گفته و سجده شکر به جا آوردند». (۱)

ملاحظه می شود که در اینجا نیز حضرت با اینکه از اصل داستان و چنین واقعه ای خبر داشتند، ولی از محل جنازه طرف اطلاعی نداشتند.

۸. رجال الکشی، ص: ۶۰۴

«وَجَدْتُ فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارٍ، بِخَطِّهِ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاوُسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ سَمَّ أَبَاكَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا؟ قَالَ: نَعَمْ، سَمَّهُ فِي ثَلَاثِينَ رُطْبَةً. قُلْتُ لَهُ: فَمَا كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهَا مَسْمُومَةٌ؟ قَالَ: غَابَ عَنْهُ الْمُحَدِّثُ. قُلْتُ: وَمَنِ الْمُحَدِّثُ؟ قَالَ: مَلَكٌ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مَعَ الْأَيْمَةِ: وَ لَيْسَ كُلُّ مَا طُلِبَ وَجِدَ...؛ عبد الله بن طاووس می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: یحیی بن خالد به پدرتان موسی بن جعفر علیه السلام سم خوراند؟ امام فرمود: بله، با ۳۰ دانه خرمای تازه او را مسموم کرد. پرسیدم: نمی دانست که

۱- شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۲، ص ۶۱؛ الفصول المختاره، ص ۲۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۳۵۱.

خرما مسموم است؟ امام فرمود: «مُحَدَّث» از او پنهان بود. پرسیدم: محدث کیست؟ امام فرمود: ملکی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که با رسول الله بود و اکنون با ائمه است؛ و اینگونه نیست که هر زمان طلب شود یافت شود...» (۱)، (۲)

با ملاحظه مجموع این روایات می شود گفت که ائمه علیهم السلام کلید ارتباط با روح را در اختیار دارند؛ و از این کلید هم جز به اذن الله استفاده نمی کنند. همان که فرمود: (قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (۳)؛ «پیامبران ما به آنها گفتند:

درست است که ما بشری همانند شما هستیم ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد نعمت می بخشد و ما هرگز نمی توانیم معجزه ای جز به فرمان خدا بیاوریم...» (۴)

۱- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۴۲.

۲- بنا بر تعریف حضرت، «محدث» همان «روح القدس» است. و اما اینکه حضرت فرمودند ملکی است که...، احتمالاً معنای لغوی ملک، به معنای موجودی ملکوتی و غیر مادی مراد است. زیرا قبلاً گفتیم که روح غیر از ملائکه است.

۳- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۱۱.

۴- همانگونه که در مقدمه کتاب گفتیم، این رساله برای بررسی کیفیت اجمالی و محدود و معلوم ائمه در این دنیا است، و در مورد سایر مقامات و فضائل ایشان نفیاً و اثباتاً سخن نمی گوید؛ که نه تنها از عهده این رساله، که از عهده توان علمی عقول ضعیف، و درک قلبینفوس آلوده امثال نویسنده خارج است؛ ولی بی مناسبت نیست روایت صحیحی ای که مرحوم کلینی قدس سره در مورد شب شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و اقدام ایشان در حرکت بسویمسجد، با وجود اطلاع ایشان از شهادت، آورده است را ذکر کنیم. این روایت از جهتی موید بحث ما است که ایشان از آنچه مقدر و امضا شده با خبر بودند، و از جهت دیگر امری برتر رایبان می کند که از محدوده فهم ما نسبت به مقامات ایشان خارج است: الکافی (چاپ اسلامی)، ج ۱، ص ۲۵۹؛ (چاپ دارالحدیث)، ج ۱، ص ۶۴۵ «عَلَىٰ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ قُلْتُ لِلرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ، وَ اللَّيْلَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا، وَ الْمَوْضِعَ الَّذِي يُقْتَلُ فِيهِ، وَ قَوْلَهُ لَمَّا سَمِعَ صِيَاحَ الْأَوْزِ فِي الدَّارِ: «صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ»، وَ قَوْلُ أُمِّ كَلْثُومَ لَوْ صَيَّيْتُ اللَّيْلَةَ دَاخِلًا لِلدَّارِ وَأَمَرْتُ غَيْرَكَ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَأَبَىٰ عَلَيْهَا؛ وَ كَثُرَ دُخُولُهُ وَ خُرُوجُهُ تَلَمَّكَ اللَّيْلَةَ بِلَايَةِ لَاحِ، وَ قَدْ عَرَفَ أَنَّ ابْنَ مُلْجَمٍ قَاتِلُهُ بِالسَّيْفِ، كَانَ هَذَا مِمَّا لَمْ يَجْزُ تَعَرُّضُهُ؛ فَقَالَ: ذَلِكَ كَمَا كَانَ؛ وَ لَكِنَّهُ خَيْرٌ تَلَمَّكَ اللَّيْلَةَ لِمَقْصِدِي مَقَادِيرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ حَسَنُ بْنُ جَهْمٍ مِي گويد: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: امیرالمؤمنین علیه السلام قاتل خود را می شناخت، و شبی که در آن کشته می شد را می دانست، و از مکانی که در آن کشته می شد خبر داشت، هنگامی که صدای مرغابی ها را در خانه شنید، فرمود: «فریادهایی است که در پی آن ناله ها خواهد بود»، و امکلثوم به ایشان عرض کرد کاش امشب در خانه نماز می خواندی و امر می کردی دیگرینماز جماعت را اقامه کند، سخن او را نیز نپذیرفت؛ و در آن شب بدون سلاح از منزل خارج می شد و باز می گشت در حالیکه می دانست ابن ملجم با شمشیر او را می کشد؛ با این همه جایز نبود که حضرت به مسجد برود. امام رضا علیه السلام فرمود: آنچه گفتمی درست بود، ولی او در آن شب مخیر شده بود تا تقدیر خداوند عزوجل امضا شود (لتمضی، به صیغهمجهول).» (بحار الانوار، ج ۴۲،

ص ۲۴۶) خدا در آن شب امضا یا عدم امضای تقدیر الهی بر شهادت علی را به اختیار خودش گذاشت! و او امضا کرد و آنچه خدا می خواست و مقدر کرده بود، محقق شد! به عبارت دیگر خدا به علی فرمود من اینگونه چیده ام که تو امشب به این تقدیر از دنیا خارج شوی، حال خود دانی، بینم چه می کنی! همان مفهوم که در خطاب به سیدالشهدا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا!» یعنی حضرت را از مشیت الهی با خبر کرد. و سبحان الله! که چه کردند این بندگان برگزیده خدا (چون اینگونه تسلیم بوده اند، برگزیده شده اند؛ نه چون برگزیده شده بودند، اینگونه تسلیم اند). مؤید وجود چنین مقامی برای ائمه علیهم السلام، یعنی مختار بودن در امضای تقدیرات خاص خودشان، روایت ضریس کناسی، از امام باقر علیه السلام است که در بخشی از آن فرمودند: «...فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حُمْرَانُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ، وَقَضَاهُ، وَأَمَّضَاهُ، وَحَتَمَهُ عَلَيَّ سَبِيلَ الْإِخْتِيَارِ...؛ ای حمران، تمام آنچه از مصیبت‌ها و گرفتاری‌هایی که ائمه علیه السلام گرفتار آن شدند، خداوند برایشان مقدر نمود، و قضی کرد، و امضا فرمود، و به اختیار خودشان به حتمیت رساند.» در هر حال، چنانچه چنین امتحانی در مخیر نمودن حضرت هم در کار نبوده باشد، نفس علم حضرت به این واقعه علم از مجرای طبیعی برای حوادث معمولی که در زندگی اتفاقی افتد نبود، بلکه علم به قضای الهی بوده و حضرت همیشه مکلف بوده اند که تسلیم مقدرات و قضای الهی باشند، و به این تکلیف نیز همانند سایر تکالیف تشریحی به نحو احسن عمل نمودند. [چنانچه «خیر»، با حاء نیز خوانده شود «حیر»، به این معنی می شود که متحیر شد و در حالت سرگردانی بسر می برد، (به واسطه اینکه خدا آنچه می دانست را از یادش برد)، تا اینکه آنچه مقدر کرده بود اجرا شود (لتمضی، به صیغه معلوم)؛ باز هم با بحث ما موافق خواهد بود و چیزی همانند «غاب عنه المحدث» می شود.]

تا اینجا معلوم شد که انبیا، قبل و بعد از بعثت چگونه اند، و نحوه آگاهی ایشان به علوم الهی چگونه و از چه طریقی است. یک نکته بسیار مهم باقی می ماند که بی مناسبت نیست در اینجا ذکر کنیم و آن اینکه بعضی می گویند اگر بر فرض به ما هم آنچه به انبیا و اوصیا، از علوم و کمالات داده اند داده می شد ما هم جزو خوبان و اهل سعادت می شدیم. همین روح القدس را که در اختیار آنان قرار داده اند در اختیار ما هم قرار دهند، ما هم می شویم معصوم! می شویم مبرای از خطاها! جواب این شبهه در تبیین دو مسئله نهفته است؛ یکی اینکه انتخاب ایشان به نبوت، بی جهت و گتره ای نیست؛ دوم اینکه انبیا نیز مانند دیگران مکلف هستند و تکالیفشان بسیار سنگین تر و مشکل تر از دیگران است :

۱. حکمت اعطای نبوت به بعضی افراد

اما در مورد اینکه مشیت الهی چگونه به بعضی تعلق می گیرد

وآنها را به مقام نبوت می رساند؛ زیباترین بیان در این زمینه، ابتدای دعای ندبه است :

اقبال الأعمال، ج ۱، ص: ۲۹۵

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا.

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ، الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ، إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النَّعِيمِ الْمُقِيمِ، الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَ لَا اضْمِحَالَ، بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّيْنِيَّةِ وَ زُخْرُفِهَا وَ زِبْرَجِهَا، فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ، وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ، فَاقْبَلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِيَّ، وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ وَ جَعَلْتَهُمُ الذَّرِيعَةَ (الذَّرَائِعَ) إِلَيْكَ وَ الْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ.

فَبَعْضُ أَسْكَنتَهُ جَنَّتِكَ إِلَى أَنْ أَخْرَجْتَهُ مِنْهَا؛

وَ بَعْضُ حَمَلْتَهُ فِي فُلْكِكَ وَ نَجَّيْتَهُ وَ (مَعَ) مَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ؛

وَ بَعْضُ اتَّخَذْتَهُ لِنَفْسِكَ حَلِيلًا، وَ سَأَلْتَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلَيْنَا؛

وَ بَعْضُ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرِهِ تَكْلِيمًا وَ جَعَلْتَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ رِذَاءً وَ وَزِيرًا؛

وَ بَعْضُ أَوْلَدْتَهُ مِنْ غَيْرِ أَبِي وَ آتَيْتَهُ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدَتْهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ؛

وَ كُلُّ (وَ كَلَّا) شَرَعْتَ لَهُ شَرِيعَةً وَ نَهَجْتَ لَهُ مِنْهَا جَاءً...إِلَى أَنْ انْتَهَيْتَ

بِالْأَمْرِ إِلَىٰ حَبِيبِكَ وَ نَجِيْبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَكَانَ كَمَا انْتَجَبْتَهُ سَيِّدًا مِنْ خَلْقَتُهُ وَ صِيْفُوهُ مِنْ اصْطِفَائِهِ وَ أَفْضَلَ مِنْ اجْتِبَائِهِ وَ أَكْرَمَ مِنْ اعْتِمَادَتِهِ؛ قَدَّمَ مَنَّهُ عَلَىٰ أَنْبِيَاءِكَ وَ بَعَثَهُ إِلَىٰ الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِيَادِكَ وَ أَوْطَأْتَهُ مَشَارِقَكَ وَ مَغَارِبَكَ، وَ سَيَّحَرَّتْ لَهُ الْجُبُرَاقَ وَ عَرَجَتْ بِرُوحِهِ (به) إِلَىٰ سَيِّمَائِكَ وَ أَوْدَعَتْهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَىٰ انْقِضَاءِ خَلْقِكَ...؛ ستایش مخصوص خدا پروردگار جهانیان است، و درود خدا بر آقای ما محمد، پیامبرش، و بر آل او، و سلام کاملی بر ایشان باد. خدایا تو را سپاس بر آنچه قضای تو آن را درباره بندگان مقربت جاری ساخت؛ همانها که آنان را برای خود و دین خود خالص گردانیدی؛ چون برای آنها آن نعمت شایان و پایداری را که نزد توست انتخاب کردی؛ آن نعمتی که زوال و نابودی ندارد، (و این) پس از آن (بود که) با آنها شرط کردی تا از درجات (وریاست های) این دنیای پست، و از زیب و زیورش کناره گیرند؛ و آنها نیز این شرط تو را پذیرفتند. و تو نیز دانستی که به این شرط وفا می کنند؛ پس آنان را پذیرفتی و مقرب درگاهشان کردی، و از پیش برای ایشان نامی بلند و ثنایی آشکار را مقرر داشتی؛ فرشتگانت را بر ایشان فروفرستادی؛ و آنان را به وحی خود گرامی داشتی؛ و به علم خود یاریشان کردی؛ و آنان را واسطه در گاهت و وسیله ای بسوی خشنودیت قرار دادی.

پس برخی را در بهشت جا دادی تا آن زمان که از آن جا بیرونش آوردی؛ (آدم علیه السلام)

و برخی را در کشتی خود سوار کردی، و او و کسانی که به همراه او ایمان آورده بودند را به رحمت خود از هلاکت نجات دادی؛ (نوح علیه السلام)

و برخی را برای خود «خلیل» گرفتی، و او از تو نام نیک در امت های آینده را درخواست کرد، و تو اجابت کردی و نام او را بلند گرداندی؛ (ابراهیم علیه السلام)

و با برخی از میان درخت بطور مخصوصی سخن گفتی، و برادرش را برای او یاور و وزیر گردانیدی؛ (موسی علیه السلام)

و برخی را بدون پدر بوجود آوردی، و نشانه های آشکاری به او دادی، و به «روح القدس» یاری فرمودی؛ (عیسی علیه السلام)

و برای هر یک از آنها دین و قانونی مقرر داشتی، و برایش طریقه و برنامه ای قرار دادی...

تا این که کار را بدست حبیب خود محمد صلی الله علیه و آله رساندی؛ و او همانگونه که او را برگزیدی، بزرگ آفریدگانت و برگزیده برگزیدگانت و برترین انتخاب شده گانت و گرامی ترین معتمدین تو بود؛ و او را بر پیامبرانت مقدم داشتی، و بسوی جن و انس از بندگانت مبعوث فرمودی، و مشرق ها و مغرب های عالم را زیر پایش گذاردی، و «براق» را مسخر او گرداندی و روح او را به آسمان خود بالا بردی، و علم گذشته و آینده را تا هنگام پایان آفرینش به او سپردی...» (۱)

ملاحظه می کنید که می فرماید: اولیا را برگزید و به مقاماتی رساند؛ اما نه بی مقدمه! بلکه بعد از اینکه با ایشان شرط کرد، ایشان نیز این شرط را پذیرفتند، و خدا دانست که به این شرط هم وفا می کنند! آنگاه ایشان را پذیرفت، و مقرب کرد و... (۱) و این

۱- بعنوان نمونه به چند مثال زیر در مورد وجود استعداد پذیرش مقام نبوت در برخیا افراد، توجه کنید: در علت انتخاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله: التفسیر المنسوب الی امام الحسن العسکری علیه السلام، ص: ۱۵۶ «نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى قَلْبِهِ فَوَحَّيَهُ أَفْضَلَ الْقُلُوبِ وَ أَجَلَّهَا، وَ أَطْوَعَهَا وَ أَخْشَعَهَا وَ أَخْضَعَهَا، أَذِنَ لِابْوَابِ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يُنْظَرُ إِلَيْهَا، وَ أَذِنَ لِلْمَلَائِكَةِ فَنَزَلُوا...؛ خداوند به قلب محمد صلی الله علیه و آله نظری افکند و آن را بهترین و برترین و مطیع ترین و خاشع ترین و خاضع ترین قلبیافت، پس به درهای آسمان اذن داد که باز شوند، و محمد صلی الله علیه و آله به آن نگریست؛ و به ملائکه اذن داد پس نازل شدند و...». (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۵) می فرماید خداوند قلب محمد صلی الله علیه و آله را برترین قلبها و جادار ترین قلبها یافت، آنگاه او را برای نبوتش برگزید. در علت انتخاب حضرت موسی: علل الشرائع، ج ۱، ص: ۵۶ «أَبِي، عَنْ سَيِّعِدٍ، عَنِ ابْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ قُطَيْبٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَتَدْرِي لِمَا أَضِيَطَّفَيْتُكَ بِكَلَامِي دُونَ خَلْقِي؟ فَقَالَ مُوسَى: لَا يَا رَبَّ. فَقَالَ: يَا مُوسَى، إِنِّي قَلْبُتُ عِبَادِي ظَهْرًا لِيَطْنِ، فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَدًا أَذَلَّ لِي مِنْكَ نَفْسًا، يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتُمْ وَضَعْتَ خَدَّيْكَ عَلَى التُّرَابِ؛ امام باقر علیه السلام فرمود: خدا عز و جل، به موسی علیه السلام وحی کرد آیا می دانی چرا از میان خلقم تو را برای سخن گفتنم برگزیدم؟ موسی گفت: نه، پروردگار من. فرمود: قلوب بندگانم را زیر و رو کردم، پس در میان آنان خوارتر از تو نسبت به خود منیافتم؛ ای موسی، تو زمانی که نماز می خوانی صورتت را بر خاک می گذاری». (بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۸) در علت انتخاب حضرت یحیی و زکریا: سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۹۰: (...إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ)؛ «... آنان خاندانی بودند که همواره در کارهای خیر بسرعت اقدام می کردند؛ و در حال بیم و امید ما را می خواندند؛ و پیوسته برای ما خاشع بودند». در علت انتخاب حضرت ابراهیم: سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۰ و ۱۳۱: (...وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ* إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِربِّ الْعَالَمِينَ)؛ «... ما او را در این جهان برگزیدیم؛ و او در جهان دیگر از صالحان است * در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور. گفت: در برابر پروردگار جهان تسلیم شدم».

سنت الهی در مورد تمام ابنای بشر جاری است، و خدا به قدر استعداد هر کس توانایی می دهد، و به همان اندازه هم تکلیف می کند؛ (۱) و چون خداوند عالم به توانایی های افراد است

ومی داند که مثلاً فلان شخص چه مقدار توان عمل دارد و چه مقدار ندارد، بر این اساس به رحمت خود برنامه او را تنظیم می کند، و از او تکلیف می خواهد؛ حال اگر شاکر این نعمت بود، که رستگار می شود، و در آخرت همنشین انبیا و اولیا خواهد شد؛

و اگر کفران کرد که بد بخت خواهد شد. به عبارت دیگر، از ما نخواستند که پیامبر یا امام باشیم! از ما همین را خواسته اند که پیرو

۱- خداوند متعال به هر کسی به هر اندازه ای که از پیش داده، تکلیف می کند؛ سوره طلاق (۶۵)، آیه ۷: (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا)؛ «و به هر اندازه تلاش کند، پاداش می دهد». سوره نجم (۵۳)، آیه ۳۹: (وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى).

و تابع تعلیمات آنها باشیم (۱)، و امکانات و استعداد عمل به این تکلیف را هم به ما داده اند، تا چقدر مرد عمل به همین سطح از تکالیف باشیم!

۲. مکلف بودن انبیاء و ائمه

رسیدن به این مقام مفتی و مجانی نیست، این مقام ابتلائات و گرفتاری ها و مسئولیت های سنگین و طاقت فرسایی دارد که هر کس از عهده ابتلائاتش بر نمی آید، آزمایشهایی که انبیا و اولیا پس داده اند، از عهده هر کس بر نمی آید. برای نمونه، قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام، و داستان حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام را در نظر بگیرید، و خوب تأمل کنید؛ بی جهت ابراهیم، خلیل الله، و حسین بن علی، سفینه النجاه نشده اند، هزینة سنگینی پرداخته اند، ادای تکلیف کرده اند.

خود همین ابلاغ رسالت در میان قوم، تکلیف بسیار شاقی است. (تصور کنید اگر امشب خوابی ببینید، ندای آسمانی بشنوید، و شما را مأمور به تبلیغ کند...؛ فردا میان مردم چه خواهید کرد؟! مردم می گویند: دیوانه، حالا یه خوابی دیدی، برو پی کارت دیوانه، جاهل، ساحر، سفیه؛ به تمام انبیا این حرفها را زده اند اما آنها از انجام وظیفه دست نکشیدند؛ نوح ۹۵۰ سال این حرفها را شنید

۱- سوره انعام (۶)، آیه ۹۰: (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَ...); «آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده، پس به هدایت آنان اقتدا کن!...».

واز انجام وظیفه دست برداشت!!

قرآن از بیشتر انبیا نقل می کند که می گویند: (یا قَوْمَ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۱)؛ «ای قوم من، من دچار سفاهت نیستم، بلکه فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم».

حالا ما جای انبیا چقدر دوام می آوریم؟! (۲)

اما مؤمنان واقعی و انبیاء در معرض انواع بلاها و فتنه ها قرار می گیرند و ثابت قدم و با استقامت می ایستند. (۳)

۱- سوره اعراف (۷)، آیه ۶۷.

۲- وضع امثال ما را خداوند در قرآن اینگونه بیان کرده: سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۰: (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ لَفْتِنَهَا لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَ لَيْتَنُ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ)؛ «و بعضی از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا ایمان آورده ایم. اما هنگامی که در راه خدا آزار می بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می شمارند (و از آنوحشت می کنند)؛ ولی هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت (برای شما) فرا رسد، می گویند: ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکیم). آیا خداوند به آنچه در سینه های جهانیان است آگاه تر نیست؟!».

۳- در اینجا بعضی از آیاتی که مبین تکلیف برای انبیا است را مرور می کنیم و شما را به تدریج این آیات دعوت می نمایم: سوره احزاب (۳۳)، آیه ۷: (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا)؛ «(به خاطر آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و (همچنین) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و ما از همه آنان پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسؤولیت کوتاهی نکنند)». سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۶-۸۸: (وَ مَا كُنْتُمْ تَرْجُوا أَنْ يُلْقِيَ إِلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهيراً لِلْكَافِرِينَ)؛ «و تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو القا شود ولی رحمت پروردگارت چنین اقتضا کرد اکنون که چنین است، هیچگاه پشتیبان کافران نباش».

برای روشن شدن کامل این مطلب باید بحث «فتنه و بلاء» را بررسی کرد، و بعد جایگاه ائمه و بقیه مردم را در این بحث روشن کرد تا معلوم شود که معیار تعلق مشیت چیست؟ (که در ضمن روشن خواهد شد بعض معانی که از عصمت ارایه می دهند به کلی (۱))

۱- (وَ لَا يَصِيءُ دُنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعِيدًا إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ)؛ «ومبادا (آنها) تو را از آیات خداوند، بعد از آن که بر تو نازل گشت، باز دارند؛ به سوی پروردگارت دعوت کن، و هرگز از مشرکان مباش». (وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)؛ «معبود دیگری را با خدا مخوان، که هیچ معبودی جز او نیست همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می شود حاکمیت تنها از آن اوست و همه به سوی او باز گردانده می شوید». سوره احزاب (۳۳)، آیه ۱-۳: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا)؛ «ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند دانا و حکیم است». (وَ اتَّبِعْ مَا يُوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا)؛ «و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن که خداوند به آنچه انجام می دهد آگاه است». (وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا)؛ «و بر خدا توکل کن، و همین بس که خداوند حافظ و مدافع (انسان) باشد». سوره نساء (۴)، آیه ۸۴: (فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَكْفِيَ بِأَسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ تَنْكِيلًا)؛ «در راه خدا بیکار کن، تنها مسؤولانجام وظیفه خود هستی. و مؤمنان را (بر این کار)، تشویق نما؛ امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند (حتی اگر تنها خودت به میدان بروی). و خداوند قدرتش بیشتر، و مجازاتش دردناک تر است». سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۹: (وَ مِنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا حَمِيدًا)؛ «و پاسی از شب را از خواب برخیز، و قرآن (و نماز) بخوان. این یک وظیفه اضافی برای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برساند». سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۵۱: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ)؛ «ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می دهید دانا هستم». سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۴: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبُؤْسَاءُ وَ الضَّرَاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ)؛ «آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی ها و زیان ها به آنها رسید، و آنچنان بی قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (به آنها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!)).

از واقعیت دور است. و «معصوم» جز این معنا نمی دهد که این عباد خدا در انجام تکلیف هیچ نقص و کوتاهی نداشته و طبق النعل بالنعل مطیع فرمان او بوده اند) (۱) و چون این معنی از عهده این رساله

خارج است به همین مقدار اکتفا می کنیم. (۲)

۱- معانی الأخبار، ص: ۱۳۲ «خَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟ فَقَالَ: هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ...؛ از امام سجاد علیه السلام سؤال شد که ای فرزند رسول خدا، معنای معصوم چیست؟ حضرت فرمودند: معصوم کسی است که به ریسمان خدا چنگ می زند...». (بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴)

۲- معانی الأخبار، ص: ۱۳۲ «خَدَّثَنَا حُسَيْنُ الْأَشْمَرِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: مَا مَعْنَى قَوْلِكُمَا الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا؟ فَقَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ؛ فَقَالَ: الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَمَتِّعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ...؛ حسین اشقر می گوید از هشام بن حکم سؤال کردم اینکه می گوید امام باید معصوم باشد یعنی چه؟ هشام می گوید این سؤال را از محضر امام صادق علیه السلام پرسیدم؛ فرمودند: معصوم کسی است که بواسطه (اطاعت) خدا، از تمامی حرام های الهی امتناع می کند...». (بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴)

بنابر این اگر به انبیا و اولیا مقاماتی و علومی داده شده، به وظیفه عمل کرده اند که مقرب شده اند؛ (۱) و به همان اندازه هم از ایشان کار

خواسته اند. از ما هم به اندازه توانی که به ما داده اند تکلیف خواسته اند؛ و با انجام همین تکالیف خودمان، می توانیم جلیس انبیا و اولیا باشیم؛ اگر شیطان اجازه بدهد!

و الحمد لله رب العالمین

سید محمد جواد بنی سعید لنگرودی

ربیع الاول ۱۴۳۲

قم المقدسه

۱- الأمالی (صدوق)، ص: ۶۲۶ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اتَّقَاهُمْ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ يَا جَابِرُ وَ اللَّهُ مَا يَنْتَقِرُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ مَا مَعَابِرَاءَهُ مِنَ النَّارِ وَ لَا عَلَى اللَّهِ لِإِحْدٍ مِنْ حُجَّهِ...؛ امام باقر علیه السلام فرمود: محبوب ترین بندگانش نزد خدا با تقواترین و داناترین آنها به اطاعت خدا است؛ ای جابر، به خدا قسم ما جز بواسطه اطاعت خدا به او تقرب نمی جوییم؛ برای ما نیز برائت از آتش وجود ندارد؛ و احادیاز افراد بر خدا حجت ندارند...». (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه (للصبحي صالح)، شريف الرضي، محمد بن حسين. ناشر: هجرت. سال چاپ: ۱۴۱۴ ق.
۳. احتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، طبرسي، احمد بن علي. ناشر: نشر مرتضى. سال چاپ: ۱۴۰۳ ق.
۴. اقبال الأعمال (ط - القديمه)، ابن طاووس، علي بن موسى. ناشر: دار الكتب اسلاميه. سال چاپ: ۱۴۰۹ ق.
۵. الأمالی (للسدوق)، ابن بابويه، محمد بن علي. ناشر: کتابچی. سال چاپ: ۱۳۷۶ ش.
۶. الأمالی (للتوسي)، توسي، محمد بن الحسن. ناشر: دار الثقافه. سال چاپ: ۱۴۱۴ ق.
۷. التفسير المنسوب الى امام الحسن العسكري عليه السلام، حسن بن علي عليه السلام، امام يازدهم. ناشر: مدرسه امام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف. سال چاپ: ۱۴۰۹ ق.
۸. التوحيد (للسدوق)، ابن بابويه، محمد بن علي. ناشر: جامعه مدرسين. سال چاپ: ۱۳۹۸ ق.

۹. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، سعيد بن هبه الله. ناشر: مؤسسه امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف. سال چاپ: ۱۴۰۹ ق.
۱۰. الشافى فى الامام ه، شريف مرتضى. ناشر: مؤسسه الصادق عليه السلام، سال چاپ: ۱۴۱۰ ق.
۱۱. الغارات (ط- الحديثه)، ثقفى، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال. ناشر: انجمن آثار ملي. سال چاپ: ۱۳۹۵ ق.
۱۲. الفصول المختاره، مفيد، محمد بن محمد. ناشر: كنگره شيخ مفيد. سال چاپ: ۱۴۱۳ ق.
۱۳. الكافى (ط- اسلاميه)، كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق. ناشر: دار الكتب اسلاميه. سال چاپ: ۱۴۰۷ ق.
۱۴. اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهري، ابن طاووس، على بن موسى - فهري زنجاني، احمد. ناشر: جهان. سال چاپ: ۱۳۴۸ ش.
۱۵. الميزان فى تفسير القرآن، طباطبائى سيد محمد حسين. ناشر: دفتر انتشارات اسلامى جامعه ي مدرسين حوزه علميه قم.
۱۶. الهدايه الكبرى، خصيبى، حسين بن حمدان. ناشر: البلاغ. سال چاپ: ۱۴۱۹ ق.
۱۷. أعلام الدين فى صفات المؤمنين، ديلمى، حسن بن محمد. ناشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام. سال چاپ: ۱۴۰۸ ق.
۱۸. بحار الأنوار (ط- بيروت)، مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى. ناشر: دار احياء التراث العربى. سال چاپ: ۱۴۰۳ ق.
۱۹. بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلّى الله عليهم، صفار، محمد بن حسن. ناشر: مكتبه آيه الله المرعشى النجفى. سال چاپ: ۱۴۰۴ ق.

۲۰. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود. ناشر: المطبعة العلمیه. سال چاپ: ۱۳۸۰ ق.
۲۱. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم. ناشر: دار الکتاب. سال چاپ: ۱۴۰۴ ق.
۲۲. تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، عاملی، حرّ، محمد بن حسن. ناشر: مؤسسه آل البيت علیهم السلام. سال چاپ: ۱۴۰۹ هـ ق.
۲۳. تلخیص الشافی، شیخ طوسی. ناشر: انتشارات المحبین، سال چاپ: ۱۳۸۲ ش.
۲۴. توحید المفضل، مفضل بن عمر. ناشر: داوری.
۲۵. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ابن بابویه، محمد بن علی. ناشر: دار الشریف الرضی للنشر. سال چاپ: ۱۴۰۶ ق.
۲۶. دعائم اسلام، ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی. ناشر: مؤسسه آل البيت علیهم السلام. سال چاپ: ۱۳۸۵ ق.
۲۷. دلائل امام ه (ط - الحدیثه)، طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم. ناشر: بعثت. سال چاپ: ۱۴۱۳ ق.
۲۸. رجال الکشی - اختیار معرفه الرجال، کشی، محمد بن عمر. ناشر: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد. سال چاپ: ۱۴۰۹ ق.
۲۹. شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله. ناشر: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی. سال چاپ: ۱۴۰۴ ق.
۳۰. علل الشرائع، ابن بابویه، محمد بن علی. ناشر: کتاب فروشی داوری. سال چاپ: ۱۳۸۵ ش.
۳۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ابن بابویه، محمد بن علی. ناشر: نشر جهان. سال چاپ: ۱۳۷۸ ق.

۳۲. قرب اسناد (ط- الحدیثه)، حمیری، عبد الله بن جعفر. ناشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام . سال چاپ: ۱۴۱۳ ق.
۳۳. کافی (ط- دارالحدیث)، کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. ناشر: دار الحدیث. سال چاپ: ق ۱۴۲۹.
۳۴. کشف المحججه لثمره المهجه، ابن طاووس، علی بن موسی. ناشر: بوستان کتاب. سال چاپ: ۱۳۷۵ ش.
۳۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی فضل بن حسن. ناشر: انتشارات ناصر خسرو
۳۶. مصباح الشریعه، منسوب به جعفر بن محمد علیه السلام، امام ششم علیه السلام . ناشر: اعلمی. سال چاپ: ۱۴۰۰ ق.
۳۷. معارف قرآن، محمد تقی مصباح یزدی. ناشر: انتشارات مؤسسه امام خمینی. سال چاپ: ۱۳۷۸ ش.
۳۸. معانی الأخبار، ابن بابویه، محمد بن علی. ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. سال چاپ: ۱۴۰۳ ق.
۳۹. مناقب آل ابي طالب : (لابن شهر آشوب)، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی. ناشر: علامه. سال چاپ: ۱۳۷۹ ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

